www.takbook.com

اساطیر ایرانی

بهمن انصاری

www.takbook.com

اساطیر ایرانی

بهمن انصاری

www.takbook.com

سرشناسه	:	انصاری، بهمن، ۱۳۶۸
عنوان و نام پدیدآور	:	اساطیر ایرانی/ تالیف: بهمن انصاری
مشخصات نشر	:	تهران، آروَن، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۱۹۴ ص.
شابک	:	۸ – ۵۹۱ – ۲۳۱ – ۹۶۴ – ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	اساطیر ایرانی
موضوع	:	Mythology, Iranian
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۷ ۵ الف ۸ الف / BL ۲۲۷۰
رده‌بندی دیویی	:	۲۹۱/ ۱۳۰۹۵۵
شماره کتابخانه ملی	:	۵۲۳۵۸۳۵

انتشارات آروَن

اساطیر ایرانی

تالیف: بهمن انصاری

ناشر: انتشارات آروَن

چاپ اول: ۱۳۹۷

چاپ مدیران: ۱۱۰۰ نسخه

۲۲۰۰۰ تومان

نشانی: میدان انقلاب – خیابان ۱۲ فروردین – خیابان وحید نظری

نرسیده به خیابان منیری جاوید- پلاک ۱۰۵ – واحد ۳ تلفن: ۵۱ – ۶۶۹۶۲۸۵۰

ایمیل: Arvannashr@yahoo.com وبسایت: www.Arvannashr.ir

www.takbook.com

در صورت تمایل برای حمایت از نویسنده این کتاب
می‌توانید مبلغی را از طریق لینک زیر به صورت
آنلاین و مستقیم به حساب نویسنده کتاب واریز کنید

https://zarinp.al/@b-ansari

www.takbook.com

چو ایران نباشد، تنِ من مباد بدین بوم‌وبَر زنده یک‌تن مباد

می‌ستاییم مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های ایرانی را، می‌ستاییم زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های ایرانی را.
(اوستا / فروردین‌یشت / بند۱۴۳)

می‌ستاییم «مهر» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان‌های خوش سرشار از سازش و آرامش بخشید.
(اوستا / مهر یشت / بند۴)

می‌ستاییم «تیر» ستارهٔ رایومَند فرّه‌مند زیبا و آشتی‌بخش را، که به‌سوی کشورها روی‌آورد تا آن‌ها را از سالی خوش، بهره‌مند سازد. تا سرزمین‌های ایرانی از سالی خوش، برخوردار گردند؛ که از یک‌سوی به سوی دیگر شتابان بتازد، همچون آن تیرِ در هوا پرّان که "آرشِ کمانگیر" بیانداخت.
(اوستا / تیر یشت / بند۶و۹)

می‌ستاییم این جای‌ها را، روستاها را، چراگاه‌ها را، خانمان‌ها را، آبشخورها را، آب‌ها را، زمین‌ها را، گیاهان را، این زمین را، آن آسمان را، باد پاک را، ستاره را، ماه را، خورشید را، ایران جاودانه را، همهٔ آفریدگان را و همهٔ مَردان و زنان را.
(اوستا / یسنا / هات۱ / بند۱۶)

ارتباط با نویسنده:

توییتر @Ansari_Bahman
اینستاگرام @Bahman.AnsarY
تلگرام @Bahman_Ansari

www.takbook.com

فهرست

--- دیباچه ۰۰۷

--- کهن‌ترین اساطیر اوستایی ۰۱۱

------ فروردین یشت ۰۱۵

------ مهر یشت (میترا یشت) ۰۴۳

------ آبان یشت ۰۶۷

------ خْوَرنَه یشت (زامیاد یشت) ۰۸۳

------ تیر یشت ۰۹۵

------ بهرام یشت ۱۰۵

------ رام یشت ۱۱۵

------ یسنا ۱۲۱

------ وندیداد ۱۲۹

--- ماتیکان "یوشت فریان"، اسطوره فراموش شده ایرانی ۱۴۷

--- اسطوره "رستم" در منابع سغدی ۱۶۱

--- اسطوره عاشقانه "زریادرس و اوداتیس" (زریر و آتوسا) ۱۶۹

--- تاریخچه و پیشینه الفبای فارسی ۱۷۵

--- کتابنامه ۱۹۱

www.takbook.com

www.takbook.com

دیباچه

مطالعه و بررسی تاریخ در ایران، دارای قدمتی بسیار طولانی است. از دیرباز، ایرانیان تاریخ نیاکان و پدران خود را چون میراثی مهم نگاه‌داری کرده و با تکرارِ مداوم، نسل به نسل از فراموشیِ آن، پیشگیری کرده‌اند. این روحیهٔ گذشته‌نگری، فرهنگ‌شناسی و تاریخ‌دوستی، باعث گردید تا با تکرارِ ذهنیتِ جاودانگیِ ایران و یادآوریِ برخاستن‌های مداوم پس از شکست‌ها و مصائب، یک امید دائمی میان ایرانیان در هنگام گذر از گذرگاه‌های تاریک و صعب‌العبور، همواره وجود داشته باشد. جدای از آن، بازگویی و تکرار جوانمردی‌ها و پیشرفت‌های نیاکانی که در اخلاقیات، هنر و دانش همواره سرآمدِ دیگر ملل بوده‌اند، دارای لذتی بود که ایرانی را از یک سو ترغیب به مطالعهٔ تاریخ و از سوی دیگر تشویق به ثبت و ضبط رویدادهای عصر خود می‌نمود. از همین روی است که «علمِ شریفِ تاریخ»، همواره در ایران‌زمین مورد توجه اقشار گوناگون بوده و بزرگترین اندیشمندان ایرانی را مورّخان و آگاهانِ‌به‌تاریخ تشکیل داده‌اند.

امروز اما با دگرگونیِ زندگی در تمامِ زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و فکری؛ تاریخ و مطالعهٔ تاریخ دیگر نه یک سرگرمی برای افتخار به گذشته، بلکه دانشی مهم برای بررسیِ رویدادهای پیشین و بهره‌گیری از تجربیات تلخ و شیرین شکست‌ها و پیروزی‌ها برای ساختِ فردایی بهتر است. به‌گونه‌ای‌که نقد و بررسیِ دقیقِ وقایعِ فرهنگی و بازخوردِ نتایج منفی یا مثبتِ هر کنشِ‌تاریخی بر زندگیِ آیندهٔ یک ملت، از مهم‌ترین وظایف «مورّخِ عصرِ تکنولوژی» است. فرهنگِ امروزِ ما با وجود یورش‌های متعدّدِ فرهنگ‌های نامانوسِ بیگانه، هزاران سال است که معجزه‌آسا سراپا مانده و همچنان باوقار ایستاده است. این به‌دلیل ریشهٔ بسیار نیرومندِ فرهنگِ اصیل ایرانی است و آگاهیِ ما از این فرهنگ نیز مرهونِ همان نیاکانی است که با عشق و اشتیاق؛ نه فقط رویدادهای تاریخی، که آداب و رسوم و سنّت‌ها و خلقیاتِ زمانهٔ خویش را مکتوب کرده و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.

www.takbook.com

کوشش نگارنده در نگارش این کتاب بر آن بود تا با نگرشی بر ریشه‌های کهن‌سالِ فرهنگِ نابِ ایران‌زمین، پاره‌های مهمی از تاریخ و تمدنِ فراموش‌شدهٔ نیاکان را بازیابی نموده و در انتقالِ آن به نسلِ جوان امروزی، سهمی داشته باشد. برای نگارش این پژوهش در گام نخست از «اوستا»؛ کهن‌ترین یادگارهای بازمانده از نیاکان‌مان، بهره بردیم. «اوستا» این یادگارِ گرانبهایی که ایرانیان آن را در گذرِ هزاره‌ها، چونان شناسنامه‌ای ارزشمند -در بردارندهٔ فرهنگ و تمدن و هنرِ اجدادی- با دقت حفظ نموده، نسل‌به‌نسل مطالبی بر آن افزودند و چون مشعلی فروزان، برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشتند تا فرزندانِ ایران‌زمین، در کوره‌راه‌های تاریکِ تاریخ، از آن بهره‌مند گشته و نگاه‌بانِ مامِ میهن باشند. جدای از «اوستا»، پاره‌ای از منابع، کتیبه‌ها و کتب‌باستانیِ بازمانده از دوران هخامنشیان تا ساسانیان -که به نوعی مکمّلِ «اوستا» محسوب می‌شوند- نیز با دقت وارسی شده و برای هرچه‌پربارتر شدنِ این اثر سترگ، مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. درواقع کتابِ پیش‌رِوی، از چند بخشِ مجزا اما به هم پیوسته تشکیل یافته است. تمام مجموعهٔ فوق، یک گنجینه ارزشمند از مهم‌ترین باورها و کهن‌ترین بخش از فرهنگِ ایران‌زمین است که حاصل سال‌ها پژوهش و تحقیق در متن «اوستا» و کتبِ قدیمِ ایرانی است.

از دشواری‌های مطالعهٔ چنین اثری، برخورد با نام‌ها، عبارات، مفاهیمِ کهنه و سنت‌هایی است که به دلیل برنشستنِ غبارِ فراموشی بر روی آن‌ها، با ذهنِ فردِ امروزی نامنوس بوده و درکِ آن‌ها مشکل می‌باشد. نگارنده برای جبرانِ این معضل، ناگزیر به ارائهٔ توضیحاتِ بسیار در پاورقی‌ها بوده و این امر، همچنان‌که به دشواریِ مطالعهٔ کتاب منجر گردیده، اما به فهم و درکِ بیشترِ مطالب کمک شایانی نموده است. جدای از آن، برای هرچه روان‌ترشدنِ مطالعهٔ این سطورِ کهن‌سال، از علائم نگارشیِ موجود در ادبیات پارسی استفاده شده است که در این‌جا توضیحاتی داده خواهد شد:

همهٔ اسامی خاصِ مردان و زنانی که در متنِ کتاب آمده است در میانِ " " قرار گرفته است.

همهٔ اسامی خاصِ غیرانسانی اعم از نام سرزمین‌ها، کشورها، شهرها، کوه‌ها، دریاها، رودها، ایزدان، خدایان، امشاسپندان، دیوها، اهریمنان، خاندان‌ها و دودمان‌ها در میانِ « » قرار گرفته است.

در ترجمهٔ متون، هر جایی که برای درکِ بهترِ مفاهیم از واژگانی استفاده شده که در متنِ اصلی وجود نداشته؛ اما برای حفظ

www.takbook.com

جمله‌بندی با شیوهٔ کنونیِ زبانِ پارسی و رساندنِ مفهومِ کلام، به متنِ ترجمه‌شده افزوده گردیده است، واژهٔ یا عبارتِ اضافی را در میانِ [ ] قرار دادیم.

و نهایتا توضیحاتِ اضافیِ درونِ متن را که نیازی به انتقال آن به پاورقی نبود، در میان ( ) آوردیم.

در پایان لازم به ذکر است که یادآوری شود، این مجموعهٔ ارزشمند حاصلِ سال‌ها تحقیق و پژوهشِ نگارنده در اساطیر و افسانه‌های کهن‌سالِ ایرانی بوده و شایسته است که مخاطبین گرامی، در حفظِ کتاب و رساندنِ آن به دستِ دیگرهم‌میهنان، کوشا باشند؛ که این متون، میراثی است غنی و پربار از آن‌چه که در اندیشهٔ نیاکانِ ما - در طی هزاران‌سال- جاری گشته و پس از گذر از پیچ و خم‌های بسیار، امروز به دست ما رسیده است. ضمنا باید توجه داشت که در هنگامِ انجامِ این پژوهشِ گرانسنگ؛ برای هرچه پربارشدنِ مفاهیم و مطالب، از آرا و افکار و نظراتِ صاحب‌نظران، پژوهشگرانِ تاریخ، ایران‌شناسان و اساتیدِ اسطوره‌شناسیِ ایرانی بهره‌برداری‌ها گردید که جا دارد از این بزرگان، مراتبِ قدردانی و سپاسگزاری را داشته باشم.

بهمن انصاری

بهار ۱۳۹۷ خورشیدی

www.takbook.com

www.takbook.com

کهن‌ترین اساطیر اوستایی

پیش‌گفتار

«کتاب اوستا»، کهن‌ترین و دیرینه‌ترین یادگار ایرانیان‌باستان و قدیمی‌ترین سروده‌ها و نوشتارهای ایرانی است. این کتاب مجموعه‌ای از باورهای کهن‌سال آریاییان است که تا دورهٔ ساسانیان، بارها در کشاکشِ حوادثِ تاریخی پراکنده شد و دگرباره گردآوری گردید؛ و پیوسته مطالبی نیز بدان افزوده شد. منابع تاریخی می‌گویند که «اوستای دست‌نویسِ زرتشت» بر روی دوازده‌هزار پوستِ گاو نرِ دباغی‌شده[1] مکتوب و تا پایان «دوران هخامنشی» نیز به صورت یک‌پارچه باشنده بود و ظاهرا در سال‌های واپسینِ حکومت «هخامنشیان»، به «کاخ شاهی» (تخت‌جمشید) یا «آتشکدهٔ استخر» منتقل گردید و به خوبی از آن نگهداری می‌شد. اما با یورش "اسکندر مقدونی"[2] و به زیر کشیده شدنِ «دودمان هخامنشی» از قدرت، «اوستای یک‌پارچه» در آتشِ کینِ یونانیان و مقدونیان سوزانده شد.[3] با این‌حال، بخش‌های گوناگونِ این میراثِ ارزشمند به صورت پراکنده هنوز در آتشکده‌های گوشه و کنار ایران موجود بود و برخی از موبدان نیز پاره‌های مهم «اوستا» را حفظ کرده و سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعدی منتقل می‌کردند. در زمان «اشکانیان» و به‌هنگامهٔ برتخت‌نشستنِ "بلاش یکم" بیست و دومین شاه اشکانی، کوششی فراگیر برای گردآوریِ بخش‌های پراکندهٔ «اوستا» به عمل آمد اما این کوشش ناتمام ماند.[4] با روی کارآمدنِ «ساسانیان» و اعلام دینِ زرتشتی به عنوان تنها دین رسمی کشور، یک عزم ملی برای

۱- حتی اگر رقم «دوازده‌هزار» مبالغه‌آمیز نیز باشد، اما به هر صورت کتاب اوستا آنقدر بزرگ بوده است که نویسندگان و مورخان ایرانی و اسلامی، بدون ابراز تردید، این رقم را پذیرفته و مکتوب کرده‌اند.

۲- زادهٔ ۳۵۶ و متوفی در ۳۲۳ قبل از میلاد. وی پس از فتح تمام یونان و مقدونیه، وارد آسیا شد و با شکست دادن "داریوش سوم" آخرین پادشاه هخامنشی، شاهنشاهی هخامنشیان را برانداخت و تا هند را متصرف گردید.

۳- بنگرید به: «ارداویراف‌نامه»، ۱۳۸۲: مقدمه ؛ « بندهشن»، ۱۳۶۹: ۱۴۰ ؛ «مسعودی»، ۱۳۷۴: ۲۲۴/۱ و...

۴- این مطلب به وفور در کتب بازمانده از دوران ساسانیان منعکس شده است. برای نمونه بنگرید به کتاب‌های «دینکَرد»، «بندهشن»، «ارداویراف‌نامه» و...

www.takbook.com

بازسازی «اوستا» به وجود آمد. در این دوره با کوشش موبدان و حمایت شاهان ساسانی، سرانجام هرآن‌چه که از «اوستای زرتشت» و «دیگرمطالب مذهبی و غیرمذهبی ایرانی» باقی‌مانده بود، گردآوری و در قالب یک کتابِ جامع، مدوّن گردید.

رویداد بسیار مهمی که باید بدان توجه شود آن بود که پنج قرن حکومت اشکانیان بر پایهٔ آزاداندیشی و آزاددینی، شرایطی را فراهم آورد تا افزون‌بر دین زرتشتی، شاخه‌های گوناگونِ ادیانِ کهنِ آریایی[1] نیز به آرامی رشد یافته و در میان پیروان خود ابقا شوند. از همین‌روی ناخواسته زمینهٔ مناسبی مهیا گشت تا موبدان زرتشتی در هنگام گردآوریِ دوبارهٔ «اوستای پراکندهٔ زرتشت»، سهوا بسیاری از باورهای غیرزرتشتی - اما آریایی- را درون «اوستا» جای‌داده و بدین‌ترتیب این متونِ ارزشمند از خطر نابودی، نجات یابند. این مستندات ارزشمند که امروز در دل «اوستا» باقی مانده‌اند - شامل تاریخِ اساطیرِ باستانی، انواعِ سنّت‌ها، آداب و رسوم‌های ملی، باورهای مذهبی، جشن‌ها و بسیاری از افسانه‌های قدیمی - بعضا دارای ریشه‌ای بسیار کهن‌تر از "زرتشت" و «آیینِ زرتشتی» هستند.

این مجموعهٔ بی‌نظیر که در ۲۱ نسک[2] منظّم و مدوّن گردید، دربرگیرنده آداب و رسوم و مراسم و مناسک و ادعیه زرتشتی، بازنویسیِ تاریخ کهن و اساطیر چندهزار سالهٔ ایرانی، برخی مناسکِ مهرپرستی، آیینِ کهنِ مغان باستان، باورهای زُروانی، نوشتارهای فقهیِ دوره ساسانی و... بودند که با کنار هم قرار گرفتنِ همهٔ این موارد، کتابی شکل گرفت که از این پس در حکم شناسنامه و هویتِ مکتوبِ فرهنگِ ایرانی، قلمداد گردید.

اما از بخت بد، طی سلسله‌رویدادهای ناگوار تاریخی همچون یورش اعراب، خزش تُرکان، تاخت‌وتازهای مغولان و قتل‌عام‌های تیموریان، هشتاددرصد از «اوستای گردآوری‌شده در زمانِ ساسانیان» در گذر زمان از میان رفته و امروزه تنها بیست‌درصد از آن برای ما باقی مانده است.

آن‌مقدار از «اوستا» که امروز باقی‌مانده است، از لحاظ زمانی به سه بخش تقسیم می‌شود:

- بخش نخست را «اوستای کهن» می‌نامیم. مضامین آن بسیار کهن‌سال بوده و متعلق به «باورهای غیرزرتشتیِ آریایی‌های‌باستان»

۱- برای آگاهیِ بیشتر نسبت به ادیانِ آریاییِ غیرزرتشتی، به فصل نخستِ کتاب *«زرتشت و زرتشتیان»* از همین نگارنده، مراجعه کنید.

۲- ۲۱ دفتر، ۲۱ بخش

www.takbook.com

می‌باشد. این مطالب اکثرا در بخش‌های «یشت‌ها» و پاره‌هایی نیز در لابلای «یسنا» و یکی دو فقره از «وندیداد»، باقی‌مانده است.

- بخش دوم، را «اوستای زرتشت» می‌نامیم. آن شامل مطالبی است که به وسیله "زرتشت" و یا توسط نخستین پیروان او ثبت و ضبط گردیده است. این مطالب شامل تمام «گاهان»، «هفت‌هات» و چند هاتِ کوتاه از «یسنا» می‌باشد. چند عبارتِ کوتاه در برخی از «یشت‌ها» نیز یا وجودی که به سبب بازنویسی شدن در دوران میانه[1] از لحاظ دستور زبان، در شمار «اوستای نو» قرار می‌گیرد، اما اصل آن، مربوط به دوران "زرتشت" یا نزدیک به دورانِ زندگانیِ اوست.

- بخش سوم که آن را «اوستای جدید» می‌نامیم، دربرگیرندهٔ مطالب فقهی و آیینی است که توسط موبدان زرتشتی در دورهٔ ساسانیان تحریر یافته است. عمدهٔ این موارد در بخش‌های «وِندیداد»، «ویسپَرَد»، «هادخت نسک» و مجموعهٔ نمازها و نیایش‌های آیینیِ کوتاهی که به «خُرده اوستا» معروف هستند، باقی‌مانده است.

مبنای این پژوهش، بازیابی «اوستای کهن» و درکنار آن برخی از «کهن‌ترین یادگارهای مربوط به اوستای زرتشت» می‌باشد. کوشش نگارنده بر آن بود تا کهن‌ترین مضامین و مطالب باقی‌مانده در اوستای موجود -یعنی مطالب مربوط به بازمانده‌های قدیمیِ غیرزرتشتی تا کهن‌ترین بازمانده‌های مکتوب شده نزدیک به دوران "زرتشت"- را شناسایی و آن‌ها را از «افزوده‌های جدید موبدانِ مزدیسنا»[2] تفکیک نماید.

باید توجه داشت که این متون کهن، ما را از گذر هزاره‌ها عبور داده و با اندیشه‌های نیاکانِ دورهنگامِ خود، آشنا خواهد ساخت. هرچند احتمال به خطا رفتن در انجام این پژوهشِ بسیارمهم، کم نیست اما نگارنده کوشیده است تا حدالامکان تحقیق فوق را به نحواحسن انجام داده و این وظیفهٔ تاریخی را به‌دقت به انجام برساند. لازم به یادآوری است که برای انجام این تحقیق، از پژوهش‌های ارزندهٔ بزرگانِ اوستاشناس و ایران‌شناسانِ شهیرِ

۱- از آغاز حکومت اشکانیان (پارتیان) تا پایان حکومت ساسانیان را «دوران میانه» و زبان این دوره را «زبان پهلوی» (=پرثوی=پارتی) می‌نامند.

۲- موارد اضافه شده در حدفاصلِ نیمهٔدومِ حکومت اشکانیان تا پایانِ دوران ساسانیان.

www.takbook.com

وطنی و غربی، بهره‌برداری شده است که نگارنده صمیمانه کوشش‌ها و پژوهش‌های این بزرگواران را ارج نهاده و در پاورقی‌ها به این موارد اشاره نموده است.

www.takbook.com

فروردین یشت

«یشت» واژه‌ای کهن به معنای «نیایش‌کردن» است. «یشت‌ها» سرودهایی بودن که برای نیایشِ «ایزدانِ آریایی» خوانده می‌شدند. در «اوستای باقی‌ماندهٔ امروز»، ۲۱ یشت وجود دارد. احتمالا یشت‌های بیشتری در «اوستای ساسانی» وجود داشته (؟)، اما تنها همین تعداد توانسته‌اند از پیچ‌وخمِ تاریخ خود را به سلامت تا به امروز برسانند. «یشت‌ها» به لحاظ مضمون، کهن‌ترین بخش از «اوستا» بوده و قدیمی‌ترین منبع برای بازشناسی اساطیر ایرانی، محسوب می‌شوند. با این‌حال، به لحاظِ زبان‌شناسی از «گاهان» (سروده‌های منتسب به زرتشت) جدیدترند و این به‌آن‌دلیل است که در در دورهٔ ساسانی، در متن یشت‌ها - برای فهمِ عموم - دست برده‌شده و این متونِ کهن را بازنویسی کرده‌اند.

«فروردین یشت» یا «فْـرَوَشی یشت»، سیزدهمین یشت از «یشت‌های بیست‌ویک‌گانهٔ اوستا» است و از لحاظ درون‌مایه و محتوا در میان یشت‌های دیگر، کهن‌ترین یشت به شمار می‌رود. این یشت در ستایش «فَروَهَرِ بزرگان» و «اَشَوَنان»[1] سروده شده است.

«فَروَهَر» یا «فَـرَوَشی» بنابر باورِ ایرانیان‌باستان، یکی از نیروهای مینُویِ وجودِ آدمی و همهٔ دیگرآفریدگان است که پیش از آفریده‌شدنِ جسم و تن، وجود داشته و پس از مرگ نیز همچنان به زندگی در جهانِ دیگر، ادامه می‌دهد. ظاهرا در باورهای کهن، «فَروَهَر» معادل «روان نیاکان» بوده و در دوره‌های بعدی، شخصیتی جداگانه یافته است.

این یشت به دلیل یادآوریِ کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های ایرانی و نام‌بردن از قدیمی‌ترین پهلوانان و سرشناسانِ آریایی، بسیار مورد توجه است.

«فروردین یشت» دارای ۳۱ کَرده و ۱۵۸ بند است[2]. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی هستند. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «فروردین یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پاکان، مقدسان، انسان‌های نیکوسرشت. از ریشهٔ «اَشه». معنای فلسفی این واژه بسیار گسترده است و از آن به عنوان «نظم هستی» و «نظم کیهانی» و حتی معادل اصطلاحات «سامان» و «نظام» و «قواعد حاکم و ناظر بر هستی» نیز تعریف شده است. متضاد این واژه «دُرُوَنْد» است به معنای گناهکار، بدکردار و بدسرشت.

۲- هر یشت به چند «کَرده» - به معنای «بخش»- و هر «کَرده» به چند «بند» تقسیم می‌شود.

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «فروردین یشت»[1]

کَردهٔ چهارم

بند ۳۰- می‌ستاییم «فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان» را؛ که در دوستی، نیک‌کردارند و مردمان را نیازارند؛ مردمانی که شما نیکان، رازداران، تیزبینان، چاره‌بخشان، نامداران و پیروزمندانِ در رزم را از این پیش، نیازرده باشند، نزد شما جای گزینند و هم‌نشینِ دیرپای شما گردند.

کَردهٔ پنجم

بند ۳۱- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که با اراده‌ای استوار و زورمندیِ بسیار با زبردستی سرگرمِ نبرد با دشمنانند و بازوانِ پرتوانِ آن‌بدخواهان را در میدانِ‌کارزار، از کار بیاندازند.

کَردهٔ ششم

بند ۳۲- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که پیمان‌شناس، دلاور و نیرومندند و در برابر دشمنان، ما را پناه می‌بخشند؛ مینُویانِ بخشایش‌گرِ درمان‌بخش که به‌سانِ زمینْ فراخ، همانندِ رودها دراز و همچون خورشیدْ در بلندا هستند.

کَردهٔ هفتم

بند ۳۳- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که با چالاکی و دلاوری و کارآزمودگی و بسا هراس‌انگیز، ستیزهٔ دشمنان را -چه دیو و چه مردمانِ دُروند را- درهم‌می‌شکنند و فرومی‌کوبند؛ فَروَهَرهایی که به خواستِ خود، هماوردان را در هنگامِ تاخت‌وتاز، برمی‌اندازند.

بند ۳۴- شما ای تواناترین! می‌بخشایید بهترین نیکی‌های خود را و پیروزمندی و چیرگیِ اهوراآفریدهٔ[2] خود را به همه سرزمین‌هایی که در آن جای‌ها، نیکی‌های شما را به

۱- نگارنده در جریان ترجمه این متون (همچون دیگر بخش‌های این کتاب) کوشیده است تا جای ممکن، از واژه‌های ایرانی و ریشه‌دارِ پارسی بهره جوید.

۲- عبارات «اهوراآفریده» و «مزداآفریده» از کهن‌ترین صفاتی هستند که در میان جوامع آریایی برای اشاره به آفریده‌های نیکو، مورد استفاده قرار می‌گرفت (برای آگاهیِ بیشتر از قدمتِ باور به «اهوراها»، بنگرید به پاورقی بند ۴۵ از همین یشت). اما درک این مهم که آیا این عبارات در این بند و بندهای مشابه مربوط <<

www.takbook.com

بدی نکشاندند؛ آن‌جا که شما خشنودید و نرنجیده‌اید و آزرده نشده‌اید؛ آن‌جا که شما را ستایش و شایسته نیایش می‌دانند و در آن‌جا راهِ برگزیدهٔ خود را می‌پیمایید.

کَردهٔ هشتم

بند ۳۵- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ آن نام‌آورانِ در نبردها همیشه‌پیروزمند و سپردارانِ بسانیرومند که از راهِ درست به کژی نگرایند. آن‌که پیش می‌تازد و آن که در پیِ او می‌تازد، فَروَهَرها را به یاری همی‌خوانند. تازنده، دست‌یابی بر پیشتاز را و پیشتاز، رهایی از تازنده را.

کَردهٔ نـهـم

بند ۳۷- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که سپاهی انبوه بیارایند با رزم‌افزارهای به کمر بسته، با درفش‌های درخشانِ برافراشته به پیکار شتابند. آنانند که پیش از این و به هنگام نبردهای «خْشْتاوی‌های دلاور» با «دانوها» فرا می‌رسیدند[۱].

بند ۳۸- شمایید که از این پیش، تاخت‌وتازِ «دانوهای تورانی» را درهم‌شکستید. پرتوِ یاریِ شما بودکه «کَرْشْنَزْها»[۲] و «خْشْتاوی‌های دلاور» و «سوشیانت‌های[۳] دلیرِ نام‌وَرِ پیروزمند»، بسیار نیرومند شدند و خانه‌های هراس‌انگیزِ بیش از ده‌هزار تن از فرمانرواهای «دانوها» را ویران کردند.[۴]

<< به متن اصلی یشت‌ها بوده، یا از افزوده‌های قدیم زرتشتیان هستند، و یا از الحاقات دوره‌های اشکانی و ساسانی؛ کاری بس مشکل است که نیاز به تحقیق و پژوهش‌های بیشتری دارد.

۱- «خشتاوی» و «دانو» نام دو خاندان بسیار کهن و فراموش‌شدهٔ آریایی است که از بندِ بعدی مشخص می‌شود «خشتاوی‌ها» دودمانی ایرانی و «دانوها» دودمانی تورانی بودند. شوربختانه با وجود کوشش‌های فراوان اما هنوز آگاهی‌های بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست. نگارنده در تلاش است تا در پژوهش‌های بعدی، سرنخ‌های بیشتری از این اساطیرِ فراموش‌شدهٔ ایرانی -که به وفور در بندهای بعدی با آن‌ها برخورد خواهیم داشت- به دست آورد.

۲- «کرشنزها» نیز نام خاندانی ایرانی است که اطلاعات بیشتری از آن‌ها باقی نمانده است.

۳- "سوشیانت" یا "سوشیانس" در این‌جا یادگاری از کهن‌ترین باورهای آریایی است و گروهی از ایزدانِ ایرانی را شامل می‌شود. در افزوده‌های اوستای‌نو (نگارش دورهای اشکانی و ساسانی) واژهٔ "سوشیانت" از حالت عام خارج شده و به شکل خاص، منحصرا به عنوان لقبی برای هر سه منجیِ آخرالزمانِ زرتشتیان آمده است. معنی لغوی این واژه «رهاننده» می‌باشد. همچنین بنگرید به متن و پاورقی‌های کَرده‌های چهارده و پانزده از «خوَرَنَه یشت» در همین کتاب.

۴- دو بند ۳۷ و ۳۸، یادگاری از کهن‌ترین نبردهای ایرانیان و تورانیان است که در هیچ‌کجای دیگرِ «اوستا» و منابعِ اساطیرِ ایرانی، دربارهٔ آن سخن رانده نشده است.

www.takbook.com

کَردهٔ دهــم

بند ۳۹- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که هر دو بالِ سپاهِ آراستهٔ دشمن را درهم‌می‌شکنند و میانش را می‌شکافند؛ آنان‌که به چالاکی، به یاری مردانِ نیک می‌شتابند و بدکرداران را در تنگنا می‌افکنند.

کَردهٔ یازدهم

بند ۴۰- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ آن توانایانِ دلیرِ همیشه‌پیروزمند و کامیاب در جنگ‌ها را که گاه بخشندهٔ آسایش‌اند و گاه تاخت‌وتاز و تکاپو کنند «سْرَوَشِمْنَه»(؟)؛ آن اَشَوَنانی که دادخواه را پیروزی دهند و آرزومندان را کامروا کنند و بیماران را تندرستی بخشند. آنان‌که از پیکری برازنده و روانی والا برخوردارند.

بند ۴۲- هنگامی که بانگِ دادخواه برآید، به شتابِ نیروی‌اندیشه از فرازِ آسمان فرود آیند. با همراهیِ نیروی نیک‌ساخته و پیروزیِ اهوراآفریده[1] و برتریِ چیره‌شونده و سودی که چیزهای گران‌بها بخشد و شکوه پاک و فرخنده آورد و برای دربرداشتنِ بهترین «اشه»، برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است.

بند ۴۳- آنان در میان زمین و آسمان «سَتَویس»[2] را به گردش درمی‌آورند تا بانگِ یاری‌خواهان را شنیده و باران بباراند. باران بباراند و گیاهان را برویاند؛ برای نگاه‌داریِ گاو و مردمان، برای نگاه‌داریِ سرزمین‌های ایرانی[3]، برای نگاه‌داریِ جانورانِ پنج‌گانه[4] و برای یاری‌رساندن به مردانِ اَشَوَن.

بند ۴۴- در میان زمین و آسمان، آن «سَتَویس» زیبا و درخشان و پر فروغ، راه می‌پیماید، بانگِ یاری‌خواهان را می‌شنود و باران می‌باراند. باران می‌باراند و گیاهان را

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳۴.

۲- احتمالا «ستارهٔ سهیل».

۳- این بند کهن‌ترین متنی است که آشکارا از «ایران» و «سرزمین‌های ایرانی» نام برده شده است.

۴- جانوران پنج‌گانه که در اوستا به شکل «گِئوش پَنْچو» آمده است، عبارتند از: آبزیان، خزندگان، پرندگان، چرندگان و جانورانِ‌آزادِصحرایی. واژهٔ «گِئوش» به معنای «گاو» در ترکیب «گِئوش پَنچو» نشان می‌دهد که این کلمه بجز گاو، نامِ عمومی همه جانوران نیز به شمار می‌رفته است. گاو در اساطیر آریایی، نخستین جانوری است که آفریده شد و مقدس‌ترین حیوان اهلی نیز به شمار می‌رود. این تقدس از آن‌جهت بود که شیر و گوشت و پوست آن، مهمترین منبع تغذیه و پوشاک برای مردمان باستان بوده و از فضولات آن نیز برای برپایی آتش بهره می‌بردند. هنوز هم رگه‌هایی از این تقدس‌گرایی در میان برخی از قبایلِ بدویِ ساکن در شبه‌قارهٔ هند، مشاهده می‌شود.

www.takbook.com

می‌رویاند، برای نگاهداری چارپایان و مردمان، برای نگاهداری سرزمین‌های ایرانی، برای نگاهداری جانوران پنج‌گانه، برای یاری رساندن به مردانِ اَشَوَن.[۱]

کَردهٔ دوازدهم

بند ۴۵- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که با کلاه‌خود و سپر و رزم‌افزارهای ساخته شده از فلز، در میدانِ نبرد چه باشکوه رزم می‌کنند، آنان‌که برای فروکوفتنِ هزاران «دیو»[۲]، خنجر آخته‌اند.

بند ۴۶- اگر بادی وزیدن گیرد و بوی مردانِ‌رزم‌آور را به میانِ آنان آورد، آنان به‌سوی رزم‌آورانی روی‌آورند که پیروزی در سرنوشتِ آن‌هاست. به آن‌سویی که پیش از برکشیدنِ شمشیرها و برآوردنِ بازوها، برای آنان -آن فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان- نیاز آورند.

بند ۴۷- هر یک از دو گروه که نخست به دُرُست‌باوری و راست‌اندیشی، آنان را نماز بَرَند، فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان با همراهی «مهر»[۳] و «رَشْن»[۴] و «داموئیش اوپَمَنَه»[۵] و با همراهی «بادِ پیروزمند»[۶]، به یاری آنان می‌شتابند.

۱- این بند یکی از شاعرانه‌ترین و پراحساس‌ترین بندهای «اوستا» می‌باشد که حس میهن‌دوستی، وطن‌پرستی و طبیعت‌گرایی در آن به‌گونهٔ شگفت‌انگیزی نمود پیدا کرده است و مطالعهٔ آن، مخاطب را به هزاران سال پیش؛ به دلِ مراتع دل‌انگیز، سرسبز و خوش‌آب‌وهوای بخش‌های شرقیِ فلاتِ ایران‌زمین، بازمی‌گرداند.

۲- این بند نیز از کهن‌ترین متونی است که در آن واژهٔ «دیو» دیده می‌شود. «دیواها» و «اهوراها» دو دسته و دو گروه از کهن‌ترین خدایان و ایزدانِ آریایی (هندو-ایرانی) بودند. در میان آریایی‌های ایرانی، «اهوراها» خدایان خیر و «دیوها» خدایان شر محسوب می‌شدند. اما در میان آریایی‌های کوچنده به هند، «دیوها» خدایان خیر و «اهوراها» منبع شرارت بودند. ظاهرا بعدها "زرتشت" به دنبال القای فلسفه و تفکرِ یکتاپرستیِ خویش، باور به «اهوراها» را منسوخ کرده و تنها از یک «اهورای واحد»؛ که او را «اهورا مزدا» به معنای «اهورای دانا» می‌نامید، به عنوان تنها خدای دین زرتشتی بهره برد. البته باید توجه داشت که باور به «اهورامزدا» از ابداعات "زرتشت" نبود و این ایزد، در میان ایرانیانِ پیش از وی نیز کاملا شناخته شده بود. برای نمونه در کتیبه‌های متعدد "داریوش هخامنشی" و اخلافش، بارها از «اهورامزدا» به عنوان خدای واحد نام برده شده است؛ در حالی‌که هنوز در دوران پادشاهی هخامنشیان (به جز چند سالِ آخرِ این دوران)، دین زرتشتی در غرب ایران‌زمین فراگیر نگردیده بود. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: *انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، زرتشت و زرتشتیان، نوبت اول (تهران: نشر آروَن)*

۳- اوستایی: «میثره»، «میثرا»؛ بنگرید به «مهر یشت» در همین کتاب.

۴- ایزد دادگری و دارنده ترازوی دادورزی.

۵- ایزدی از یاران «مهر» است. معنیِ نامِ او «توانایی دور راندنِ نابکاران توسط خردمندان» می‌تواند باشد.

۶- «ایزد وایو»؛ بنگرید به پیش‌گفتارِ بخش «رام یشت» در همین کتاب.

www.takbook.com

بند ۴۸- آنان سرزمین‌ها[ی دشمن] را به سودِ رزم‌آورانی که فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان با همراهی «مهر» و «رَشْن» و «داموئیش اوپَمَنَه» و با همراهی «بادِ پیروزمند»، بدیشان روی‌آورند، به یک زخم براندازند: پنجاه‌ها، صدها، صدهاهزارها، هزارهاده‌هزارها، ده‌هزارهاصدهزارها.

کَردهٔ سیزدهم

بند ۴۹- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ آنان که در هنگام «هَمَسَپْتْمَدَم»[1] از آرامگاه‌های خود به بیرون می‌شتابند و در دَه شبِ پیاپی در اینجا، برای آگاهی یافتن به سر می‌برند:

بند ۵۰- کدامین کَس، ما را خواهد ستود؟ کدامین کَس، سرودِ ستایشِ ما را خوانده و ما را خشنود خواهد ساخت؟ کدامین کَس با دستِ بخشندگی، ما را با شیر و پوشاک و با نیازهایی که بخشش آن‌ها بخشنده را به [دَهِشِ] «اَشه» تواند رساند، پذیرا شود؟ نامِ کدام‌یک از ما را بستاید؟ روانِ کدام‌یک از ما را بستاید؟ به کدام‌یک از ما این نیازها را پیشکش کند تا او را خوراکی جاودانی بخشند؟

بند ۵۱- مَردی که آنان را با دست بخشش و با شیر و پوشاک و با نیکی‌هایی که بخشنده را به «اَشه» می‌رساند، بستاید؛ از برای چنین‌کسی آن فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان؛ که خشنود و نیازرده و نرنجیده‌اند، چنین آرزو می‌کنند:

بند ۵۲- بهره‌مند باد این خانه از انبوهِ ستورانِ [سودمند] و مردمان! بهره‌مند باد از اسب تندتاز و گردونهٔ استوار؛ برخوردار باد از مَردِ پایدارِ انجمنی، مَردی که همواره ما را با دستِ دَهِش و با شیر و پوشاک و با نیکی‌هایی که بخشنده را به [دَهِشِ] «اَشه» می‌رساند، می‌ستاید.[2]

کَردهٔ چهاردم

بند ۵۳- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که آب‌های مزداآفریده را در جوی‌بارهای زیبا روان ساختند؛ آب‌هایی که پیشتر، دیرگاهی در جای خود ایستاده و روان نبودند.

۱- بنگرید به پاورقی پرسش سیزدهم از ترجمهٔ «ماتیکان یوشت فریان» در همین کتاب.

۲- این بند یکی از دلچسب‌ترین بندهای «اوستا» می‌باشد که روحیه نوع‌دوستی و تمایلِ ایرانیان به آسایش در میان خانواده، به خوبی در آن نمود پیدا کرده است.

www.takbook.com

بند ۵۴- اینک آن آب‌ها، خشنودیِ اهورامزدا و امشاسپندان را در جوی‌بارهای مزداآفریده به سوی جاهای برگزیدهٔ فرشتگان، به سوی سرزمین‌هایی که در فرمان آمده است، روانند.[۱]

کَردهٔ پانزدهم

بند ۵۵- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که گیاهانِ بارور را در پردیس‌های زیبا بنشاندند؛ آن گیاهانی که پیش از این و پس از پایانِ آفرینش، دیرگاهی در جای خود فرو ایستاده و رویان نبودند.

بند ۵۶- اینک آن گیاهان، خشنودیِ اهورامزدا و امشاسپندان را در راه‌های مزداآفریده، در جای‌های برگزیدهٔ فرشتگان، به هنگامی که در فرمان آمده است، رویانند.[۲]

کَردهٔ شانزدهم

بند ۵۷- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که ستارگان و ماه و خورشید و «اَنَغران»[۳] را در راه‌هایی پاک رهنمون شدند؛ آنان که پیش از این و از بیمِ ستیزه و یورش دیوان، بر جای‌های خود ایستاده و گردشی نداشتند.

بند ۵۸- اینک آنان به پایان راه گرائیده‌اند تا در روزگارِ فرخندهٔ تازه شدنِ جهان، به واپسین جایگاه گردش خود در رسند.

کَردهٔ هفدهم

بند ۵۹- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تَن از آنان از «دریای فَراخ‌کَرتِ[۴] درخشان»، پاسبانی می‌کنند.

۱- واژه‌های «اهورامزدا» (به احتمال) و «امشاسپندان» (به یقین) در این بند و بندهای مشابه، از افزوده‌های دورهای اشکانی و ساسانی هستند. همچنین درمورد عبارت «مزداآفریده» در این بند و بند پیشین، بنگرید به پاورقی بند ۳۴ از همین یشت.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۵۴.

۳- اوستایی: «اَنَغْرَ رَوچاو»؛ به معنای فروغِ بی‌پایان.

۴- بزرگ‌ترین و مقدّس‌ترین دریای اساطیریِ ایران‌زمین که بارها در اوستا از آن نام برده‌شده است. به عقیده "پورداوود"، «فراخ‌کرت» همان «دریای مازندران» است. اما "مهرداد بهار" آن را با «اقیانوس هند» یکی دانسته است. نگارنده معتقد است براساس مندرجاتِ بخش‌های اوستای‌نو و با تکیه بر منابع متاخر زرتشتی همچون کتاب «بندهشن»، باید منظور از «فراخ‌کرت» در بخش‌های جدیدترِ اوستا -همان‌گونه که "پورداوود" می‌گوید- «دریای‌مازندران» باشد. اما در دورانِ کهن و زمانِ نگارشِ یشت‌های اولیه؛ با توجه به سکونت آریاییانِ‌باستان در گوشه‌های شمال‌شرقیِ فلات ایران و «فرارود» و با علم به این‌که تمام نام‌های >>

www.takbook.com

کَردهٔ هجدهم

بند ۶۰- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تَن از آنان از «ستارهٔ هَفْتورَنگ»[1] پاسبانی می‌کنند.

کَردهٔ نوزدهم

بند ۶۱- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که نودونه‌هزار و نهصدونودونه تَن از آنان از پیکرِ «سام‌گرشاسپِ[2] گیس‌وَر و گُرزبُدار» پاسبانی می‌کنند.

کَردهٔ بیست‌ویکم

بند ۶۳- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ که اگر سالارِ جنگاورانِ اَشَوَن باشد و آنان از او خشمگین نباشند، در سوی راستِ او می‌جنگند.

کَردهٔ بیست‌ودوم

بند ۶۴- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیکِ توانای پاکِ اَشَوَنان را؛ آنان که بزرگتر، توانمندتر، دلاورتر، نیرومندتر، پیروزمندتر، درمان‌بخش‌تر و سودمندتر از آنند که در سخن بتوان گفته آید. ده‌ها هزار تن از آنان در میانِ نیازآورندگان، فرود می‌آیند.

<< موجود در بخش‌های قدیمیِ «اوستا» مربوط به ایران‌شرقی است، این احتمال وجود دارد که منظور از «دریای فراخ‌کرت» اگر «دریای مازندران» نباشد، پس اشاره‌ای است به «دریاچهٔ خوارزم» (آرال کنونی) و بنابراین تاکید "بهار" به تطبیق آن با «اقیانوس هند» نیز خطاست.

۱- احتمالا همان صورتِ‌فلکیِ «دُبِّ اکبر» است.

۲- "گرشاسپ" بزرگ‌ترین پهلوان ایرانیِ در «اوستا»، از خاندان «سام»، از تبارِ "جمشید" و دارندهٔ «فَرِّهٔ ایزدی» است. او را اغلب با صفت‌های «گیس‌وَر» (در ستایشِ موهای بلند و مجعدش) و «گُرزبُردار» (در ستایشِ گُرزِ معروفش) در «اوستا» می‌یابیم. در بخش‌های گوناگون «اوستا» با روایات پراکنده و دلچسبی از "گرشاسپ" مواجه خواهیم شد و داستانِ پیروزیِ او بر انواع «دیو» و «اژدها» را مشاهده خواهیم کرد. افزون‌بر آن، در بیشتر کتب بازمانده از دوران ساسانی نیز اشاراتی به دلاوری‌های "گرشاسپ" آمده است که احتمالا ریشه در روایات اوستای گمشدهٔ قدیم دارد. "گرشاسپ" در باورهای بعدیِ ایرانیان، در شمار یاران "سوشیانت" (منجیِ دینیِ زرتشتی) قرار گرفت. او در دشت «پیشینَنْگْهْ»؛ واقع در جنوب افغانستان‌امروزی، بر اثر تیری‌مسموم که یک سرباز تورانی به نام "نوهین" بر پیکرش نشاند، اسیرِ «دیوِ بوشاسپ» (دیو خواب‌های طولانی؛ بنگرید به پاورقی بند ۹۷ از مهر یشت) گردید و به خواب فرورفت (برای آگاهی از شرح کامل این روایت، بنگرید به بند ۳۹ از خوَرنَه یشت). سپس پیکر او در سایهٔ پاسبانیِ ۹۹۹۹۹ فَروَهَر، در زیر برف مدفون گردید. بر پایهٔ باورهای زرتشتی، هنگامی‌که در آخرالزمان «اژی‌دهاک» -که توسط "فریدون" دستگیر و در «کوه دماوند» در غاری به بند کشیده شده است- بند بگسلد و برخیزد، "گرشاسپ" بیدار شده و او را از بین خواهد بُرد.

www.takbook.com

بند ۶۵- آن‌گاه که آب‌ها با «فَرّهٔ مزداآفریده» از «دریای فراخ‌کَرت» سرازیر شوند، فَروَهَرهای توانای [پاکِ] اَشَوَنان برمی‌خیزند: چندین‌چندین‌صدها، چندین‌چندین‌هزارها، چندین‌چندین‌ده‌هزارها...

بند ۶۶- تا هر یک از آنان برای خانواده خود، روستای خود، دهستان خود و کشور خود، آب فراهم آورد و چنین گوید: آیا کشور ما باید خشک و ویران شود؟[۱]

بند ۶۷- آنان در هنگامهٔ کارزار برای سرزمین و خانهٔ خود می‌جنگند؛ در آن‌جایی که خانه و کاشانه داشته‌اند؛ به آن‌گونه که گویی دلاورمردی با رزم‌افزارِ به‌کمربسته، از دارایی‌های فراهم‌آوردهٔ خود، نگاهبانی می‌کند.

بند ۶۸- هریک که در رساندنِ آب به خانواده و روستا و کشور و سرزمینِ خود کامیاب گردد، چنین گویند: سرزمینِ ما باید خُرّم و سرسبز شود و ببالد.[۲]

بند ۶۹- آن هنگام که شهریارِ توانمندِ کشور، از دشمنِ کینه‌ور در بیم و هراس افتد، او فَروَهَرهای توانا را به یاری فرا می‌خواند.

بند ۷۰- فَروَهَرهای توانای اَشَوَنان اگر از او خشمگین و ناخشنود و آزرده‌خاطر نباشند، به سوی او پرواز می‌کنند. چنان که گویی مرغی نیک‌شَهپَر به پرواز در می‌آید.

۱- فلات ایران با وجود داشتن رودهای بسیار، اما در شمار سرزمین‌های خشک قرار گرفته است. به‌گونه‌ای که در طول تاریخ، خشکسالی و کمبودِ آب، معضلِ همیشگیِ مردمانِ ساکن در فلات ایران بوده است. در «اوستا» بارها از خشکسالی سخن به میان آمده و آن را به «اَپَوش دیو» (دیو خشکسالی؛ بنگرید به پاورقی بند ۲۱ از تیر یشت) نسبت داده‌اند. در «اوستا» و دیگر متون زرتشتی، دعاهایی برای باران قابل مشاهده است و در میان ایزدان فراوانِ آریایی، چند ایزد مشخصا در ارتباط با «آب» وجود دارد که از آن‌دسته‌اند: «اَردویسوَر آناهیتا» (بنگرید به آبان یشت در همین کتاب)، «آپام‌نَپات» (بنگرید به پاورقی بند ۷۲ از آبان یشت) و «تِشتر» (بنگرید به تیر یشت در همین کتاب). مشکلاتِ دائمیِ ایرانیان با خشکسالی، بی‌آبی، کمبودِ آب و کمبودِ باران، تنها به متونِ اساطیری و اورادِ دینی محدود نمی‌شود. بلکه در میان انواع کتیبه‌ها و اسناد تاریخی نیز این معضلِ لاینحل، بارها قابل مشاهده است. برای نمونه می‌توان به یکی از کتیبه‌های "داریوش بزرگ"؛ شاهنشاه هخامنشی، در «پارسه» (تخت‌جمشید) اشاره کرد که وی از معضلِ «خشکسالی» در کنارِ «دشمنان» و «دروغ»، به عنوان سه عاملِ همیشگیِ بدبختی و مصیبت در ایران‌زمین نام‌برده و با واژگانی که در عین اقتدار، رنگ‌وبویی ملتمسانه دارد، چنین می‌گوید: «اهورامزدا این کشور را از دشمن، از خشکسالی و از دروغ نگهداری کناد.» (شارپ، بی‌تا: ۸۱).

۲- این از کهن‌ترین آرزوها و نیایش‌هایی است که در متونِ آریایی باقی‌مانده است. در این کهن‌ترین خواستهٔ نیاکانِ ما، برای «خُرّمی و بالندگیِ میهن» دعا شده‌است. باید توجه داشت که در جای‌جای «اوستا»، بارها با عباراتی مواجه می‌شویم که سرشار از «عشقِ به ایران‌زمین» است.

www.takbook.com

کَردهٔ بیست‌وچهارم[۱]

بند ۹۵- (...[۲]) می‌ستاییم فَروَهَرِ "مَدیوماه"[۳] پسر "آراستی" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ [همو] نخستین‌کس [بود] که به گفتار و آموزشِ "زرتشت" گوش فراداد.

بند ۹۶- می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَسموخْوانوَنت"[۴] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشنوخْوانوَنت"[۴] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گَوَیْنَ"[۵] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پرَشتْگَئو"[۶] پسر "پَراتَه"را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهْوَستی"[۷] پسر "سَنْئویه" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ایسونت"[۸] پسر "وَرازَه" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

بند ۹۷- می‌ستاییم فَروَهَرِ "سَئِنَه"[۹] پسر "اَهوم" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه» که [به همراه] یکصد [تن] از پیروان خویش، در این زمین دیده گردید. می‌ستاییم فَروَهَرِ "پِرئیدیذیه"[۱۰] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَوسَمانَرَه"[۱۱] پسر "پَئشتَه" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَهورئوچَه"[۱۲] پسر "فرانیه" را، از پیروانِ

۱- تمام بندهای این کَرده از اضافات قدیم زرتشتی است که ظاهرا در دوران زندگانی "زرتشت" یا اندکی پس از او، به متونِ کهن‌سالِ یشت‌ها افزوده گردیده است. در این کَرده، نام تعداد زیادی از نخستین گروندگان به دین زرتشتی آمده است که ظاهرا در زمان زندگانی"زرتشت" و سال‌های پس از آن، بسیار مشهور بوده‌اند اما شوربختانه از بیشتر آن‌ها اطلاعاتی در دسترس نیست.

۲- در آغازِ این بند، عباراتی الحاقی آمده است که مربوط به افزوده‌های جدیدتر است.

۳- اوستایی: «مَدیو مانگهه»؛ پسرعموی "زرتشت". بنابر سنت زرتشتی، او نخستین‌کسی بود که سخن "زرتشت" را پذیرفت و به آیین وی گروید و تا زمان مرگ "زرتشت" در کنار او بود. همچنین وی از نخستین آموزگاران دینِ زرتشتی است. بنابر این متن و سایر متون زرتشتی، نام پدر وی، "آراستی" است.

۴- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «فروغ آسمان» است. آگاهی بیشتری از وی نیست.

۵- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «دارندهٔ گاومیش» است.

۶- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «دارندهٔ گاوهای سیاه‌وسفید» است. در «بندهشن» نام او در شمار جاودانان (افرادی که زنده هستند تا در آخرالزمان به یاری سوشیانت برخیزند) آمده است.

۷- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «کسی‌که استخوان‌هایش خوب و قوی است» می‌باشد.

۸- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «توانگر» است. در «دینکرد» نام او در شمار جاودانان آمده است.

۹- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «سیمرغ» است. در «دینکرد» آمده است که او یکصد سال پس ز مرگ "زرتشت" زاده شد و یکصد سال نیز زندگی کرد و دارای یکصد یار وفادار بود.

۱۰- هیچ آگاهی از او و معنای نام او در دست نیست.

۱۱- از نخستین گروندگان به دین زرتشتی. معنای نام او: «موردِاحترامِهمه» است.

۱۲- فارسی نو: «بهروز».

www.takbook.com

راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشورئوچَه"[۱] پسر "فرانیه" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَرِسْمورئوچَه"[۲] پسر "فرانیه" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

بند ۹۸- می‌ستاییم فَروَهَرِ "ایسَتْواسْتَرَه"[۳] پسر "زرتشت" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اُوروَتَتْنَره"[۴] پسر "زرتشت" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هُوره‌چیثرَه"[۵] پسر "زرتشت" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دَاوُتبیش[۶] دلیر" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ثری‌میثونت اسپیتمان"[۷] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دائونگه"[۸] پسر "زَئیرِیْتَهٔ" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

بند ۹۹- می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌گشتاسپ[۹] دلیرِ اَشَوَنِ گُرزوَرِ اهورایی" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ که با گُرزِ سختِ [خویش]، از برای «اَشه» برآمد؛ که با گُرزِ سختِ [خویش]، از برای «اَشه» به‌پاخاست؛ همو که بازو و پشت‌وپناهِ این دینِ زرتشتی بود.

۱- به معنای: «کسی‌که فروغِ اَشه با اوست».

۲- به معنای: «کسی‌که دارای فروغِ موثر است».

۳- بزرگ‌ترین پسرِ "زرتشت" از همسر نخست او. ظاهرا معنای نام او «کشتزارِ بزرگ» و یا «آباد کنندهٔ توانا» است. «بندهشن» می‌گوید که او صد سال پس از ظهورِ دینِ زرتشتی، درگذشت. "ایسَتْواسْتَرَه" در سنت زرتشتی، نخستین «موبدموبدان» و اولین رهبر دینیِ زرتشتیان است.

۴- دومین پسرِ "زرتشت" و نخستین رئیسِ برزگران و کشاورزان. او از جاودانان است و در «وَرِجَم‌کَرد» زندگی می‌کند تا در آخرالزمان به یاری برادرش "سوشیانت" به‌پاخیزد. برای توضیحات بیشتر در مورد «وَرِجَم‌کَرد» بنگرید به بخش «وندیداد» از همین کتاب.

۵- فارسی نو: «خورشید چهر»؛ به معنای «دارندهٔ چهره‌ای به تابناکیِ خورشید». کوچک‌ترین پسرِ "زرتشت" و نخستین فرماندهٔ ارتش. او از جاودانان است و در «گنگ‌دژ» فرماندهیِ لشگرِ "پشوتن" را برعهده دارد تا در آخرالزمان به یاری برادرش "سوشیانت" به‌پاخیزد. "پشوتن" پسر "گشتاسپ" و برادر "اسفندیار" است که توسط "زرتشت" بی‌مرگ گردید و به همراه سربازانش در «گنگ‌دژ» اقامت گزید تا در آخرالزمان همراه دیگر جاودانان، یاور "سوشیانت" باشد.

۶- به معنی: «دشمن دیوها».

۷- آگاهی دقیقی از این فرد و معنیِ نام او مشخص نیست و در هیچ‌یک از منابعِ بعدیِ دیگر نیز نشانی از وی باشنده نبود. با این حال از نام‌خانوادگی وی: «اسپیتمان»، روشن است که این "ثری‌میثونت" بایستی از بستگانِ "زرتشت" باشد.

۸- از این فرد اطلاعاتی در دست نیست.

۹- شهریار «بلخ». "زرتشت" دین خود را بر وی پیشکش کرد و او آیینِ زرتشتی را دین رسمی سرزمین خود نامید. در اساطیرِ کهن، وی از «خاندان نوذری» است اما در منابع بعدی (برای قرار دادنِ نامش در شمارِ شاهانِ کیانی) او را از نسل "کی‌پشین" نوهٔ "کی‌کواد" (کی‌قباد) قلمداد کرده‌اند. بنگرید به پاورقی بند ۹۸ از «آبان یشت» و پاورقی بند ۳۳ از «رام یشت» در همین کتاب.

www.takbook.com

بند ۱۰۰- همو که «دینِ در بند بسته» را از بند برهانید، آن را در جایگاهِ [بلندِ خویش] بنشانْد؛ [دینِ] فرمان‌گزارِ بزرگِ استوارِ ورجاوند، که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته شده است.

بند ۱۰۱- می‌ستاییم فَروَهَرِ "زریر"[۱] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "یوخت‌وَری"[۲] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "سَری‌رَه‌اوخشن"[۳] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "کِرِه‌سَاوْخْشن"[۴] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَنارَه"[۵] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ویرازَه"[۶] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "نَیَجْرَه"[۷] پسر "سوه" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بُوْجَسْرَوَه"[۸] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بِرزیه‌ارشتی"[۹] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "تیژبه‌ارشتی"[۱۰] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پِرِتُوَه‌ارشتی"[۱۱] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَئِژیه‌ارشتی"[۱۰] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

بند ۱۰۲- می‌ستاییم فَروَهَرِ "نپتیه"[۱۲] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَژْاَسپَه"[۱۳] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هباسپَه"[۱۴] را، از پیروانِ

۱- برادر "گشتاسپ" که در جنگ با ارجاسپ توسط سرداری به نام "بیدرفش جادو" کشته شد. روایت کشته شدنِ او و کین‌خواهیِ پسرش «بستور»، در کتابی بازمانده از دوران اشکانیان به نام *«یادگارِ زریران»* (یادگار زریر) باقی مانده است. تعزیهٔ کشته‌شدنِ "زریر" در کنار تعزیه کشته‌شدنِ "سیاوش"، موضوعِ دو عزای عمومی و سوگواری در ایران‌باستان بودند و سنت تعزیه‌خوانیِ اسلامی، دگرگون‌شدهٔ این سنّتِ کهن‌سالِ باستانی است.

۲- به معنای: «دارندهٔ زره بر تن».

۳- به معنای: «دارندهٔ ورزاهای زیبا» (ورزا: گاو نرِ مخصوص زراعت).

۴- به معنای: «دارندهٔ ورزاهای لاغر».

۵- از این فرد و معنای نام او، هیچ اطلاعاتی در دسترس نیست.

۶- به معنای: «فرماندهٔ مَردان» و همچنین «گراز».

۷- معنی نام او نامشخص است. نام پدر او "سوه" به معنای «سودرساننده» است.

۸- به معنای: «رهانندهٔ نامور».

۹- به معنای: «دارندهٔ نیزهٔ بزرگ».

۱۰- به معنای: «دارندهٔ نیزهٔ تیز».

۱۱- به معنای: «دارندهٔ نیزه‌ای با تیغهٔ پهن».

۱۲- به معنای: «ناف»، «نژاد» و «تخمه».

۱۳- به معنای: «دارندهٔ اسبِ بزرگ».

۱۴- به معنای: «دارندهٔ اسبِ اصیل».

www.takbook.com

راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ویستوَرو"[۱] [از «خاندانِ] نوذر» را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فَرْشْهَموَرِتْ"[۲] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فَرشوکَرَه"[۳] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِروَنوش"[۴] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِرپاتَه"[۵] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِرداتَه"[۶] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِرچیثرَه"[۷] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِرخْوارنَه"[۸] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِرسوه"[۹] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِرزِنتو"[۱۰] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آتِردَئینگهو"[۱۱] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

بند ۱۰۳- می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوشیئوثنَه"[۱۲] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پیشی‌شیئوثنَه"[۱۳] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اسفندیار[۱۴] دلیر" را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بستور"[۱۵] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

۱- در شاهنامه: "گستهم". برادر "توس" و پسر "نوذر" پادشاه پیشدادی. در «*شاهنامه*» آمده است که سران کشور این دو برادر را مناسب شاهی نیافتند. پس "اوزو" پسر "تهماسپ" را به پادشاهی برگزیدند.

۲- در شاهنامه: «فرشیدوَرد». از پسران "گشتاسپ" که در جنگ با «خیونان» به دست "کُهرم" کشته شد و شرح آن در کتاب «*یادگار زریران*» آمده است.

۳- به معنای: «کسی‌که رستاخیز برانگیزد»؛ از پسران "گشتاسپ" که در جنگ با «خیونان» کشته شد و شرح آن در کتاب «*یادگار زریران*» آمده است.

۴- به معنای: «دوست‌دار آتش».

۵- در پهلوی: «آذرباد»؛ به معنای: «در پناه آتش».

۶- در فارسی نو: «آذر داد»؛ به معنای: «هدیه‌ای از آتش».

۷- در فارسی نو: «آذر چهر»؛ به معنای: «با چهره‌ای به زیبایی آتش».

۸- در پهلوی: «آذر خُره»؛ به معنای: «دارندهٔ فرّهٔ آتش».

۹- به معنای: «سودرسان همچون آتش».

۱۰- در پهلوی: «آذر زَند»؛ به معنای: «مفسّرِ ویژگی‌های آتش».

۱۱- به معنای: «از کشورِ آتش».

۱۲- به معنای: «خوب‌کردار».

۱۳- معنای این نام، مشخص نیست.

۱۴- اوستایی: «سپنتو دات»؛ به معنای: «هدیه‌ای از سپندمینو». "اسفندیار" پسر "گشتاسپ" از بزرگ‌ترین پهلوانان دین زرتشتی و شخصیتی مهم در شاهنامه است. او توسط "زرتشت" ظاهرا پس از شستشوی تن در آب مقدس، روئین‌تن گردید. سال‌ها به دین زرتشتی خدمت کرد و در نبردهای گوناگون، به گسترش دین پرداخت. سرانجام در نبردی که "فردوسی" با هنرمندی تمام آن را به نظم کشیده است، با تیری که "رستم" به چشمان او فرونشاند، کشته گردید.

۱۵- پسر "زریر" و برادرزادهٔ "گشتاسپ".

www.takbook.com

می‌ستاییم فَروَهَرِ "کوارَسمَن"[۱] را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فَرشوشتر"[۲] از «خاندان هُووَه» را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "جامسپ"[۲] از «خاندان هُووَه» را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَوارَه‌اشتری"[۳] از «خاندان هُووَه» را، از پیروانِ راستینِ «اَشه»؛

بند ۱۰۴– می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوشیئوثنَه" را، از «خاندان فرشوشتر»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "خوادئَنَه" را، از «خاندان فرشوشتر»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هنگهئوروَه" را، از «خاندان جاماسپ»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَرْشنَه" را، از «خاندان هنگهئوروَه»؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهوْمَنَه" (بهمن)، [پسرِ] "اَوارَه‌اُشتری" را از برای پایداری در برابر کابوس‌های دهشتناک، (...) و پری‌های بد؛[۴]

بند ۱۰۶– می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشَسْتو"[۵]، پسرِ "مَدیوماه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَوَرِثْرَبَه"، پسرِ "راشتروغَنتی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بوذْرَه"، پسرِ "دازگراسپَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "زبئورونت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "کَرسْنَه"، پسرِ "زبئورونت"، آن دلیرِ فرمان‌بُردارِ سنگین‌افزارِ اهورایی را؛[۶]

بند ۱۰۸– می‌ستاییم فَروَهَرِ "ویراسپَه"، از «خاندانِ کَرسْنَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آزاتَه"، از «خاندانِ کَرسْنَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فَرایْئوذَه"، از «خاندانِ کَرسْنَه» را؛

۱- در *شاهنامه*: «کرزم»؛ از بستگان "گشتاسپ".

۲- "فرشوشتر" (اوستایی: فَرَاَش‌اشتَرَه؛ به معنای: دارندهٔ شترِ کارآمد) و "جاماسپ" دو برادر از «خاندان هُووَه» (در گاهان: هوگو) بودند که هر دو در دربار "گشتاسپ"، سِمَتِ وزارت داشتند. "فرشوشتر" پدرزنِ "زرتشت" و "جاماسپ" دامادِ "زرتشت" بود. "جاماسپ" پس از مرگِ "زرتشت"، به عنوان جانشین او و دومین موبدموبدان قلمداد شد. (نخستین موبدموبدان "ایسَتْواسْتَرَه" پسر بزرگ‌تر "زرتشت" بود.)

۳- اطلاعاتی از او و معنای نامش در دسترس نیست؛ جز آن‌که بخش دوم نام او، بایستی در معنای «دارندهٔ شتر» باشد. در بند ۱۰۴ نام پسر وی را "بهمن" ثبت کرده‌اند. گمان نگارنده بر این است که این فرد فراموش‌شده نیز بایستی برادر -یا پسرعموی- "فرشوشتر"و "جاماسپ" بوده باشد.

۴- اسامی یاد شده در این بند، بزرگان «خاندان هُووَه» و اکثرا، اخلاف و نوادگان "فرشوشتر" و "جاماسپ" هستند. آخر این بند و در جایی که نقطه‌چین گذاشته شده است، عبارت اوستایی «اَاَایفْرَه» آمده است که معنی آن مشخص نیست.

۵- نوه‌عموی "زرتشت". بنگرید به پاورقی بند ۹۵.

۶- از دیگر اسامی یاد شده در این بند، آگاهیِ بیشتری در دسترس نیست. گمان نگارنده بر این است که با توجه به آورده‌شدنِ نامِ پسرِ "مَدیوماه" در آغازِ این بند؛ بایستی باقیِ نام‌های یاد شده نیز از بزرگانِ دومین‌نسلِ زرتشتیان باشند. در انتهای این بند از"کَرسْنَه" پسرِ "زبئورونت" نام برده شده است که با توجه به محتویات بند ۱۰۸، ظاهرا فرزندان و نوادگان وی در سال‌های بعدی، نقش پررنگی در دین زرتشتی داشته‌اند.

www.takbook.com

می‌ستاییم فَروَهَرِ "ونگهو"، از «خاندانِ ارشیه» -آن "ارشیه" که در میانِ پیروان «آیینِ بهی»، کوشاترین است- را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دارَیّتْرَثَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرارَیّتْرَثَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "سکارَیّتْرَثَه" را؛[1]

بند ۱۰۹[2]- می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَرْشَوَنتْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ویرْشَوَنتْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پَئیتی‌رْشَوَنتْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَمْرُوْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "چَمْرُوْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دَراثَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پئیتی‌دَراثَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پئیتی‌ونگهَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فَرشاوَخشَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "نِمْوَه‌ونگهو"، پسرِ "وَئذَنگهه" را؛

بند ۱۱۰- می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَئسَذَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشاونگهو"، پسرِ "بیوندنگهه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "جرودنگهو"، پسرِ "پئیریشتُور" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "نِرمیزدَنَه"، پسرِ "اَئیئویو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بِرزیشنو"، پسرِ "اَرَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "کسوپیتو"، پسرِ "اَرَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فِریه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَستْوَت‌اِرِته"[3] را؛

۱- سه نام آخرین که به ترتیب به معنای «دارندهٔ ارّابهٔ جنگی»، «پیش‌رانندهٔ ارّابهٔ جنگی» و «دورگردانندهٔ ارّابهٔ جنگی» می‌باشد، یقینا سه برادر از کهن‌ترین سربازان و فرماندهانِ پیرو دین زرتشتی بوده‌اند.

۲- شوربختانه از هیچ‌یک از اسامی نام‌برده شده در بندهای ۱۰۹ و ۱۱۰، آگاهیِ بیشتری نیست. تردیدی نیست که اسامی بند ۱۰۹، از کهن‌ترین‌گروندگان به دین‌زرتشتی (شاید نسل سوم، چهارم یا پنجم زرتشتیان) هستند. اما بند ۱۱۰ با توجه به آمدن نام "اَستْوَت‌اِرِته" در پایان آن، این شائبه را ایجاد می‌کند که آیا اسامی فوق، از یاوران منجی آخرالزمان هستند؟ یا همچون بند پیشین، از کهن‌ترین گروندگان به کیش زرتشتی؟

۳- سومین "سوشیانت". او در پایان سومین‌هزاره پس از "زرتشت"، زاده می‌شود. بنابر اساطیر زرتشتی، "زرتشت" سه‌بار با سومین همسرش "هوُوِیْ" نزدیکی کرد و هر سه‌بار نطفهٔ او از بدن همسرش خارج شده و به اعماق «دریاچهٔ کیانسیه» (دریاچهٔ هامون) افتاد. ۹۹۹۹۹ فَروَهَر از هر نطفه مواظبت می‌کنند. در پایان هزاره‌های اول و دوم و سومِ پس از "زرتشت"، سه دختر باکرهٔ ایرانی در «کیانسیه» آب‌تنی می‌کنند. نطفه وارد رَحِمِ آن‌ها شده و نُه‌ماه بعد، منجی‌ها متولد می‌شوند. منجی اول با نام "اوشیدربامی" بایستی هزارسال پس از مرگ "زرتشت" ظهور می‌کرد. مهمترین یاورِ او "کی‌بهرام ورجاوند" از نسل پادشاهانِ کیانی بود که عقیده داشتند در «هند» متولد شده است. در پایانِ دومین‌هزاره پس از مرگ "زرتشت"، بایستی دومین منجی با نام "اوشیدرماه" متولد شود. در دوران او، «اَژی‌دهاک» پس از هزاران‌سال غل و زنجیر خود را پاره کرده، از «دماوند» به پایین آمده و مشغولِ نابود کردنِ دنیا خواهد شد. "گرشاسپ" برای نابودی او از خواب چندهزارساله بیدار شده و با گرز خویش، به نبرد با او می‌پردازد و وی را از بین می‌برد. نهایتا سه‌هزار سال پس از مرگ "زرتشت"، "اَستْوَت‌اِرِته"-آخرین "سوشیانت"- ظهور خواهد کرد. در این‌هنگام بدبختی و دروغ در تمام جهان سایه افکنده. پس جاودانان زرتشتی به یاریِ "سوشیانت" خواهند شتافت: "پشوتن" و سربازانش از «گنگ‌دژ» خارج می‌شوند؛ "کی‌خسرو" از آسمان به زمین هبوط می‌کند و پهلوانانی چون "توس" و "گیو" و "یوشت‌فریان" و "گوپدشاه"، هر یک از گوشه‌ای برخاسته و برای نبرد با «اهریمن»، به >>

www.takbook.com

کَردهٔ بیست‌وششم

بند ۱۱۱- می‌ستاییم فَروَهَرِ "گئوپیونگهو"[۱] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هَمبَرترونگهوَمْ"[۲] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ستئوتر وهیشته‌اشه"[۳] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پئورو ذاخشتی"، از «خاندان خشتاوَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "خشوِیوراسپَه"، از «خاندان خشتاوَه» را؛

بند ۱۱۲- می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَیواستی"، از «خاندان پئورو ذاخشتی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهوَستی"، از «خاندان پئورو ذاخشتی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گیّه‌ذاستی"، از «خاندان پئورو ذاخشتی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشوزد"، از «خاندان پئورو ذاخشتی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اُورُوذو"، از «خاندان پئورو ذاخشتی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "خشروچینهه"، از «خاندان خشوِیوراسپَه» را؛[۴]

بند ۱۱۳- می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشاهورَه"، از «خاندان جیشتی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرایزنت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرنه"، از «خاندان فرایزنت» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "جروونگهو"، از «خاندان فرایزنت» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشوزد" و "ثریتَه"، پسرانِ "سایوژدری" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وهورئوچه"، از «خاندان وَرَکَسَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَرِجهوتَه"، پسرِ "تور" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوْسینمه" را؛

بند ۱۱۴- می‌ستاییم فَروَهَرِ "یوختاسپ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشه‌شیئوثْنَه"، از «خاندان گیّه‌ذاستی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهوْمَنَه" (بهمن) پسر "کتو"را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهوَزدَهه"، پسرِ "کتو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشه‌سَردَه" پسر "اشه‌سئیرینک"را؛

<< یاریِ "سوشیانت" می‌شتابند. این نبرد، نبردِ آخرالزمان است که با پیروزی "سوشیانت" به انجام خواهد رسید. پس از آن «فرشگرد» (قیامت) آغاز شده و عدالت آسمانی بر همگان حکم‌فرما می‌گردد. باید توجه داشت که وقایع مربوط به هر سه منجی، در منابع گوناگون دچار اختلاف است و این یقینا به دلیل کهن‌سال بودن این اعتقادات است. مثلا نبرد "گرشاسپ" با "آژی‌دهاک" در برخی منابع در شمار وقایع مربوط به منجی دوم و در برخی دیگر، به عنوان وقایع مربوط به منجی سوم آمده است. ظاهرا به مرور زمان رویدادهای مربوط به منجیان در حال ادغام با یکدیگر بود و اگر یورش اعراب و دگرگون شدنِ باورهای دینی در ایران‌زمین اتفاق نمی‌افتاد، احتمالا تمام رویدادهای دوره‌های اول و دوم، به منجی سوم منتقل می‌گردید.

۱- به معنای: «فربه‌کنندهٔ گاوها».

۲- به معنای: «گردآورندهٔ نیکی‌ها».

۳- به معنای: «ادا کنندهٔ نیایشِ اشاوهیشتا (اردیبهشت)».

۴- "پئورو ذاخشتی" و "خشوِیوراسپَه" که در بند قبلی از آن‌ها یاد شد و در این بند به فرزندان و نوادگان آن‌ها پرداخته شد، بایستی از بزرگان دین زرتشتی در سال‌های پس از مرگ "زرتشت" بوده باشند. شوربختانه آگاهی بیشتری از این دو بزرگوار و دودمان‌های‌شان در دست نیست.

www.takbook.com

می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشه‌سَردَه" پسر "زئیرینک"را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "چاخشنی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "سیاوَسپی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "یئو روشتی"، پسرِ "کَوی" را؛

بند ۱۱۵- می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَرِسمَپا"، پسرِ "جَنَه‌نَرَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "نَئزَاستی"، پسرِ "پَئشته" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "زَرزْداتی"، پسرِ "پَئشته" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گَئوَنی"، پسرِ "وُهومنهه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اِرزُو" و "سُروَتوْسپادَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "زرینگهه" و "سپنتوخَرَتو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَرشَنی"، پسرِ "واکِرِزَنْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فراچیه"، پسرِ "تَئُوْروَانی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وهمئذاتَه"، پسرِ "منثره‌واکَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوشتَرَه"، پسرِ "سَذَنَه" را؛

بند ۱۱۶- می‌ستاییم فَروَهَرِ "دنگهوسروتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دنگهوفراده" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "سَپوَیَد"، پسرِ "مخشتی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پینگهر"، پسرِ "مخشتی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوشتازَنْتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشه‌سَوَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشه‌اوروَاتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هَئوْمَوْخوارنَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَرشنَه" را؛

بند ۱۱۷- می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرَوَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوسناکَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "خوانونت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دَئنا وَزَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَرِجَوَنْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَئیوی‌خوارنه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوَیزَتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هرذاسپه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پازِینَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "خواخشثرَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشَوپئوئیریّه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَستْوَت‌اِرِته"[1] را؛

کَردهٔ بیست‌وهفتم

بند ۱۱۸- می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوگَئو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "انگهویو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گَئوْری" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گئوریتّه"[2] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "مَزْدراوَنگهوْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "سریراونگهو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَیْوَتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "سوُرَوَیْزَتَه" را؛

بند ۱۱۹- می‌ستاییم فَروَهَرِ "اِرِذْوَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "کَوِیْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اُوْخشَنَه" پسرِ "وِیذْپسرَوَه" [و] "دُوْرَاسْروْتَهٔ" پسرِ "بِرِزَوَنْت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰.

۲- بنابر فصل ۲۳ از کتاب نهم «دینکرد»، وی یکی از جاودانگان است که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزد.

www.takbook.com

"وَنگهوْذاتَه" پسرِ "خواذات"[۱] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوزیه" از «خاندان وَنگهوْذاتَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فریه" را؛

بند ۱۲۰- می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشِم‌ینگهه‌رئوچَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشِم‌ینگهه‌وَرِزَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَشمَیهمائی‌اُشتَه"[۲] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اشِم‌ینگهه‌رئوچَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "یوشت"[۳] از «خاندان فریان» و "اُسمانَر" [پسرِ] "پَئِشتَه"[۴] را، از برای ایستادگی در برابر [آن] دشمنی که از خانواده[اش] برخاسته بود؛

بند ۱۲۱- می‌ستاییم فَروَهَرِ "سپیتی" پسرِ "اُوسپسنُوْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اِرِزراسپ" پسرِ "اُوسپسنُوْ" را؛[۵] می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوْسَذَن"[۶] پسر «مَزدیسنا» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرادَتْ‌ونگهو" پسر "ستیونت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "رئوْچَس‌چَئِشْمَن" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هُوَرِچَئِشْمَن" را؛[۷] می‌ستاییم فَروَهَرِ "وِیسْرُوتر" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بَرِمْنَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وِیْسَروتَه" را؛

بند ۱۲۲- می‌ستاییم فَروَهَرِ "هَوسپَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "چئوَرِسپَه"[۸] را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "دَئورامَئیشی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرئورئوس"، پسرِ "کَئوشَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ

۱- به معنای: «خود داد»، «خود رای» و «جاودانه»؛ این واژه در پهلوی به «خُتای» و در فارسیِ‌نو به «خدا» تبدیل شده است.

۲- بنابر فصل ۲۹ از کتاب «بندهش»، وی یکی از جاودانگان است که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزد.

۳- "یوشت فریان" از کهن‌ترین اساطیر ایرانی است که روزگاری هم‌تراز با اساطیری نظیر "آرش کمانگیر" و "گرشاسپ"، در ایران شناخته شده بود. بنگرید به ترجمه «ماتیکان یوشت فریان» در همین کتاب.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۹۷.

۵- "پورداوود" می‌گوید: "سپیتی" به معنای: «سپید» و "اِرِزراسپ" به معنای: «دارندهٔ اسبِ راست‌قامت» دو برادر هستند که بنابر مندرجات فصل ۲۹ از «بندهشن»، اولی ریاست روحانی کشور «فردذفش» (یکی از هفت‌کشوری که به دنیای قدیم اساطیرِ آریایی را تشکیل می‌دادند) و دومی ریاست روحانی کشور «ویدفش» (یکی دیگر از کشورهای هفت‌گانهٔ اساطیری) را برعهده دارد.

۶- این نام، کهن‌ترین شکل از نام "کی‌کاووس" می‌باشد که در اوستا -احتمالا همچون دیگر بندهای اخیر- و در دوران کوتاهی پس از مرگ "زرتشت"، ضبط شده است. عبارت «پسر مزدیسنا» از الحاقات بعدی و برای تقدس بخشیدن به وی، وارد متن اصلی شده باشد.

۷- "رئوْچَس‌چَئِشْمَن" به معنای: «روشن‌چشم» و "هُوَرِچَئِشْمَن" به معنای: «خورشیدچشم» است؛ بنابر فصل ۳۶ از کتاب «دادستان دینیک»، هر دو از جاودانگانی هستند که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزند.

۸- "پورداوود" می‌گوید: "هَوسپَه" به معنای: «دارندهٔ اسبِ‌خوب» و "چئوَرِسپَه" به معنای: «دارندهٔ چهاراسب و گردونه» می‌باشد که بنابر مندرجات فصل ۲۹ از «بندهشن»، اولی ریاستِ روحانیِ کشورِ >>

www.takbook.com

"فریناسپَه"، پسرِ "گئوَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فَرادَتْنَرْ"، پسرِ "گَرَوارَتو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وهوشتر"، پسرِ "اَخننگهه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ویوارِشوَه"، پسرِ "ائینیاوَه" را،

بند ۱۲۳- می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرارازی"، پسرِ "تور" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ستیپی"، پسرِ "رَوَنت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پْرِشینتَه"، پسرِ "گندرِوَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اویّه"، پسرِ "سپنگه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَئِتْوَه"، از «خاندان مأیوْ» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "یَئتوش‌گاَوْ"، پسرِ "وَیاتَن" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گَرْشتَه"، پسرِ "کَوی" را؛

بند ۱۲۴- می‌ستاییم فَروَهَرِ "پُئوروینگهه"، پسرِ "زئوش" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهوداتَه"، پسرِ "کاتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "بَاَونگْهَهْ"، پسرِ "ساوَنَگْهَنگهَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرهای "هَوْرِز" [و] "اَنکسَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَرَوَئوشترَه"، پسرِ "اِرِزَونت‌دئینگهئوش" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فراچیثر"، پسرِ "بِرِزَونت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُهوپِرسَه"، پسرِ "اَئینیاوَه" را؛

بند ۱۲۵- می‌ستاییم فَروَهَرِ "پَرَوْدَسمَه"، پسرِ "داشتاغنی‌مُوْژِی" از سرزمین «موژ» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فراتورَه" [و] "اَسروتَه"، از «خاندان بئش‌تَستورَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَوَرِگَاَوْ"، پسرِ "اِرِزَونت"، پسرِ "اوئیغمتستوْرَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "گئومَنت"، پسرِ "زوَنّرَئوژدی" از سرزمین «رَئوژ دیه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ثَریت"، پسرِ "اَئو سَرِذ" [و] "فیوشت‌تنّی"، از سرزمین «تنیه» را؛[1]

بند ۱۲۶- می‌ستاییم فَروَهَرِ "تِیرْوَنکشْوَه"، [از «خاندانِ] آوسپَئِشتَه»، [از «دودمانِ] سئینَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "آوْتیونی"، پسرِ "وِیْتکوِی" [و فروهرِ] "زِیْغزِی"، پسرِ "سَئنَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرَوْهکفرَه" از «خاندان مِرزِیْشَم»، از «دودمانِ سَئنَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وَرِسموْرَئوْچَه"، پسرِ "پرثوفسمن" را؛

<< «وروبرشت» (یکی از هفت‌کشوری که به دنیای‌قدیم اساطیرِ آریایی را تشکیل می‌دادند) و دومی ریاستِ‌روحانیِ کشور «وروجرشت» (یکی دیگر از کشورهای هفت‌گانهٔ اساطیری) را برعهده دارد.

۱- سه سرزمین «موژ»، «رَئوژ دیه» و «تنیه» مشخص نیست دقیقا در کجا قرارداشته‌اند. در یادداشت‌های "دکتر ابراهیم پورداوود" و "دکتر جلیل دوستخواه" نیز مکان دقیق این سه سرزمین نیامده است. با این‌همه نظر به این که تمام اسامی خاصی که در این بند آمده -همچون تمامیِ اسامیِ خاصی که در بندهای پیشین ذکر آن‌ها به میان رفته است- همگی ایرانی هستند، سه سرزمین مذکور نیز قاعدتا باید در میان سرزمین‌های ایرانی؛ و با علم به شکل‌گیری اساطیرِ ایرانی در شرقِ فلاتِ ایران‌زمین، به احتمال بسیار بالا در حدفاصلِ نیمهٔشمالیِ افغانستانِ امروزی تا «ماوراءالنهر» بوده باشند.

www.takbook.com

بند ۱۲۷- می‌ستاییم فَروَهَرهای "اَشه‌نمَه" [و] "ویدت‌گاو" از سرزمین «انگهوی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرهای "پَرْشَت‌گَاو" [و] "دازگَرَوْگَاو" از سرزمین «اپخشیرا» را؛[۱] می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوْفرَوَخشَه"، از «خاندان کهَرْکَنَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اکَیَّذَه"، از «خاندان پُوْذَه» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "جاماسپِ دوم" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "مَدیوماهِ دوم" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اُوروَتَتْنَره دوم" را،[۲]

بند ۱۲۸- می‌ستاییم فَروَهَرِ "رئوْچَس‌چَئِشْمَن" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "هُوَرِچَئِشْمَن" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرادت خوارِنَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ویذَت‌خوارِنَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وُئورونمَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "وئوْروْسَوَه" را؛[۳] می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوخشیت‌اِرِت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوخشیت‌نمه" را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَستْوَت‌اِرِته" را،[۴]

کَردهٔ بیست‌ونهم

بند ۱۲۹- آن‌کس که «سوشیانتِ پیروزگر» نامیده شده و [نامِ درستِ وی] "اَستْوَت‌اِرِته" خواهد بود، از این روی [بدین‌نامِ] «سوشیانت» خوانده شده است، که او به سراسرِ جهانِ آفرینش، سودرسان خواهد بود. از این روی [بدین‌نامِ] "اَستْوَت‌اِرِته" خوانده

۱- دو سرزمین «انگهوی» و «اپخشیرا» مشخص نیست دقیقا در کجا قرارداشته‌اند. اما این‌جا نیز با توجه به ایرانی بودن تمام اسامی خاص، هر دو سرزمین فوق‌الذکر بایستی در ایران شرقی بوده باشند. سرزمین «اپخشیرا» به معنای «جایی که در آن شیر وجود ندارد» می‌باشد.

۲- "جاماسپ" داماد زرتشت، "مَدیوماه" پسرعموی زرتشت (و بر پایه منابع موجود، نخستین گرونده به آیینِ او) و "اُوروَتَتْنَره" یکی از پسران زرتشت بود. اما این اسامی در این بند، هیچ‌یک از افراد توضیح داده شده نیستند و نام کسانی هستند که ده‌ها سال پس از مرگ زرتشت، زیسته‌اند. شاید دلیل این نام‌گذاری آن باشد که سه فرد متاخر، از نوادگان "جاماسپ" و "مَدیوماه" و "اُوروَتَتْنَره" بوده باشند. با این‌حال قطعیتی در این رای، نیست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۲۱. هر شش فرد یادشده در این بند، بنابر مندرجات کتاب «*داتستان دینیک*»، از یاورانِ «سوشیانت‌ها» در آخرالزمان خواهند بود. بنابر روایت فوق‌الذکر، در هنگام رستاخیز، این شش شهریار از شش سرزمین، به یاری «سوشیانت‌ها» خواهند شتافت.

۴- در این‌جا نام هر سه منجی دین زرتشتی که به فاصلهٔ هزارسال از یکدیگر ظهور خواهند کرد، به دنبال یکدیگر آمده است. اولی در پهلوی با نام "اوشیدربامی"، دومی با نام "اوشیدرماه" و سومی با نام "استوت‌ارته" ثبت شده‌اند. هر سه نفر «سوشیانت» در معنای «سود رساننده»، «رهاننده» و «منجی» می‌باشند. در «گاهانِ زرتشت»، واژهٔ سوشیانت دارای یک معنای عام بوده و به تمام یاوران و یاری‌رسانان دین زرتشتی اطلاق شده است. باری در منابع بعدی، این واژه در معنای خاص و برای هر سه منجی (به ویژه منجی سوم) بکار رفته است. در پاره‌ای از منابع، «سوشیانس» نیز ضبط شده است. برای آگاهی بیشتر از زمان آخرالزمان و رویدادهایی که در پسِ ظهورِ هر یک از سوشیانت‌ها به وقوع می‌پیوندد، بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰ از همین یشت و پاورقی بند ۹۲ از «خُوَرنَه یشت».

www.takbook.com

شده است، که او از برای ایستادگی در برابر دروغ و دروغ‌گویان، بی‌مرگی را به ارمغان خواهد آورد. از برای همراهی با پاک‌دینان در نبردِ [فرجامین با اهریمنان].[۱]

بند ۱۳۰- می‌ستاییم فَروَهَرِ "جم"[۲]، از پیروانِ راستینِ «اَشه»، از «خاندان ویونْگْهان» را، آن توانای دارندهٔ رمه‌های فراوان را، برای پایداری در برابر کمبودهایی که از سوی دیوان است، و برای پایداری در برابر کمبودِ گیاه که از خشکی است[۳]، و برای پایداری در برابر آزار «مَرْشونَه»[۴].

بند ۱۳۱- می‌ستاییم فَروَهَرِ "فریدون"[۵]، از پیروانِ راستینِ «اَشه»، از «خاندان آتبین» را، از برای پایداری در برابر «پـریـون»[۶] و «تب» و «نَـئـزَه» (؟) و «تب و لرز» و «واوَرْشـا» (؟)؛ از برای پایداری در برابر آزارِ مار[۷]. می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَئوشْنَرَه"[۸]، از پیروانِ راستینِ

۱- جملهٔ آخر در متن اصلی این‌چنین آمده است: «ستیزه که از پاکدینان برانگیخته شده باشد» که منطقی نیست و به‌نظر می‌رسد متن دچار آسیب شده است. ظاهرا باید متن فوق در اصل بدین‌گونه بوده باشد: «ستیزه که بر "ضد" پاکدینان برانگیخته شده باشد.»؛ این بند تمام و کمال در ستایش سومین منجی زرتشتی سروده شده است. اوست که «اهریمن» را برای همیشه نابود خواهد کرد و جهان را به دورانی که هنوز به آفت‌های اهریمن آلوده نشده بود، شبیه خواهد نمود. باید توجه داشت که بخش اعظم باور به منجی‌گرایی در ادیان ابراهیمی، برگرفته از دین زرتشتی است.

۲- "جم" یا "جمشید" -معادل "ییمه" در اساطیر ودایی/هندی- بنابر متون زرتشتی؛ پسر "ویونگهان"، نوهٔ "اَنگهت"، نبیرهٔ "هوشنگ" و بنابر «*شاهنامه*»، پسر "هوشنگ" است. "جم" پس از نیای بزرگش "هوشنگ" و برادرش "تهمورث"، سومین پادشاهِ اساطیرِ ایرانی است. در دوران او، فراوانی و برکت بر تمام سرزمین‌ها سایه افکند. اما "جمشید" که از قدرت خود دچار غرور شده بود، از فرمان یزدان سرپیچید و ادعای خدایی کرد. در این هنگام «فرّهٔ ایزدی» از او جدا شده و سایهٔ سعادت از مُلکِ او رخت بربست. پس «آژی‌دهاکِ تازی» از سرزمین «بوْری» (این سرزمین بعدها با بابل یکی انگاشته شد؛ اما به نظر می‌رسد در هنگام سرودن کهن‌ترین یشت‌ها، جایی در شرق ایران بوده باشد) برخاسته و ملک و تخت او را ربود.

۳- اشاره‌ای به عصرِ یخبندان یا خشک‌سالی‌های پایان عصر پادشاهی "جمشید" است. بنابر مندرجات «وندیداد»، "جمشید" برای مقابله با یخبندان، دژی به نام «وَزِجَم‌کَرد» را ساخت و تمام مردمان را به درون آن برد (بنگرید به ترجمه بخش «وندیداد» در همین کتاب). احتمالا افسانه‌های «طوفان» در اساطیرِ سومری و «کشتیِ نوح» در اساطیر یهود، اقتباسی از این اسطورهٔ ایرانی باشد.

۴- دیوِ زوال و نابودی

۵- یکی از بزرگ‌ترین پادشاهان پیشدادی. او با یاریِ "کاوهٔ آهنگر" علیه بیدادگریِ «آژی‌دهاک» شورید و به شهریاریِ او پس از هزار سال پایان داده، خود بر تخت شاهیِ ایران‌زمین بنشست.

۶- بیماری ریزش‌مو و گَری (؟)

۷- به گمان قوی، عبارت «پایداری در برابر آزارِ مار»، اشاره‌ای‌است کهن، به ماجرای نبرد "فریدون" با «آژی‌دهاک» (در *شاهنامه*: ضحّاک) که دو مار از شانه‌های او روییده بود.

۸- "اوشنَر" وزیر دانشمند و بافراستِ "کی‌کاووس" بود. رساله‌ای از دورهٔ ساسانیان به نام «*اندرزنامهٔ اوشنَرِ دانا*» باقی‌مانده است که منتسب به این اسطورهٔ خردمندِ ایرانی است.

www.takbook.com

«اَشه» و بسیار اندیشمند را. می‌ستاییم فَروَهَرِ "اُوْزَوَه"[۱]، از پیروانِ راستینِ «اشه» و از «خاندان تُوْماسپَه» را. می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَغریرَث"[۲]، از پیروانِ راستینِ «اَشه» و دلاور را. می‌ستاییم فَروَهَرِ "منوچهر"[۳]، از پیروانِ راستینِ «اشه»، از «خاندان ایرج» را.

بند ۱۳۲- می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌کواذ"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌اَپیوَه"، از پیروانِ راستینِ «اشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌کاووس"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌آرش"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌پَشین"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌بیارَش"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌سیاوش"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را، می‌ستاییم فَروَهَرِ "کی‌خسرو"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» را.[۴]

بند ۱۳۳[۵]- از برای توانایی‌های خوبْ فراهم‌آمده‌اش، از برای [پیروزمند بودنش و] پیروزیِ اهوراآفریده‌اش، از برای برتریِ پیروزمندانه‌اش، از برای فرمان‌های به‌خوبی برگزارشده‌اش، از برای ارادهٔ [هرگز] دگرگون‌نشده‌اش، از برای ارادهٔ [همیشه] شکست‌ناپذیرش و از برای شکستِ زودهنگامِ دشمنانِ او.

۱- "اوزو" از خاندان «تهماسپ» یکی از پادشاهان اساطیریِ ایران است. در «*شاهنامه*» او را با نام "زو طهماسپ" می‌شناسیم که پس از "نوذر" مدتی بر اورنگِ پادشاهی بنشست.

۲- پسر "پشنگ" و برادر "افراسیاب" شهریار توران‌زمین، که به دلیل ایران‌دوستی، توسط افراسیاب به قتل رسید. ماجرا چنین بود که در جنگی میان تورانیان و ایرانیان در زمان پادشاهی "نوذر"، ایرانیان شکست یافته، "نوذر" کشته شد و بزرگان و سردمداران ایرانی اسیر تورانیان گشتند. اما به زودی"اغریرث" که مردی پاک‌دل بود، اسیران ایرانی را با نیرنگی از بند اسارت آزاد ساخت و به همین دلیل نیز "افراسیاب" بر او خشم گرفته و وی را به قتل رسانید. همچنین بنگرید به پاورقیِ بند ۷۷ از «خُوَرنَه یشت».

۳- اوستایی: «مانوش‌چیثره»؛ پادشاه اساطیری ایرانی. از نوادگان "ایرج" پسر "فریدون".

۴- "کی‌کواذ" (در شاهنامه: کی‌قباد) از نسلِ "هوشنگ"، بنیان‌گذارِ اساطیریِ سلسله‌پادشاهیِ «کیانیان» است. "کی‌اپیوَه" پسر اوست و "کی‌کاووس"، "کی‌آرش"، "کی‌بیارش" و "کی‌پشین" پسران "کی‌اپیوَه" هستند. در میان این چهار پسر، "کی‌کاووس" به‌جای پدربزرگش "کی‌کواذ" بر تخت پادشاهی بنشست. "سیاوش" پسر "کی‌کاووس" طی رویدادی به‌گونهٔ ناجوانمردانه در توران‌زمین کشته شد. "کی‌خسرو" پسر "سیاوش" جانشین "کی‌کاووس" گردید و به توران‌زمین لشگر براند و تورانیان را در نبردی حماسی، شکست داد. "کی‌خسرو" بزرگ‌ترین پادشاه اساطیریِ ایران است. در سنّتِ زرتشتی، او در شمار جاودانان قرار دارد. منابع کهنِ ایرانی می‌گویند که "کی‌خسرو" نمُرده است، بلکه به آسمان‌ها عروج کرده تا در روز تن‌پسین (آخرالزمان) به همراه دیگر جاودانان و پهلوانانِ ایرانی، به زمین بازگشته و با اهریمنان به نبرد بپردازد. پس از پیروزیِ نهایی، او مجددا به عنوان پادشاه ایران‌زمین، بر تخت خواهد نشست. همچنین بنگرید به کَرده‌های چهاردهم و پانزدهم از «خوَرنه یشت».

۵- بندهای ۱۳۳ تا ۱۳۵، دنبالهٔ بند ۱۳۲ بوده و در ستایشِ کی‌خسرو می‌باشد.

www.takbook.com

بند ۱۳۴- برای توانایی، برای فَرّهٔ مزداآفریده، برای تندرستی، برای فرزندانِ نیک و هوشیار و دانا و سخن‌آرا و توانای با چشم‌های درخشان و خویشتنداریِ دلاورانه از نیازمندی‌ها، و برای آگاهی از آینده و آگاهی از بهترین زندگی.

بند ۱۳۵- برای شهریاریِ درخشان، برای زندگانیِ دورهنگام، برای همهٔ خوشبختی‌ها، برای همهٔ درمان‌ها، برای پایداری در برابرِ جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپَن‌های ستمکار»[1]، برای پایداری در برابر آزار ستمکاران.

بند ۱۳۶- می‌ستاییم فَروَهَرِ "سام‌گرشاسپ"، از پیروانِ راستینِ «اَشه» و گیسوبلندِ گُرزدار را؛ برای پایداری در برابر ستبربازوان و لشگریانِ دشمن؛ برای پایداری با سنگر فراخ، با درفشِ گسترده، با درفشِ برافراشته، با درفشِ گشوده؛ درفشی برافراشته برای پایداری دربرابرِ راهزنِ ویرانگرِ مردم‌کُش؛ برای پایداری دربرابرِ آزاری که از راهزنی سرمی‌زند.

بند ۱۳۷- می‌ستاییم فَروَهَرِ "آخْرورَه"[2]، از پیروانِ راستینِ «اشه»، از«خاندانِ خسرو» را، برای پایداری در برابر آن دشمنِ «اَشه» که دوستِ خود را می‌فریبد و برای پایداری در برابرِ فرومایهٔ ویران‌کنندهٔ جهان. می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوشنگ"[3]، از پیروانِ راستینِ «اَشه» و

۱- از «کَوی‌ها» و «کرپن‌ها» در «گاهانِ زرتشت» نیز در شمارِ دشمنانِ اصلی دینِ زرتشت، نام برده شده‌است. احتمالا «کَوی‌ها»، امرا و فرمانروایان دیواپرست و «کَرَپَن‌ها»، روحانیون و پیشوایان آیین‌های دیواپرستی (یکی از شاخه‌های دینیِ آریایی) بوده باشند. مشخص نیست که این دو نام از متنِ اصلی باقی‌مانده است یا از افزوده‌های زرتشتیان است. باری شواهد و اسناد مشخص می‌سازد که حتی اگر دو واژهٔ «کَوی» و «کرپن» از افزوده‌های زرتشتی به متنِ اصلی باشند؛ باز هم دارای قدمت بسیار دور و از افزوده‌های قدیمِ زرتشتی هستند و نه از الحاقاتِ دورانِ اشکانیان و ساسانیان.

۲- "آخروره" را برخی از محققین و پژوهش‌گران بر پایهٔ کتاب «*روایت پهلوی*» که در نخستین سده‌های اسلامی نگاشته شده است، دوستِ "گرشاسپ" دانسته‌اند. با این حال عبارت «آخروره از خاندانِ خسرو» نیز می‌تواند دلیلی بر آن باشد که وی فرزند یا از نوادگانِ "کی‌خسرو" بوده باشد. باید توجه داشت که به دلیل از بین‌رفتنِ بسیاری از منابعِ کهن، یافتنِ حقیقت دربارهٔ این اسطوره -همچون بسیاری از اساطیر فراموش‌شدهٔ دیگر- امری دشوار و نزدیک به ناممکن است.

۳- اوستایی: "هَئوشینْگهَه"، پهلوی: "هَئوشَنگ" به معنای «سازندهٔ خانه‌های خوب»؛ نخستین پادشاه اساطیری ایران‌زمین و پدر ایرانیان است. او را با لقب «پیشداد» نیز خوانده‌اند؛ به همین دلیل پادشاهان پس از او را پیشدادیان می‌نامند. تبار وی چنین است: "هوشنگ" پسر "فرآوَگ"، پسر "سیامک"، پسر "مشیا"، پسر "کیومرث". در برخی منابع، او را -و در برخی دیگر برادرش را- نخستین پیامبر ایرانی قلمداد کرده و کتبی را به او نسبت داده‌اند. از جمله کتاب «*جاویدان خرَد*» (با نام دیگر *پندنامهٔ هوشنگ*) که از مکتوبات دورهٔ ساسانیان است اما مردمان معتقد بودند که اصل کتاب را "هوشنگ" خود نگاشته است. بخش‌هایی از این کتاب تا امروز باقی مانده است.

www.takbook.com

دلیر را، برای پایداری در برابر «دیوان مَزَنْدَری»[۱] و دشمنان «آشه» در «وَرِنَ»[۲] و برای پایداری در برابر آزاری که از دیوان سرمی‌زند.

بند ۱۳۸- می‌ستاییم فَروَهَرِ "فْرَزاخْشْتی" پسر "خونْبْیه"[۳] از پیروانِ راستینِ «اشه» را؛ برای پایداری در برابر «دیو خشمِ خونین‌گرز»، و برای پایداری در برابر دشمنان «آشه» که خشم را بزرگ می‌دارند، برای پایداری در برابر آزاری که از خشم سرمی‌زند.

کَردهٔ سی‌ام

بند ۱۳۹- می‌ستاییم فَروَهَرِ "هوُوِیْ" را؛[۴] می‌ستاییم فَروَهَرِ "فرِنی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "ثریتی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "پئوروچیستا" را؛[۵] می‌ستاییم فَروَهَرِ "هئوتوسا" را؛[۶]

۱- «مَزَندَر» همان کهن‌واژهٔ «مازندران» است. اما باید توجه داشت که این مازندران، با مازندرانِ فعلی متفاوت است و احتمالا بایستی منطقه‌ای در دورترین بخش از مشرقِ فلاتِ ایران بوده‌باشد. این گمان از آن‌جا قوت می‌گیرد که معنای تحت‌لفظیِ واژهٔ مازندران، «سرزمین‌های میانِ دو کوه» است و با توجه به وجود کوهستان‌های زیاد و متعدد در مناطق شرقی ایران و آسیای میانه، می‌توان «مازندرانِ باستانی» را منطقه‌ای در شرق فلات ایران تصور کرد. در *شاهنامه* نیز با «سرزمین مازندران» برخورد می‌کنیم که با توجه به موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی آن، جدا از مازندران فعلی است.

۲- از کهن‌شهرهای ایرانی. پژوهش‌گران در جایگاه دقیق آن اختلاف‌نظر دارند اما این‌طور می‌نماید که در مرکز فلات ایران بوده باشد. این شهر بنابر مندرجات «اوستا»، دارای چهار دروازه بوده و همواره با صفت «وَرِنَهٔ چهارگوش» آمده‌است. اخیرا برخی از پژوهش‌گران «وَرِنَ» را با «ورامین» یکی دانسته‌اند که نمی‌تواند درست باشد.

۳- ظاهرا "فْرَزاخْشْتی" پسر "خونْبْیه" از پارسایان و نام‌دارانِ اساطیریِ ایرانی بود و به اندازه‌ای اهمیت داشته که سرایندگان «فروردین یشت»، یک بند کامل را بدو اختصاص دادند. اما شوربختانه آگاهی بیشتری از او و پدرش در دسترس نیست.

۴- "هوُوِیْ" (به معنای: دارندهٔ گاوهای خوب) دختر "فرشوشتر" و سومین همسر زرتشت می‌باشد. سه پسرِ زرتشت که با فرنام «سوشیانت‌ها» در آخرالزمان قیام خواهند کرد (بنگرید به پاورقی بند ۹۲ از «خورنه یشت») حاصل ازدواج زرتشت و "هوُوِیْ" هستند.

۵- سه نفر اسامی ذکر شده، سه دختر زرتشت می‌باشند. سومی همسر "جاماسپ" است.

۶- در فارسیِ‌نو: "آتوسا". نام همسر "کی‌گشتاسپ" و از شاه‌دخت‌های خاندان «نوذری» است که در *شاهنامه* به اشتباه، نام وی "کتایون" ذکر شده است. داستان عاشقانه "گشتاسپ" و "کتایون" در *شاهنامه*، در اصل تحریف شدهٔ روایتی کهن‌سال مربوط به دوران مادهاست که "خارس متلینی" (وقایع‌نگار دوران اسکندر) آن را ثبت کرده است و آن، ماجرای عشق "زریادرس" (زریر) برادر "هستاپس" (گشتاسپ) به "اوداتیس" (هوتوسا) شهدختِ سرزمین «مراثی‌ها» است. گناه این دگرگونیِ شخصیت‌ها، البته متوجه فرد یا افرادی مشخص نیست. چرا که این دگرگونی‌ها، بر اثر گذرانِ ادبیات‌پارسی از پیچ‌وخم‌های دراز تاریخی، بر این متون کهنسال پدیدار گشته است. برای مطالعهٔ متن کامل این کهن‌اسطوره، بنگرید به «اسطورهٔ عاشقانهٔ زریادرس و اوداتیس» در همین کتاب.

www.takbook.com

می‌ستاییم فَروَهَرِ "همای" را؛[۱] می‌ستاییم فَروَهَرِ "زئیری‌چی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "تئوروشی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوشتَه‌وئیتی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "توشنامتی" را؛[۲]

بند ۱۴۰- می‌ستاییم فَروَهَرِ "فِرنی"، زنِ "اوسپنمه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فِرنی"، زنِ "فرایزنت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فِرنی"، زنِ "خشوپوراسْپَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "فِرنی"، زنِ "گیه‌ذاستی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اَسبنا"، زنِ "پئوروذاخشی" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ "اوخشنتی"، زنِ "ستئوتروهیشتهه‌اشهه" را؛

بند ۱۴۱- می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه[۳] "وَذُوتَه" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه "جغروتْ" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه "فرنگهاد" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه "اوْروْذَیَنت" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه "پئسنگهنو" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ [دوشیزه] "هوَرِذا" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ [دوشیزه] "هوچیثرا" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ [دوشیزه] "کنوکا" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ [دوشیزه] "سروتت‌فذری" را؛

بند ۱۴۲- می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه "ونگهوفِذری" را؛ می‌ستاییم فَروَهَرِ دوشیزه "اِرِدَت‌فِذری" را که "ویسپ‌تئوروئیری" نیز نامیده [خواهد شد و این نام‌گذاری] از آن روی است که از وی پسری زاده خواهد شد که همهٔ دیوان و مردمانِ [دُروند] را از میان خواهد برد؛[۴] از برای ایستادگی در برابر آزارهایی که از «جَهی»[۵] برسد.

کَردهٔ سی‌ویکم[۶]

بند ۱۴۳- می‌ستاییم فَروَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «ایرانی» را، می‌ستاییم

۱- دختر "کی‌گشتاسپ".

۲- چهار نام آخر، (و نام‌های زنان و دوشیزگانِ موجود در بندهای ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲) کهن‌ترین زنانِ پارسای زرتشتی بودند که شوربختانه آگاهی بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست. باید توجه داشت که بندهای فوق‌الذکر و نام‌بردن و تجلیل کردن از خیلِ زنانِ بزرگ؛ به همراه ایزدبانوهای متعددی که در سرزمین‌های ایرانی همواره مورد ستایش قرار داشتند، حکایت از برابریِ نسبیِ زنان و مردان در ایران‌باستان دارد.

۳- واژه‌ای که «دوشیزه» ترجمه شد، درمتن به‌صورت «کَنْیا» آمده است و این واژه همانی‌است که در پهلوی تبدیل به «کنیک» و «کنیچَک» و در فارسی «کنیزک» و «کنیز» شده است. امروزه این واژه در معنای «دخترک خدمتگزار» مورد استعمال می‌باشد اما در پارسی‌باستان، به دخترکانِ شوهرناکرده اطلاق می‌شد.

۴- دوشیزگانی که سه منجی زرتشتی از آن‌ها زاده خواهند شد. بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰.

۵- زن پتیاره‌ای که از یاورانِ «اهریمن» است. «بندهشن» نامِ وی را با صفت «عفریتهٔ حیض» آورده است.

۶- این کَرده یکی از پرافتخارترین متونی است که هزاران‌سال‌پیش، توسط نیاکان ما سروده شده است. در بندهای این کَرده همهٔ مردان، همهٔ زنان، همهٔ ایرانیان، همهٔ غیرایرانیان، همهٔ گیاهان، همهٔ آب‌ها و همهٔ آفریده‌های مادی و معنوی، به طور یکسان و برابر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند.

www.takbook.com

فَروَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «ایرانی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «تورانی» را، می‌ستاییم فَروَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «تورانی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سَئیریم»[۱] را، می‌ستاییم فَروَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سَئیریم» را.

بند ۱۴۴- می‌ستاییم فَروَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سائینی»[۲] را، می‌ستاییم فَروَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «سائینی» را؛ می‌ستاییم فَروَهَرهای مردانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «داهی»[۳] را، می‌ستاییم فَروَهَرهای زنانِ اَشَوَن در سرزمین‌های «داهی» را.

بند ۱۴۵- می‌ستاییم فَروَهَرِ مردانِ اَشَوَن در همه سرزمین‌ها را، می‌ستاییم فَروَهَرِ زنانِ اَشَوَن در همه سرزمین‌ها را؛ همه فَروَهَرهای نیرومند و پاکِ توانای اَشَوَن را از "گیومرث" تا "سوشیانتِ پیروزمند" را می‌ستاییم[۴].

بند ۱۴۶- بشود که به زودی فَروَهَرهای اَشَوَن در اینجا به دیدار ما شتابند؛ بشود که آنان به یاریِ ما در آیند و آن‌گاه که در تنگنا درافتاده‌ایم، ما را آشکارا یاری و نگاهبانی کنند. (...[۵])

بند ۱۴۷- شما ای خوبان! ای آب‌ها، ای گیاهان، شما ای فَروَهَرهای اَشَوَن! آرام به پایین بخرامید، بمانید در این خانهٔ شاد و خوب. (...[۶])

۱- در *شاهنامه*: «سلم»؛ منطبق با «روم» (اروپا).

۲- به‌گمان قوی، همان «چین» است.

۳- اوستایی: «داهی»، در *شاهنامه*: «دَهستان»؛ بنابر اعتقاد "رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"، احتمالا کوه‌های «کوپَت» (کوپَت‌داغ) در سوی جنوب‌شرقیِ «دریای مازندران» و پیرامون «رود اترک» باشد. مورخان یونانی نظیر "آریان" و "استرابو"، «قومِ داهی» را گروهی از آریایی‌های سکایی دانسته‌اند. یکی از طوایف آن‌ها، «پَرَنی‌ها» (پارت‌ها) بودند که شاهان اشکانی از میان آن‌ها برخاستند.

۴- جملهٔ آخر، به ظنِّ قوی از افزوده‌های دورهٔ ساسانی است.

۵- در ادامهٔ این بند آمده است «با پشتیبانی به‌مانندِ اهورامزدا و سروشِ‌پارسای‌توانا (اوستایی: سْرَوَشَه؛ بنگرید به بند ۱ از هات ۵۶ یسنا) و مانثرهٔ ورجاوندِ دانا -آن پیکِ دشمنِ دیو، که از اهورامزدای‌دیوستیز است- که "زرتشت" را به پناه‌بخشیِ جهانِ اَستومند، فرستاد.» که تمام آن از افزوده‌های جدیدترِ ادوارِ بعدی است.

۶- درادامهٔ این بند آمده است: «ای توانایان! ای تواناترینان! در این‌جا آذربانانِ کشور (موبدان، نگهبانان آتش) که به اشه می‌اندیشند، دست‌های‌شان را در ستایش شما و برای یاریِ ما، برآورده‌اند.» که از افزوده‌های جدیدتر است.

www.takbook.com

بند ۱۴۸- اینک می‌ستاییم فَروَهَرِ همه مردان و زنانِ اَشَوَن را؛ آنان که روان‌هایشان برازنده ستایش و فَروَهَرهای‌شان شایستهٔ یاری‌خواهی است؛ فَروَهَرِ همه مردان و زنان اَشَوَن را؛ (...[1])

بند ۱۴۹- اینک ما می‌ستاییم جان و دین[2] و هوش و روان و فَروَهَرِ «نخستین پیروان آیین کهن»[3] و نخستین آموختگانِ آیین را؛ می‌ستاییم آن مردان و زنان اَشَوَن را که بنیادگرِ پیروزیِ «اشه» بوده‌اند. اینک ما می‌ستاییم جان و دین و هوش و روان و فَروَهَرِ «پیام‌آورانِ دین» را؛ آن مردان و زنانِ اَشَوَن را که بنیادگرِ پیروزیِ «اشه» بوده‌اند.

بند ۱۵۰- می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که پیش‌تر، در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها بوده‌اند. می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که هم‌اکنون در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها هستند. می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که زین پس در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها خواهند بود.

بند ۱۵۱- می‌ستاییم آموزگارانِ کیش را که در خانمان‌ها، روستاها، شهرها و سرزمین‌ها به ساختِ خانه و روستا و شهر و کشور کامیاب شدند، به «اَشه» کامیاب شدند، به «مانثرهٔ ورجاوند»[4] کامیاب شدند، به رهاییِ روان کامیاب شدند و به همهٔ خوشی‌ها کامیاب شدند.

بند ۱۵۳- می‌ستاییم این زمین را؛ می‌ستاییم آن آسمان را؛ می‌ستاییم همهٔ چیزهای که میانِ زمین و آسمان است؛ می‌ستاییم هرآن‌چه که برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است و هرآن‌چه که در خورِ پرستشِ مردمانِ اَشَوَن است.

۱- درادامهٔ این بند آمده است: «فَروَهَرانی که اهورامزدا، ستایش آنان را پاداش بخشد. ما از "زرتشت" شنیدیم که او خود نخستین و بهترین آموزگارِ آیینِ اهورایی است.» که تمام آن از افزوده‌های زرتشتیان در ادوارِ بعدی است.

۲- در معنای این واژه باید توجه داشت که کهن‌واژهٔ «دین» در پارسی‌باستان به معنای «وجدان» به‌کار می‌رفت و معادلِ آن‌چه که امروز در معنای «دین و آیین و مذهب» به‌کار می‌بریم، در پارسی‌باستان «تْکَئشَه» (کیش) گفته می‌شد.

۳- اَوستایی: «پَئوئیریو تْکَئشَه»، پهلوی: «پوریوتکیشان»؛ عبارت «پَئوئیریو» به معنای نخستین و اولین بوده و بخش دوم آن «تْکَئشَه» به معنای کیش و آیین است. این عبارت در مجموع مفهوم «نخستینْ کیشِ کهن» را می‌رساند.

۴- «مانثره» از کهن‌ترین واژه‌های مقدس میان آریاییان (چه آریاییانِ ایران و چه آریاییانِ کوچنده به هند) می‌باشد. معنای این واژه «کلامِ اندیشه‌برانگیز» است. در دورانِ بعدی، به زمزمه‌کردنِ ادعیه و اورادِ دینی در نوعی خلسه و حالتِ‌معنوی نیز گفته می‌شد. همچنین واژهٔ «ورجاوند» نیز در معنای «محترم»، «مقدس» و «جاودانه» است.

www.takbook.com

بند ۱۵۴- می‌ستاییم روان‌های جانوران سودمندِ دشت‌ها را؛ می‌ستاییم روان‌های مردانِ اَشَوَن و زنانِ اَشَوَن را، در هر سرزمینی که زاده شده باشند. مردان و زنانی که برای پیروزیِ «اشه»، کوشیده‌اند، می‌کوشند و خواهندکوشید.

بند ۱۵۵- می‌ستاییم جان و بوی و دین[۱] و روان و فَروَهَرِ مردانِ اَشَوَن و زنانِ اَشَوَن را، آنان که آگاه به آیین هستند؛ پیروز بوده‌اند، هستند و خواهند بود؛ آنان که برای «اَشه»، پیروزی به ارمغان آوردند.[۲]

بند ۱۵۶- بشود که فَروَهَرهای توانای بسیارنیرومندِ پیروزگرِ اَشَوَن، و فَروَهَرهای نخستین آموزگارانِ کیش، و فَروَهَرهای پیام‌آوران، در این خانه به خشنودی بخرامند.

بند ۱۵۷- بشود که فَروَهَرها در این خانه خشنود گردند و ما را پاداش نیک و بخشایش سرشار بخواهند؛ بشود که آنان از این خانه خشنود باز گردند. بشود که آنان سرودهای ورجاوند و آیین‌های نیایشِ ما را به اهورامزدا و امشاسپندان برسانند؛ مبادا که آنان گله‌مند از ما مزداپرستان، از این خانه دور شوند.[۳]

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۴۹.

۲- بندهای اخیر همان‌گونه که در آغازِ این کَرده نیز گفته شد، از دلکش‌ترین و دلچسب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که در قالب زیباترین واژگان، به ستایش همهٔ آفریدگان پرداخته شده است. مرد و زن و جانوران و گیاهان و آب‌ها و زمین و آسمان و...؛ بدون تبعیض، در این کَرده مورد ستایش قرار گرفته و به نیکی یاد شده‌اند. بی‌گمان این متون موجب افتخار ماست و باید توجه داشت که نیاکان ما از هزاران سال پیش به اصلِ برابریِ همهٔ موجودات پای‌بند بودند؛ در حالی‌که دنیای غرب، دست‌بالا از حدود یکصد سال پیش به برابری زن و مرد و احترام به حقوق حیوانات و محیط‌زیست، اهتمام ورزید. "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی" در توضیح بندهای کَردهٔ سی و یکم می‌گوید: «در این کهن‌ترین منشور برابری بشری (کهن‌ترین منشور حقق بشر)، به درستی این باورِ کهن و ارجمندِ ایرانیان منعکس گشته است که برتریِ انسان‌ها نه با نژاد و تبار، نه با ملیت و قومیت و نه با جنسیت پیوندی ندارد؛ بلکه برتری مردمان نسبت به یکدیگر تنها به «پیروی از نظام هستی» و «اشه» بستگی دارد. ایرانیان از دیرباز، نه‌تنها فَروَهَرهای مردمان ایرانی و غیرایرانی را، که حتی فَروَهَرهای مردمانِ کشورهای متجاوز به سرزمینِ‌خود را نیز ستوده‌اند و این نیکوترین خلق و خویی است که یک ملت باستانی، می‌توانست داشته باشد.»

۳- از عبارت «بشود که آنان سرودهای ورجاوند...» تا پایان بند، دچار دست‌کاری و دگرگونی‌هایی شده است. واژه‌های «اهورامزدا»، «امشاسپندان» و «مزداپرستان» از افزوده‌ها و اضافات جدیدتر به متن اصلی در دوران میانه است.

www.takbook.com

مهر یشت (میترا یشت)

«مهر یشت» یا «میترا یشت»، دهمین یشت از «اوستا» است. این یشت از لحاظ درون‌مایه و محتوا؛ پس از «فروردین یشت»، کهن‌ترین و قدیمی‌ترین متنِ باقیماندهٔ ایرانی به شمار می‌رود.

«مهر یشت» در ستایش ایزد بزرگ و کهن‌سالِ آریایی، «مهر»[1] سروده شده است. این یشت که یادگاری از کهن‌ترین باورهای آریایی است، جدا از جنبهٔ اساطیری، از نگاهِ اشاره‌های نجومی و باورهای کیهانی نیز از ناب‌ترین بخش‌های «اوستا» می‌باشد. «مهر یشت»، پیمان‌نامهٔ کهن‌ترین ایزدِ ایرانی و نیایش‌نامهٔ فراگیرترین و تاثیرگذارترین آیینِ ایرانی است.

متن اصلی «مهر یشت» به نظم سروده شده و کهن‌ترین شعر ایرانی است. همچنین با توجه به اشاراتی به مکان‌های جغرافیایی که در این یشت از آن‌ها نام‌رفته است، حکایت از آن دارد که این سروده‌ها متعلق به سرزمین‌هایی حدفاصل «جیحون» تا شمال افغانستانِ کنونی است.

«مهر یشت» دارای ۳۵ کَرده و ۱۴۶ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی هستند. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بخش‌های «مهر یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «میثره»؛ سانسکریت: «میتر»؛ پهلوی: «میترَ»؛ فارسی: «مهر»؛ از مهمترین ایزدان آریاییِ پیش از عصرِ "زرتشت" است. «مهر» ایزدِ نگهدار و نهگبانِ عهد و پیمان بود و نمادِ او خورشید است. اهمیت او به اندازه‌ای بود که گروهی از آریاییان، مشخصا «مهرپرست» بودند. "زرتشت"، اما «مهر» را از جایگاه یک خداوند مستقل پایین آورده و به عنوان یکی از «امشاسپندان» قلمداد کرد. با این‌حال در سال‌های بعد، بار دیگر این ایزدِ کهن‌سال، در باور عموم رشد یافته و به همراه «ایزدبانو آناهیتا»، اعتبارِ گذشته را به‌دست آورده و در کنار «اهورامزدا» قرار گرفتند. «مهرپرستان» تا پایان حکومت اشکانیان در گوشه و کنار ایران باشنده بودند و با روی کار آمدنِ حکومتِ مبتنی بر مذهبِ ساسانیان، به تدریج پراکنده گشتند. با مهجور ماندن مهرپرستی در ایران، این دین کهن‌سال به سوی غرب حرکت کرد و توانست تا قلب اروپا به پیش برود. به گونه‌ای که «میتراییسم» تا یک قرن، دین غالب در امپراطوری روم بود. با فراگیر شدن مسیحیت، میتراییسم در اروپا با خشونتِ کلیسا، ظاهرا قلع و قمع گردید اما در عمل نه‌تنها از میان نرفت، که تاثیرات شگرفی بر مسیحیت نهاد. به‌گونه‌ای که به‌زودی، بسیاری از عقاید و باورهای مسیحیتِ رومی، بر پایهٔ مهرپرستی بنیان‌گذاری گردید.

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «مهر یشت»

کَردهٔ نخست

بند ۲- «مهردُروجِ[1] گناهکار»، سراسرِ کشور را ویران کند. او همچون یکصدتن آلوده به گناهِ «کَیَذَ» و کشندهٔ مردان اَشَوَن است. (...[2])

بند ۳- «مهرِ فراخ‌چراگاه»[3]، به آن‌کس را که «مهردُروج» نباشد، اسبانِ تیزتک خواهد بخشید. «آذرِ مزدااهوره»[4]، آن‌کس را که «مهردُروج» نباشد، به راهِ راست، رهنمون کناد. فَروَهَرهای پاکِ نیکِ توانای اَشَوَنان، آن‌کس را که «مهردُروج» نباشد، فرزندان پاک بخشند.

بند ۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمانِ خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد.

بند ۵- بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی؛ که در سرتاسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه».

کَردهٔ دوم

بند ۷- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

۱- در متن اوستایی: «میثَرو دُروج»؛ یعنی «دروغ‌گوی به مهر»، «پیمان‌شکن».

۲- در ادامهٔ این بند، آمده است: «ای [زرتشت]؛ مبادا که پیمان بشکنی؛ خواه پیمانی را با یک دُروند بسته باشی و خواه با یک اَشَوَن ....» که تماما از افزوده‌های جدیدترِ دورانِ ساسانی و اشکانی است.

۳- «ایزد مهر» در «اوستا»، همواره با لقب «فراخ‌چراگاه» به معنای «دارندهٔ چراگاه‌های گسترده» آمده است.

۴- اوستایی: «آتَرَ»؛ به معنای «آتش». از کهن‌ترین ایزدانِ زرتشتی است. بر پایهٔ سنتِ زرتشتیان، «آذر» پسر «اهورامزدا» است؛ بنابراین عبارت «اهورامزدا» در دنبالهٔ نامِ «آذر»، از افزوده‌های قدیمِ زرتشتی به متن اصلیِ «مهر یشت» است.

www.takbook.com

بند ۸- آن‌که بزرگان هر دو کشور[که آمادهٔ جنگ با یکدیگرند]، هنگامِ درآمدن به آوردگاه، در برابرِ دشمن و روبروی رده‌های تازندهٔ آن‌ها، رزم‌کنان از او یاری خواهند.

بند ۹- «مهرِ فراخ‌چراگاه» با همراهی «بادِ پیروزمند»[۱]، و «داموئیش اوپَمَنَه» به آن گروه از رزم‌آوران روی‌آورد که با خشنودیِ درون و دُرُست‌باوری و منشِ نیکو، او را نماز گزارده باشند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[۲])

کَردهٔ سوم

بند ۱۰- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

بند ۱۱- کسی که رزم‌آوران بر بالای پشتِ اسب به او نماز می‌برند و برای توانایی اسب و تندرستی خود، از او یاری می‌خواهند؛ تا بتوانند دشمنان را از دوردست بشناسند و هماوردان را بازدارنده باشند و بر دشمن بدخواه چیره آیند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[۲])

۱- «ایزد وایو»؛ بنگرید به «رام یشت».
۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

کَردهٔ چهارم

بند ۱۲- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

بند ۱۳- اوست نخستینْ ایزدِ مینوی که پیش از دَمیدنِ خورشیدِ جاودانهٔ تیزاسب، بر فراز «البرز کوه»[۱] برآید. نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرّین، از فرازِ آن کوهِ زیبا، سربرآورد. از آن‌جاست که آن «مهرِ بسیارتوانا»، بر همهٔ خانمان‌های ایرانی بنگرد.[۲]

بند ۱۴- آن‌جا که شهریارانِ دلاور، رزم‌آورانِ بسیار گردهَم‌آورند. آن‌جایی که برای چهارپایان، کوهسارانِ بلند و چراگاه‌های فراوان باشنده است. آن‌جا که دریاهای ژرف و پهناور است. آن‌جایی که رودهای فراخِ کشتی‌رو، بـا انبوهِ خیزاب‌های خروشان، به کوه و سنگِ‌خارا برمی‌خورند و می‌شتابند به سوی «مَرو» و «هرات» و «سُغد» و «خوارزم».

بند ۱۵- مهرِ توانا بر سرزمین‌های «اَرزَهی»، «سَوَهی»، «فْرَدَذَفشو»، «ویدَذَفشو»، «وُاوروبَرشتی»، «وُاوروجَرشتی» و بر این کشورِ «خونیرَثِ» [همیشه]درخشان - پناهگاهِ بی‌گزند و آرام‌گاهِ ستوران- بنگرد.[۳]

بند ۱۶- آن ایزدِ مینُویِ بخشندهٔ «فَرّه»، به سوی همه کشورها روان می‌شود؛ آن ایزدِ مینُویِ بخشندهٔ شهریاری، به سوی همه کشورها روان می‌شود. (...[۴]) می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را،

۱- اوستایی: «هَرا»، «هَرَیتی»، «هَرابِرزیتی»؛ «کوه البرز» در باورهای کهنِ ایرانی، نام سلسله‌کوه‌هایی اساطیری بود. در ادوارِ بعدی به کوه‌های بزرگ شرقِ فلاتِ ایران اطلاق شد و سپس تمام کوه‌های سرزمین‌های ایرانی به این نام، خوانده شدند. در دورانِ جدید، هر یک از کوه‌ها دارای نام‌های خاص گردید و نام «البرز»، تنها بر رشته‌کوه‌های فعلیِ شمالِ ایران، باقی ماند.

۲- این بندِ بسیارقدیمی، نشان می‌دهد که در باورهای کهنِ آریایی، «ایزد مهر» از خورشید متمایز بود. اما در ادوارِ بعدی «مهر» نگهبان و نگهدارِ خورشید و خورشید نمادِ «مهر» قلمداد گردید.

۳- در جغرافیای ایرانیانِ‌باستان (و هندوان‌باستان)، زمین به هفت بخش تقسیم می‌شده است که «خْوَنیرث» در میانهٔ آن قرار داشت و شامل ایران نیز می‌شد. به باورِ آریاییانِ باستان، این‌سرزمین بهترین و مقدّس‌ترین زمین در میان همهٔ زمین‌های آفریده‌شدهٔ «اهورامزدا» بود. همچنین «اَرزَهی» در سوی شرق، «سَوَهی» در سوی غرب، «فْرَدَذَفْشو» در سوی جنوب‌شرق، «ویدَذَفْشو» در سوی جنوب‌غرب، «وُاوروبَرشتی» در سوی شمال‌غرب، و «وُاوروجَرشتی» در سوی شمال‌شرقِ «خْوَنیرث» واقع بوده‌اند.

۴- در اینجا آمده است: «او کسانی را پیروزی بخشد و پارسایانِ دینْ‌آگاهی را زبردستی که با زَور بستایندش» که از افزوده‌های دوره‌های اشکانی و ساسانی است.

www.takbook.com

که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ پنجم

بند ۱۷- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. او که هیچکس نتواند با او، «مهردُروج» باشد. نه «خانه‌خدا»[2]، نه «ده‌خدا»[3]، نه «شهربان»[4]، و نه «شهریار»[5].

بند ۱۸- اگر «خانه‌خدا»، یا «ده‌خدا»، یا «شهربان»، یا «شهریار»، «مهردُروج» باشد، «مهرِ خشمگینِ آزرده»، خانه و روستا و شهر و کشور و بزرگانِ خانواده و سرانِ روستا و سرورانِ شهر و شهریارانِ کشور را تباه گرداند.

بند ۱۹- «مهرِ خشمگینِ آزرده» به همان‌سویی روی‌آورَد که «مهردُروجان» در آن جای دارند. دُژآگاهی را در نهادِ او، جایی نیست.

بند ۲۰- اسبانِ «مهردُروجان» در زیرِ بارِ سوار، خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جَست‌وخیز نکنند. از فراوانیِ گفتارِ زشت -که شیوهٔ دشمنِ «مهر» است- نیزه‌ای که دشمنِ «مهر» پرتاب کند، بازگردد.

بند ۲۱- از فراوانیِ گفتارِ زشت -که شیوهٔ دشمن «مهر» است- اگر هم دشمنِ «مهر» نیزه‌ای را خوب پرتاب کند و آن نیزه به تن و پیکرِ یار و دوست‌دارِ «مهر» برسد، آسیبی بدو نرسد. از فراوانیِ گفتارِ زشت -که شیوهٔ دشمن «مهر» است- باد نیزه‌ای را که دشمنِ «مهر» پرتاب کند، بازگرداند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.
۲- ریش‌سفید و بزرگ خانواده
۳- کدخدا
۴- شهردار
۵- پادشاه

www.takbook.com

سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ ششم

بند ۲۲- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن که مَردان را؛ اگر «مهردُروج» نباشند، از نیاز و دشواری برهانَد.

بند ۲۳- ای «مهر»! ما را که از «مهردُروجان» نبوده‌ایم، از نیازها بِرهان. تو می‌توانی هراس را بر «مهردُروجان» چیزه کنی. تو می‌توانی بدان‌هنگام که خشمگین شوی، نیروی بازوان، توانِ پاها، بینایی‌ِ چشم‌ها و شنوایی‌ِ گوش‌های «مهردُروجان» را بازسِتانی.

بند ۲۴- یک نیزهٔ بُرّان و یک تیرِ پَرّان، هرگز بدان‌کس را که «مهر» را به پاک‌نهادی یاوری کند نرسد. [آن «مهرِ] ده‌هزار دیدبانِ توانای ازهمه‌چیزآگاهِ نافریفتنی» را می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ هفتم

بند ۲۵- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

«مهرِ» ژرف‌بین را. آن رَدِ توانا، پاداش‌بخش، زبان‌آور، نیایش‌گزار، بلندپایگاه، بختیار و «تن-مانثره» را. آن پهلوانِ جنگاورِ نیرومند را.

بند ۲۶- آن‌که دیوان را سرکوب کناد، آن‌که بر گنه‌کاران خشم گیراد، آن‌که بر «مهردُروجان» کینه ورزاد، آن‌که پریان را در تنگنا نهاد، آن‌که کشور را نیرویی سرشار بخشاد، آن‌که کشور را همواره پیروز گرداند.

بند ۲۷- آن‌که کشور دشمن را ناکام می‌سازد؛ «فَرّه» را برمی‌گیرد و پیروزی را دور می‌کند؛ آن‌که از پی دشمنانِ بی‌توانِ گریز، می‌تازد و ده‌هزاربار آنان را می‌نوازد. آن «مهرِ ده‌هزاردیدبانِ ازهمه‌چیزآگاهِ نافریفتنی». «مهرِ فراخ‌چراگاه» با همراهی «بادِ پیروزمند»، و «داموئیش اوپَمَنَه» به آن گروه از رزم‌آوران روی‌آورد که با خشنودیِ درون و دُرُست‌باوری و منشِ نیکو، او را نماز گزارده باشند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

بند ۲۸- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که ستون‌های خانه‌های بلند را نگاه‌داری کرده و تیرک‌های آن‌ها را استوار سازد. آن‌که آن دودمانی را که از آن خشنود باشد، گله‌ای از گاوها و گروهی از مَردان [به آن دودمان] ببخشد [و] دودمان‌هایی را که از آن‌ها آزرده باشد، براندازد.

بند ۲۹- ای «مهر»! تو با کشورها، هم خوبی و هم بد! ای «مهر»! تو با مردمان، هم خوبی و هم بد! ای «مهر»! از تو است آشتی و از تو است ستیزه در کشورها!

بند ۳۰- از تو است که خانه‌های سترگ، از زنانِ برازنده و بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار، برخوردار است. از تو است که خانه‌های بلند، از زنانِ برازنده و

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

بالش‌های پهن و بسترهای گسترده و گردونه‌های سزاوار، برخوردار است. آن خانه‌های اَشَوَنان که [در آن، مَردمان] تو را در نماز نام برند و با نیایشی درخورِ زمان و با زَور[1]، بستایند.

بند ۳۱- ای «مهر»! تو را با نمازی که در آن نامِ تو بر زبان آید، با نیایشیِ در خورِ زمان و با زَور، می‌ستایم. ای «مهرِ تواناتر»! تو را با نمازی که در آن نامِ تو بر زبان آید، با نیایشیِ در خورِ زمان و با زَور، می‌ستایم. ای «مهرِ تواناترین»، ای «مهرِ نافرفتنی»! تو را با نمازی که در آن نامِ تو بر زبان آید، با نیایشیِ در خورِ زمان و با زَور، می‌ستایم.

بند ۳۲- ای «مهر»! به ستایشِ ما گوش فرا دِه! ستایشِ ما را بپذیر! خواهشِ ما را برآور! نیازِ زَورِ ما را بنگر! بدین آیین، پای بنه! نیایش‌های ما را در گنجینهٔ آمرزش بگذار و آن‌ها را در «گَرْزْمان»[2] فرو آور.

بند ۳۳- ای تواناترین! به پایداریِ پیمانی که بسته شد، ما را کامیابی بخش! آن‌چه را که از تو خواستاریم، به ما ارزانی دار: توانگری، نیرومندی، پیروزی، خُرَّمی، بهروزی، دادگری، نیک‌نامی، آسایشِ روان، توانِ شناخت، دانشِ مینُوی، پیروزیِ اهوره‌آفریده[3]، برتریِ پیروزمندی که از بهترین «اَشه» باشد و دریافت «مانثره».

بند ۳۴- تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خُرّم، بر همهٔ هم‌رزمان پیروز شویم. تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خُرَّم، بر همهٔ بدخواهان چیره شویم. تا ما دلیر و تازه‌روی و شاد و خُرَّم، همهٔ دشمنان را؛ چه دیوان، چه [دُروند]مَردمان، چه جادوان و پریان، چه «کَوی‌ها و کَرَپن‌های ستمکار»[4]، شکست دهیم.

کَردهٔ نهم

بند ۳۵- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت.

۱- اوستایی: «زَوثْرَ»؛ پهلوی: «زَوهَر». پیشکش‌های نوشیدنی مانند شراب هوم و شیر که در مناسک مذهبی به آتش و آتشکده تقدیم می‌کردند. در برابر «مُیَزْدَ» که پیشکش‌های خوراکی نظیر گندم، نان، و گوشت بود. «نذری دادن» و «قربانی کردن» در ادیان ابراهیمی، برگرفته از این سنت کهن‌سالِ ایرانی است.

۲- عرش اعلی؛ بهشت

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳۴ از «فروردین یشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۵ از «فروردین یشت».

www.takbook.com

آن‌که هر پیمانی را از گفتار به کردار درآورد. آن‌که سپاه بیاراید. آن‌که دارندهٔ هزارگونه چالاکی است. آن‌که شهریاری دانا و تواناست.

بند ۳۶- آن‌که جنگ را برانگیزد. آن‌که جنگ را استواری بخشد. آن استوار در جنگ که دشمن را سخت بِدَرَّد. آن‌که رزمندگان را در هر دو سوی میدانِ نبرد، پرلاکنده سازد و از بیمِ او، در دلِ دشمنانِ خون‌خوار، لرزه درافتد.

بند ۳۷- اوست‌که می‌تواند دشمن را پریشان کند. اوست که سَرهای «مهردروجان» را [از تن‌های‌شان] جدا کند. سَرهای «مهردروجان»، [از تن‌های‌شان] جدا باد.

بند ۳۸- خانه‌های هراس‌انگیز، ویران شود و از مردمان تُهی مانَد. هراس‌انگیز هستند، خانه‌هایی که «مهردُروجان»، «دُروَندان» و «کشندگانِ اَشَوَنان» در آن‌ها به‌سر می‌برند. راهِ گرفتاری از آن‌جا می‌گذرد که گاوِ آزادِ چراگاه را، در خانه‌های «مهردُروجان» به گردونه بستند و گاو ایستاد و اشکِ او روان شد.

بند ۳۹- تیرهای آراسته به پَرِّ شاهینِ «مهردُروجان» -هرچند که زِهِ کمان را خوب بکشند و آن‌ها را شتابان به پرواز درآورند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. نیزه‌های نوک‌تیز و بلنددستهٔ «مهردُروجان» -هرچند که آن‌ها را با نیروی بازوان پرتاب کنند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. سنگ‌های فَلاخَنِ «مهردُروجان» - هرچند که آن‌ها را با نیروی بازوان پرتاب کنند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند.

بند ۴۰- دشنه‌ها و خنجرهای «مهردُروجان» -که بر سر مردم نشانه می‌گیرند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند. گُرزهای خوب پرتاب‌شدهٔ «مهردُروجان» -که بر سر مردم نشانه می‌گیرند- به نشان نرسد؛ اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» از آن‌ها در خشم بوده و آزرده باشد و آن‌ها برای خشنودی او نکوشیده باشند.

www.takbook.com

بند ۴۱- «مهرِ فراخ‌چراگاه» اگر خشمگین و آزرده شود و به خشنودی او نکوشیده باشند، آنان را از پیش به هراس افکنَد. «رَشْن» آن‌ها را از پس به هراس افکنَد. (...[۱])

بند ۴۲- آن‌گاه آنان «مهرِ فراخ‌چراگاه» را [به اندوه و گلایه] چنین گویند: ای «مهرِ فراخ‌چراگاه»، اینان اسبانِ تیزتکِ ما را ربودند، اینان بازوانِ نیرومندِ ما را با شمشیر فروافکندند.

بند ۴۳- پس آن‌گاه، «مهرِ فراخ‌چراگاه» آن‌ها را به خاک افکنَد: پنجاه‌هاصدها، صدهاهزارها، هزارهاده‌هزارها، ده‌هزارهاصدهزارها؛ چرا که «مهرِ فراخ‌چراگاه» خشمگین است. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[۲])

کَردهٔ دهم

بند ۴۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که خانه‌اش به پهنای زمین در جهانِ استومَند[۳] برپا گردیده است: خانه‌ای گسترده و آسوده از دشواریِ نیاز، خانه‌ای درخشان و دارای پناه‌گاه‌های بسیار.

بند ۴۵- هشت تن از یارانِ او، بر فراز کوه‌ها؛ همچون دیده‌بانان «مهر» بر بالای برج‌ها، بنشسته‌اند و و نگران «مهردُروجانند». آنان به‌ویژه به کسانی چشم‌دوخته‌اند که برای

۱- در ادامهٔ این بند آمده است: «سروشِ پارسا، آنان را به‌هم در افکنَد و...» که به تقلید از عبارات پیشین، در دوره‌های بعدی به متنِ کهن، الحاق شده است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۳- این واژه را "صادق هدایت" در ترجمهٔ کتاب «زند بهمن یشت»: «استخوان‌دار»، «جسمانی» و «مادی» معنی کرده است.

www.takbook.com

نخستین‌بار پیمان‌شکنی کردند. آنان کسانی را در پناهِ خویش گیرند که به «مهردُروجان»، «دُروَندان» و کشندگانِ «اَشَوَنان»، یورش بَرَند.

بند ۴۶- «مهرِ فراخ‌چراگاه» خود را آماده نگاه‌داری کند: از پُشت‌سَر پشتیبانی کند، از روبرو یاری کند و همچون دیده‌بانی‌نافریفتنی، به هر سویی بنگرد. این‌چنین «مهرِ ده‌هزاردیده‌بانِ دانای توانای نافریفتنی»، آمادهٔ پشتیبانی از آن‌کسی‌است که نیک‌اندیشانه او را یاری کند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ یازدهم

بند ۴۷- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است.نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. نام‌آوری که اگر در خشم شود، میان دو کشوری که به جنگ برخاسته‌اند و به زیان دشمنِ خون‌ریز، اسبانِ فرّاخ‌سُم برمی‌انگیزد.

بند ۴۸- اگر «مهر» به زیانِ سپاهِ دشمنِ خون‌خوار، به ستیزه با رده‌های به رزم درآویختهٔ دشمن در میانِ جنگاورانِ دو سرزمینِ جنگ‌جو، اسبانِ فرّاخ‌سُم برانگیزد، آن‌گاه دست‌های «مهردُروجان» را از پشت ببندد، چشم‌های آنان را برآورَد، گوش‌های آن‌ها را کَر کند و استواریِ پاهای آنان را بازپس‌گیرد، بدان‌گونه که کسی را یارای پایداری نماند. چنین شود روزگارِ این سرزمین‌ها و این جنگاوران، اگر از «مهرِ فراخ‌چراگاه» روی برتابند.

کَردهٔ چهاردهم

بند ۶۰- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است.نگاه‌بانِ

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که او را برازنده است: نامِ نیک، بُرزمندی و ستایشِ نیک. آن‌که بهروزیِ دل‌خواه، بخشد. آن ده‌هزار دیده‌بانِ دانای توانای نافریفتنی. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ پانزدهم

بند ۶۱- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که همواره ایستاده است. آن نگهبانِ بیدار، آن دلیرِ زبان‌آور که آب‌ها را [به بخشندگی] بیافزاید؛ که بانگِ دادخواهی را بشنود؛ که باران بباراند و گیاهان برویاند. که سرزمین‌مان را داد گذارَد. آن زبان‌آورِ کاردان، آن نافریفتنیِ هوشمند، (...[2]).

بند ۶۲- آن‌که هرگز «مهردُروج» را توانایی ندهد. آن‌که هرگز «مهرِ دُروج» را پاداشی ندهد.

بند ۶۳- تو می‌توانی بدان‌هنگام که بر آشفته شوی، نیروی بازوان، توانِ پاها، بینایی چشم‌ها و شنوایی گوش‌های «مهردُروجان» را بازپس‌گیری. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- در ادامهٔ این بند آمده است: «آن آفریدهٔ کردگار» که به نظر می‌رسد این عبارت، از اضافات دوران میانه باشد.

www.takbook.com

او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ شانزدهم

بند ۶۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که برای گسترش دینِ نیک، در همه‌جا نمایان گردید و جای گزید و بر هفت کشور فروغ افشانید.

بند ۶۵- آن‌که چالاک‌ترینِ چالاکان، پیمان‌شناس‌ترینِ پیمان‌شناسان، دلیرترینِ دلیران، زبان‌آورترینِ زبان‌آوران و گشایش‌بخش‌ترینِ گشایش‌بخش‌ترینان است. آن‌که گَلّه و رَمه می‌بخشد. آن‌که شهریاری می‌بخشد، آن‌که پسران می‌بخشد، آن‌که زندگی می‌بخشد، آن‌که بهروزی می‌بخشد، آن‌که دَهشِ «اَشه» می‌بخشد.

بند ۶۶- آن‌که «اَشیِ[2] نیک» و «پارِندِ[3] سَبُک‌گردونه»، نیروی مردانه، نیروی «فَرّهٔ کیانی»، نیروی سپهرِ جاودانه، نیروی «دامویشْ اوپَمَنه»، نیروی فَروَهَرهای اَشَوَنان و آن‌کس که گروهی از مزداپرستانِ اَشَوَن را گِردِهم‌آورده، یار و یاورِ او هستند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ هفدهم

بند ۶۷- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.
۲- پهلوی: «آرتا»؛ ایزدبانوی توانگری و پاداش.
۳- ایزدبانوی نگهبانِ گنج و دارایی. نام او اغلب در کنار «اَشی» می‌آید.

www.takbook.com

نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به‌خواب فرونخواهدرفت. آن‌که با گردونهٔ بزرگ‌چرخهٔ مینُوی، از «اَرِزَهی» به سوی «خْوَنیرَث» می‌شتابد. آن‌که از نیروی «زُروان»[1] و «فَرّه مزداآفریده» و «پیروزیِ اهوراداده»، برخوردار است.

بند ۶۸- «اَشیِ نیک»، گردونه‌اش را بلندپایگاه می‌گرداند. (...[2]). اسبانِ «مهر»، در فراخ‌نای هوا، پَرّان به گردش درآیند. «داموِیشْ اوپَمَنه» همواره گذرگاهِ او را آماده می‌کند. در برابرِ او، همهٔ دیوانِ پنهان و «دُروندانِ وَرِنَ» به هراس افتند.

بند ۶۹- نشود که ما خود را دچارِ ستیزِ آن سرورِ برآشفته کنیم؛ آن‌که با هماوردش، هزارگونه سیز بکار خواهد بست؛ آن ده‌هزار دیدبانِ توانای ازهمه‌چیزآگاهِ نافریفتنی. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[3])

۱- از کهن‌ترین ایزدان آریایی. خدای «زمان». "شهرستانی" در «ملل و نحل» از فرقه‌ای از زرتشتیان با نام «زروانیه» نام می‌برد که معتقد بودند «اهورامزدا» و «اهریمن»، هر دو فرزندان «زروان» هستند. "جلیل دوستخواه" به نقل از "بهار" تاکید می‌کند که باور به «زروان»، از کهن‌ترین باورهای ادیانِ آریایی بود که پیش از "زرتشت" نیز وجود داشته اما در دوران ساسانی، با دین زرتشتی پیوند خورده و در قامت فرقه‌ای از دین زرتشتی درآمده است. "موسی خورنی" -مورخ ارمنی- نیز از «زروان» به عنوان ایزدی آریایی و غیرزرتشتی نام برده است. به باور نگارنده، تردیدی نیست که «زروان» همچون «مهر»، «اَردویسوَر آناهیتا»، «بهرام» و دیگر ایزدان آریایی، در باورهای کهن‌سالِ ایرانی یکی از خدایان مستقل بوده است که در جریان اصلاحات "زرتشت"، مقام و جایگاه وی تنزل یافته و ایزدی درجه‌چندم قلمداد گشته است. باری سال‌ها پس از مرگ "زرتشت"؛ به دلیل ریشه‌دار بودنِ عقاید قدیمی، همان‌گونه که دیگرایزدانِ تنزل‌یافتهٔ آریایی -چون «مهر» و «آناهیتا»- رشد یافته و به جایگاه قدیمِ خود نزدیک شدند، «زروان» نیز اندک‌اندک رشد کرده و به‌زودی به چنان نیرویی دست یافت که وی را تا جایگاه «پدرِ اهورامزدا» بالا برده و مذهبی تحت‌نام «زروانیه» را از «دین زرتشتی»، منشعب ساختند.

۲- در اینجا عبارتی آمده با این مضمون: «دینِ مزدا راهِ او را آماده می‌کند تا آن فروغِ سپیدِ مینُویِ درخشان، آن پاکِ هوشیارِ بی‌سایه، بتواند آن راه را به خوبی بپیماید» که از افزوده‌های بعدیِ زرتشتیان است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

کَردهٔ هجدهم

بند ۷۰- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که «بهرامِ اهوره‌آفریده»[1]، همچون گرازِ نرینهٔ تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری پیشاپیش او روان شود. [گرازی] که به یک زخم بکشد، [گرازی] خشمگین که به او نمی‌توان نزدیک گردید، [گرازی] دلیر با چهره‌ای خال‌خال، گرازی نیرومند و آهنین‌پای و آهنین چنگان و آهنین پِی و آهنین دُم و آهنین پوزه

بند ۷۱- که در تاخت بر دشمن پیشی گیرد و سرشار از خشم، با دلیریِ مردانه، دشمن را در جنگ به خاک افکنده و هنوز باور ندارد که او را کشته باشد؛ و چون هنوز او را زنده می‌پندارد، زخمی دیگر بر او فرود آورده و مغزِ سرِ او را که سرچشمهٔ نیروی زندگی‌است، [متلاشی کند] و تیرهٔ پُشتِ او را در هم بشکند.

بند ۷۲- بی‌درنگ همه را تکّه‌تکّه کند و استخوان‌ها و گیسوها و مغز و خونِ «مهردُروج» را درهَم و بَرهَم بر زمین فروریزد. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[2])

کَردهٔ نوزدهم

بند ۷۵- ما خواستاریم که پشتیبانِ کشورِ تو باشیم. ما نمی‌خواهیم که از کشورِ تو جدا شویم. ما نمی‌خواهیم که از خانمان، روستا، شهر و کشور جدا شویم. جز این مباد تا آن «مهرِ نیرومندْبازوان»، ما را در برابر گزند [دُرواندان و] دشمنان، نگهداری کناد.

۱- اوستایی: «وِرِثرَغنَ»؛ پهلوی: «وَرَهران»؛ ایزدِ رزم و جنگاوری و پیروزی و یکی از کهن‌ترین و قدیمی‌ترین ایزدان و خدایان هندوایرانی (آریایی) بود. در مورد عبارت «اهوره‌آفریده» در این بند، بنگرید به پاورقی بند ۱ از «بهرام یشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

بند ۷۶- تویی که این دشمن را -دشمنیِ مردِ بداندیش را- نابود توانی کرد. تویی که کُشندهٔ پارسا را نابود کنی. تویی که دارندهٔ اسبان و گردونه‌های زیبا هستی. تویی که از برای دادخواهی، یاورِ توانای ما هستی.

بند ۷۷- من «مهر» را به یاری می‌خوانم. بشود که او به میانجیِ نیازِ فراوان و خوبِ زَور که پیشکش او کنیم ما را به یاری آید تا در پرتوِ یاری او در خانه‌ای آسوده از گزند، به سر بریم.

بند ۷۸- تویی که مردمان سرزمین‌ها را -اگر که «مهرِ فراخ‌چراگاه» را به نیکی بنوازند- نگهداری می‌کنی. تویی که مردمان را -اگر از سرزمین‌های دشمن باشند- نابود خواهی کرد. من تو را در این‌جا به یاری همی‌خوانم. بشود که او در این‌جا به یاری ما آید؛ آن «مهرِ نیرومندِ در همه‌جا پیروزمند»، آن سزاوارِ ستایش، آن برازندهٔ نیایش و آن سرورِ شکوهمندِ کشور. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ بیستم

بند ۷۹- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوش‌ِده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی‌پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که «رَشْن»[2]، خانه بِدو پرداخت. آن‌که «رَشْن» -همنشین دیرپای او را- خانه بِدو واگذاشت.

بند ۸۰- تویی نگهبانِ خانمان. تویی نگهدارِ آن‌کس که از دروغ پرهیز می‌کند. تویی پاسدارِ دودمان و پشتیبانِ آنان‌که دروغ را نکوهیده‌اند. در پرتوِ سروری همچون تو، من

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- اوستایی: «رَشنو»؛ ایزد دادگری و دارنده ترازوی دادورزی. در باورهای جدیدتر زرتشتیان، «رَشن» پس از «مهر» و «سروش»، سومین داورِ «روز پسین» (قیامت) محسوب می‌گردد. در باورهای جدیدتر، وی را پسر «اهورامزدا» و «سپندارمذ» نیز آورده‌اند.

www.takbook.com

بهترین همنشینی و پیروزیِ آهوره‌آفریده را به‌دست آورم. در پیشگاه داوریِ او، دسته‌دسته «مهردروجان» به خاک درافتند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ بیست‌وچهارم

بند ۹۵- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانشره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که پس از فرورفتنِ خورشید، به فراخ‌نای زمین پای نهد. هر دو پایانهٔ این زمینِ پهناورِ گوی‌پیکرِ دورکرانه را دست زده و آن‌چه را در زمین و آسمان است می‌نگرد.[2]

بند ۹۶- گُرزی صدگره و صدتیغه به دست گیرد تا به سوی دشمنان تاخته و آنان را نابود کند. گُرزی از فلزِ زرد -از زَر- که استوارترین رزم‌افزار است.

بند ۹۷- «اهریمنِ همه‌تن‌مَرگ»، در برابر او به هراس می‌افتد. «دیوِ خشمِ نیرنگ‌بازِ مرگ‌ارزان» در برابر او به هراس می‌افتد. «بوشاسپِ[3] درازدست» در برابر او به هراس می‌افتد. همهٔ دیوانِ پنهان و «دُروَندانِ وَرِنَ» در برابر او به هراس می‌افتند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- این بند دارای دو نکتهٔ بسیار مهم است. نخست آن‌که همچون بند ۱۳ اثبات می‌کند که در کهن‌ترین باورهای آریایی، «مهر» از خورشید جدا بوده است. دیگر آن‌که عبارتِ «زمینِ پهناورِ گوی‌پیکر» نشان دهندهٔ آن است که ایرانیان از هزاران‌سال‌پیش، به «گرد بودنِ زمین» آگاه بوده‌اند.

۳- دیوِ خوابِ نابهنگامِ بامدادی است که به باور و اعتقاد نیاکان، از بیدار شدنِ آدمی در بامداد جلوگیری کرده و او را به خوابیدنِ بیشتر ترغیب می‌کند. در ایران باستان، عدمِ‌سحرخیزی، تن‌پروری و تنبلی از نکوهیده‌ترین و بدترین کردارهایی بود که یک فرد می‌توانست بدان مبتلا باشد. امروزه ضرب‌المثلی چون: «سحرخیز باش تا کامروا باشی» و خرافه‌ای چون «رزق و روزیِ هر فرد را صبحِ‌اول‌وقت تقسیم می‌کنند» جلوه‌هایی از همان اهمیتِ به سحرخیزی در ایران‌باستان است که به‌گونهٔ غریبی خود را تا به امروز رسانده است.

www.takbook.com

بند ۹۸- مبادا که خود را به ستیز با «مهرِ خشمگینِ فراخ‌چراگاه» دچار کنیم. ای «مهرِ فراخ‌چراگاه»! مبادا که خشم‌گینانه بر ما زخم فروآوری؛ تو که از نیرومندترینْ ایزدان، دلیرترینْ ایزدان، چالاک‌ترینْ ایزدان، تندترینْ ایزدان و پیروزمندترینْ ایزدانِ پدیدار بر این زمین هستی. ای «مهرِ فراخ‌چراگاه»! می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ بیست‌وهفتم

بند ۱۰۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که بازوانِ بسیاربلندش، «مهردُروج» را -اگرچه در خاورِ هندوستان یا در باختر یا در کرانهٔ رود «اَرَنگ»[2] یا در دلِ زمین باشد- گرفتار کند و نابود سازد.

بند ۱۰۵- همچنین «مهر» با بازوانِ خویش، آن فرومایه‌ای را که پای از راهِ «اَشه» بیرون نهاده است، گرفتار کند؛ آن تیره‌درونِ فرومایه‌ای را که با خود می‌گوید: مهرْ نابیناست. کردار زشتی که از من سرزده و دروغی را که از دهانم جاری گشته است را نمی‌بیند.

بند ۱۰۶- من در نهادِ خویش، چنین می‌اندیشم: در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند هم‌چندِ نیک‌اندیشیِ «مهرِ مینُوی»، بداندیشی کند. در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند هم‌چندِ نیک‌گفتاریِ «مهرِ مینُوی»، بدگفتاری کند. در همهٔ جهان کسی نیست که بتواند هم‌چندِ نیک‌کرداریِ «مهرِ مینُوی»، بدکرداری کند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- نام یکی از رودهای ورجاوند و مقدس در اساطیر آریایی که در بخش‌های دیگرِ «اوستا» نیز بارها با آن برخورد می‌کنیم و رویدادهای مهمِ بسیاری در کنار آن به وقوع می‌پیوندد. محل دقیق این رود مشخص نیست. برخی آن را با «سیردریا» (سیحون) یکی می‌دانند.

www.takbook.com

بند ۱۰۷- در همهٔ جهان کسی نیست که هم‌چندِ «مهرِ مینُوی»، از خِرَدی نهادینه شده در سرشتِ خویش بهره‌مند باشد. در همهٔ جهان کسی نیست که هم‌چندِ «مهرِ مینُویِ تیزگوشِ آراسته به هزارگونه‌کاردانی»، از نیروی شنوایی برخوردار باشد. «مهر» هرکه را که دروغ بگوید، می‌بیند. «مهرِ توانا» گام پیش می‌گذارد. آن چیره‌دست، روان می‌شود و نگاهِ زیبای روشنِ چشمانِ تیزبینِ خویش را به هر کرانه می‌افکَند [و زمزمه می‌کند]:

بند ۱۰۸- کدامین کس مرا می‌ستاید؟ کیست آن‌که دروغ می‌گوید؟ کدامین کس مرا به نیکی می‌ستاید؟ کیست آن‌که با ستایشِ بد، می‌پندارد که مرا به نیکی می‌ستاید؟ کدامین کس را شکوه و بزرگواری و تندرستی بخشم؟ کدامین کس را توانگریِ آسایش‌بخش، ارزانی دهم؟ کدامین کس را فرزندانی برازنده بپرورم؟

بند ۱۰۹- کدامین کس را بی‌آن که خود گمان برده‌باشد، شهریاریِ نیرومندی با افزارهای زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاریِ فرمانرواییِ توانا که همه [سرکشان] را سَر بکوبد. شهریارِ دلیرِ پیروزمندِ شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفرِه[1] دهد و فرمان او بی‌درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشمگینانه فرمانِ آن پادآفرِه را بدهد. این‌چنین، نهادِ آزرده و ناخشنودِ «مهر» را آرامش بخشد و خشنود سازد.

بند ۱۱۰- کدامین کس را دچار ناخوشی و مرگ کنم؟ کدامین کس را به بی‌نواییِ شکنجه‌آور گرفتار کنم؟ فرزندانِ برازندهٔ چه‌کسی را به یک زخم، نابود سازم؟

بند ۱۱۱- کدامین کس را بی‌آن که خود گمان برده‌باشد، شهریاریِ نیرومندی با افزارهای زیبا و ارتشتاران بسیار ارزانی دارم؟ شهریاریِ فرمانرواییِ توانا که همه [سرکشان] را سَر بکوبد. شهریارِ دلیرِ پیروزمندِ شکست‌ناپذیری که گناهکار را فرمان پادآفرِه دهد و فرمان او بی‌درنگ روا گردد؛ همان دم که او خشمگینانه فرمانِ آن پادآفرِه را بدهد. این‌چنین نهادِ شاد و خشنودِ «مهر» را اندوهگین و ناخشنود کند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود

۱- کیفر، سزای گناهان. متضادِ پاداش

www.takbook.com

که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

کَردهٔ بیست‌وهشتم

بند ۱۱۲- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که سپرِ سیمین در دست، و زره زرّین بر تن کرده و با تازیانه، گردونه را به پیش می‌راند. آن سرورِ نیرومندِ دلیر، آن یَلِ کارآزموده. روشن است راه‌هایی که «مهر» از برای دیدار با «سرزمین‌های مهرستایان» می‌پیماید و از دشت‌های پهناور و دورکرانه‌ای می‌گذرد که مردمان و چهارپایان آزادانه در آن‌ها در گردش هستند.[2]

بند ۱۱۳- بشود که هر دو بزرگ «مهر» و «اهوره»[3] به یاریِ ما بشتابند؛ بدان‌گاه که اسبان خروش برکشند و بانگِ بلندِ تازیانه‌ها در هوا بپیچد و تیرهای تیزرو، از زِهِ کمان‌ها پرتاب شود. پس آن‌گاه، پسرانِ آن‌ها که به همدلی و ناخوش‌دلیِ زَور نیاز کردند کشته شوند و موی کَنده، به خاک درغلتند.

کَردهٔ سی و یکم

بند ۱۲۳- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که «اهوره‌مزدا»[4] او را در «گَرْزْمان» بستود.

بند ۱۲۴- بازوان خود را به نگاهبانیِ [اَشَوَنان] گشوده است، آن «مهرِ فراخ‌چراگاه» از «گَرْزْمانِ درخشان» روان شود. آن‌که گردانندهٔ گردونه‌ای است سراسر زیبا و برازنده و زرّین و آراسته به زیورهای گوناگون.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۲- بندهای فوق، از کهن‌ترین باورهای «مهرپرستان» است.

۳- واژهٔ «اهوره» از الحاقاتِ جدیدتر است.

۴- بخشی از این بند، به دلیلِ داشتنِ نامِ «اهورامزدا»، می‌تواند از افزوده‌های زرتشتیان باشد. با این‌حال با علم به این که کَردهٔ ۳۱ از دست‌نخورده‌ترین و کهن‌ترین بخش‌های این یشت است، این شائبه را پیش می‌آورد که این مورد، یکی از معدود مواردِ باقی‌مانده از دورانِ پیش از "زرتشت" باشد که دربرگیرندهٔ نام «اهورامزدا» است. قضاوت در مورد این بند بسیار دشوار است.

www.takbook.com

بند ۱۲۵- این گردونه را چهار [اسبِ] تکاورِ مینویِ سپیدِ درخشانِ جاودانه می‌کشند که خوراک‌شان از آبشخورِ مینوی است. سُم‌های پیشینِ آنان از زر و سُم‌های پسین آنان از سیم پوشیده است و همه را لگام و مال‌بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکاف‌دار و خوش‌ساخت از فلزی گران‌بها به یکدیگر بسته است تا در کنار هم بایستد.

بند ۱۲۷- «داموش اوپَمَنَه»، دلیر [و] سواره؛ همچون گرازی تیزدندان، به‌درآید. گرازِ نرینهٔ تیزچنگالی که به یک زخم، بکشد. گرازِ خشمگینی که به او نمی‌توان نزدیک گردید. گرازِ دلیر با چهره‌ای خال‌خال، گرازی دلیر و چالاک و تیزتک که از پیِ او (مهر) و «آذر فروزان» و «فَرّه توانای کیانی» می‌تازد.

بند ۱۲۸- در گردونهٔ «مهرِ فراخ‌چراگاه» هزار کمانِ خوش‌ساخت است که بسیاری از آن‌ها به زهِ «گَوَسْنَ»[1] آراسته‌اند.

بند ۱۲۹- در گردونهٔ «مهرِ فراخ‌چراگاه» هزار تیرِ به پَرِ کرکس‌نشاندهٔ زرّین ناوَک با سوفارهایی از استخوانِ خوش‌ساخت است که بسیاری از چوبه‌های آنان، آهنین است. این تیرها به شتابِ نیروی خیال پرتاب شوند و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۰- در گردونهٔ «مهرِ فراخ‌چراگاه» هزار نیزهٔ تیزتیغهٔ خوش‌ساخت است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شوند و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۱- در گردونهٔ «مهرِ فراخ‌چراگاه» هزار خنجرِ دوسرِ خوش‌ساخت است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شوند و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز کنند. در گردونهٔ «مهرِ فراخ‌چراگاه» هزار گُرزِ پرتابیِ خوش‌ساخت است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شوند و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز کنند.

بند ۱۳۲- در گردونهٔ «مهرِ فراخ‌چراگاه» گُرزِ زیبای سَبُک‌پرتابِ صدتیغه‌ایِ صدگره است که آنان را به سوی دشمنان نشانه رَوَد و آنان را از پای درآوَرَد. گُرزی از فلزِ زرد -از

۱- نام جانوری است که از رودهٔ آن زهِ کمان می‌ساختند. از این بند تا بند ۱۳۲ شماری از جنگ‌افزارهای کهنِ رایج در میان آریاییانِ‌باستان معرفی شده است که نمونه‌های بسیاری از آن‌ها در طی حفاری‌های باستان‌شناسان در دوران معاصر، به دست آمده است.

www.takbook.com

زر- که استوارترین و پیروزبخش‌ترین رزم‌افزاری است که به شتابِ نیروی خیال پرتاب شود و به شتابِ نیروی خیال به سوی سرِ دیوان پرواز کند.

بند ۱۳۳- «مهرِ فراخ‌چراگاه» پس از کشتنِ دیوان و پس از برانداختنِ «مهردُروجان»، سواره از فراز «اَرزَهی»، «سَوَهی»، «فْرَدَذَفشو»، «ویدَذَفشو»، «وُاوروبَرشتی»، «وُاوروجَرشتی» و این کشورِ درخشانِ «خونیرَثِ» بگذرد.

بند ۱۳۴- به‌راستی که «اهریمنِ همه‌تن‌مَرگ»، به هراس افتد. به‌راستی که «دیوِ خشمِ نیرنگ‌بازِ مرگ‌اْرزان» به هراس افتد. به‌راستی که «بوشاسپِ درازدست» به هراس افتد. به‌راستی که همهٔ دیوانِ پنهان و «دُروَندانِ وَرِنَ» به هراس می‌افتند.

کَردهٔ سی و دوم

بند ۱۳۶- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است.نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. آن‌که اسبانِ سفید، گردونه‌اش را می‌کِشند. آن‌که گردونه‌اش با چرخ‌های زرّین و پُر از سنگ‌های درخشانِ فَلاخَن روان شود و «زَورهای نیاز شده» را به سوی وی آورند.

کَردهٔ سی و سوم

بند ۱۴۰- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که [همواره بیدار و هوشیار بوده و] هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. (...[1]) من «مهر» را می‌ستایم. آن نیک را. آن نخستین دلاورِ مینوی را. آن بسیارمهربان را. آن بی‌همانندِ بلندپایگاه را. آن نیرومندِ دلیر را. آن یَلِ کارآزموده را.

بند ۱۴۱- آن پیروزمندی که رزم‌افزاری خوش‌ساخت بر گرفته است. آن‌که در تیرگی، نگاهبانی نافریفتنی است. آن که زورمندترین زورمندان است. آن‌که دلیرترین دلیران است. آن‌که داناترینِ بخشندگان است. آن پیروزمندی که «فَرّهٔ ایزدی» از آنِ اوست. آن هزارگوشِ

۱- در اینجا عبارت «ای سپیتمان» آمده است که از الحاقات دورهٔ ساسانی است. «سپیتمان» نام‌خانوادگی "زرتشت" و برگرفته از نام جدِ بزرگ اوست. نسب "زرتشت" بنابر کتاب «بندهشن» چنین است: «زرتشت پسر پوروشَسپ پسر پیترَسپ پسر هَئِچَت‌اسپ پسر چاشْنوش پسر پیترَسپ پسر اَرغیداَرشن پسر هریتار پسر اسپیتمان از نسل منوچهر پیشدادی.»

www.takbook.com

ده‌هزارچشمِ ده‌هزار دیدبان. آن نیرومندِ دانای نافریفتنی. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، برای فَرّ و فروغش، با نماز و نیایشِ بلند. می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را، که سرزمین‌های ایرانی را خانمان خوش و سرشار از سازش و آرامش بخشد. بشود که او ما را یاری دهاد، بشود که او ما را گشایش بخشاد، بشود که او ما را دست‌گیری کناد، بشود که او ما را دل‌سوز باد، بشود که او چاره‌سازِ کارِ ما باد، بشود که او ما را پیروزی بخشاد، بشود که او ما را بهروزی دهاد، بشود که او ما را دادرس باد؛ آن نیرومندِ همواره پیروزِ نافریفتنی، که در سراسرِ جهان، سزاوارِ ستایش و نیایش است. آن «مهرِ فراخ‌چراگاه». (...[1])

بند ۱۴۴- می‌ستاییم «مهرِ فراخ‌چراگاه» را؛ که از «مانثره» آگاه است. آن زبان‌آورِ هزارگوشِ ده‌هزارچشمِ بُرزمندِ بلندبالایی که بر فرازِ بُرجی پهن، استوار ایستاده است. نگاه‌بانِ زورمندی که هرگز به خواب فرو نخواهد رفت. «مهر» را که در گردادگرد کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در میانِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که بر فرازِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در پایینِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در پیشِ کشور است، می‌ستاییم. «مهر» را که در پسِ کشور است، می‌ستاییم.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۲.

www.takbook.com

www.takbook.com

آبان یشت

«آبان یشت»، پنجمین یشت و یکی از کهن‌ترین یشت‌های «اوستا» است. این یشتِ دلکش و منحصربه‌فرد، مشخصا به ستایشِ «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»[1]، ایزدبانوی آب‌ها سروده شده است.

«اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» یکی از مهم‌ترین ایزدبانوهای آریایی است. وی ایزدِ آب‌هاست و در کنار «مهر» و «اهورامزدا»، سه ضلعِ مقدّسِ «آیینِ مزدیسنا» را در دوران ساسانی تشکیل می‌دادند. اهمیت این ایزدبانو به اندازه‌ای بود که برخی از آتشکده‌های ساسانیان، منحصرا برای ستایش «ایزدبانو آناهیتا» برپاگردیده و به «معبد ناهید» یا «آتشکده آناهیتا» مشهور بود[2]. «اَناهیتَه» از محبوب‌ترین ایزدان ایرانی بود. نام وی تداعی‌کنندهٔ سرزندگیِ چشمه‌های سرشار، بارانِ شستشودهندهٔ آسمان، عشق و باروری و آبادانی و پاکدامنیِ بانوان ایرانی بود.

«آبان یشت» یکی از زیباترین و دلکش‌ترین یشت‌های «اوستا» و از منابعِ با اهمیت در بررسیِ نام‌های پهلوانان و سرداران و پادشاهان در ایران باستان به شمار می‌رود. در این یشت می‌توان بسیاری از کهن‌ترین اساطیر ایرانی را مشاهده نمود. اشاره‌های جغرافیایی موجود در «آبان یشت» نشان می‌دهد که محل سُرایشِ آن، سرزمین‌های جنوبی آسیای‌میانه و شمال افغانستانِ‌امروزی و به‌ویژه نواحی پیرامون رود «آمو» (آمودریا) بوده است.

این یشت به دلیل یادآوریِ کهن‌ترین اساطیر و افسانه‌های ایرانی و نام‌بردن از قدیمی‌ترین شهریاران، بزرگان، پهلوانان و سرشناسانِ آریایی، بسیار مورد توجه است و ترجمهٔ آن نیز به دلیل داشتنِ نام‌های خاص - که بعضا نام‌هایی فراموش‌شده هستند - با دشواری انجام گردید.

«آبان یشت» دارای ۲۹ کرده و ۱۳۳ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «آبان یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پهلوی: «آناهید»؛ ارمنی: «آناهیت»؛ فارسی: «ناهید».

۲- چنان‌که آتشکده‌هایی نیز منحصرا برای «مهر» ایجاد می‌گردید.

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «آبان یشت»

کَردهٔ نخست

بند ۱- (...[1]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۲- اوست که تخمهٔ همهٔ مردان را پاک کند و زهدانِ همهٔ زنان را برای زایش، بپالاید. اوست که زایمانِ همهٔ زنان را آسانی بخشد و زنِ باردار را [پس از زایش فرزند] شیر در پستانِ او جاری سازد.

بند ۳- اوست برومندی که در همه‌جا بلندآوازه است. اوست که در بسیار فَرَه‌مندی، هم‌چندِ همهٔ آب‌های روی زمین است. اوست زورمندی که از «کوهِ هُکَر»[2] به «دریای فَراخ‌کَرت»[3] ریزد.

بند ۴- بدان‌هنگام که «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ آن دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود که هر یک به درازای هزار روزْ راهِ مَردی چابک‌سوار است، به سوی «دریای فَراخ‌کَرت» روان شود، سراسرِ کرانه‌های آن دریا به جوش درافتد و میانهٔ آن بریزد.

کَردهٔ چهارم

بند ۱۴- (...[1]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۱۵- اوست آن زورمندِ درخشانِ بلندبالای بُرزمَندی که روزان و شبان -در بزرگی همچندِ آب‌های روی زمین- به نیرومندی روان شود. (...[4])

۱- در آغازِ این بند، یک گفتگوی کوتاه میان «اهورامزدا» و «زرتشت» آمده است که ساخته و پرداختهٔ موبدان زرتشتی در دورهٔ ساسانیان است.

۲- اوستایی: «هوکَیریَه» به معنای: «خوب‌کُنش»؛ بلندترین قلهٔ «کوهِ افسانه‌ای البرز» است که «اردویسور آناهیتا» (در این‌جا یعنی رودِ بلندِ بی‌آلایش) از فراز آن جاری شده و به «دریای فراخ‌کرت» فرومی‌ریزد. برای آگاهیِ بیشتر از جایگاه «البرز کوه» و افسانه‌های آن، بنگرید به پاورقی بند ۱۲ از «مهر یشت».

۳- بنگرید به پاورقی بند ۵۹ از «فروردین یشت».

۴- در دنبالهٔ این بند، تکرارِ بند ۹ آمده است که از اضافات زرتشتی است.

www.takbook.com

کَردهٔ ششم[۱]

بند ۲۰- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۲۱- "هوشنگ پیشدادی" در پای [کوه] البرز، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۲۲- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بزرگ‌ترین شهریارِ همهٔ جهان شوم. که بر همهٔ دیوان و مَردمانِ [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپن‌های ستمکار»[۳]، چیرگی یابم. که دو سوم از «دیوانِ مَزَندَری» و «دُروَندانِ وَرِنَ» را بر زمین افکنم.

بند ۲۳- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۴])

کَردهٔ هفتم

بند ۲۴- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۲۵- "جمشیدِ خوب‌رمه" در پای «کوه هُکَر»[۵]، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۲۶- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بزرگ‌ترین شهریارِ همهٔ جهان شوم. که بر همهٔ دیوان و

۱- چند بند از جملات مربوط به پیشکش‌آوردنِ پهلوانان و شهریاران ایرانی برای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» که در این یشت آمده است، با مختصر تغییری در «اَشَه یشت» و «گوش یشت» نیز تکرار شده است. با این تفاوت که در آن‌جا پهلوانان پیشکشی‌های خود را به‌جای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»، به «اَشه» و «گِوش» (ایزدبانوی نگهبانِ چارپایان و ستوران) پیشکش می‌کنند. بنابر شواهد زبان‌شناختی، دو یشت ذکر شده، اصیل نیستند.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۵ از «فروردین یشت».

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

www.takbook.com

مَردمانِ [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپن‌های ستمکار»، چیرگی یابم. که من دیوان را از دارایی و سود و از فراوانی و رَمه و از خشنودی و سرافرازی، بی‌بهره نمایم.

بند ۲۷- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۱])

کَردهٔ هشتم

بند ۲۸- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۲۹- «آژی‌دهاکِ سه‌پوزه» در سرزمینِ «بَوری»[۳]، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۰- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من هفت کشور را از مردمان، تُهی کنم.

بند ۳۱- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»، او را کامیابی نبخشید. (...[۱])

کَردهٔ نهم

بند ۳۲- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۳۳- "فریدون" پسر "آتبین" از «خاندان توانا»، در سرزمینِ چهارگوشهٔ «وَرِنَ»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۴- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بر «آژی‌دهاکِ سه‌پوزهٔ سه‌کلهٔ شش‌چشم» پیروز شوم. آن

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- یکی از اسرارآمیزترین سرزمین‌هایی است که در «اوستا» از آن یاد شده است و به نظر می‌رسد که برای ایرانیان -به دلیل خروج «آژی‌دهاک» از آن‌جا- مکانی نفرت‌انگیز بوده باشد. این سرزمین بعدها در اساطیر ایرانی، به اشتباه با «بابل» یکی انگاشته شد. «سرزمین بَوری» در هنگام سرودن کهن‌ترین یشت‌ها، نام جایی در مشرقِ فلاتِ ایران‌زمین بوده است و ارتباطی با «بابل» یا سرزمین‌های دیگرِ خاورمیانه، ندارد.

www.takbook.com

دارندهٔ هزارگونهٔ چالاکی، آن دیوِ بسیار زورمندِ «دُروج»، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان و آن زورمندترین «دُروج» که «اهریمن» برای تباه‌کردنِ جهانِ «اَشه»، به پتیارگی در جهانِ استومند بیآفرید. [و پس از چیرگی بر او] آن دو «سَنگْهَوَکَ» و «اَرِنَوْکَ»[۱] را؛ که برازندهٔ نگاه‌داریِ خاندان و شایستهٔ زایش و افزایش دودمانند را، از وی برُبایم.

بند ۳۵- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۲])

کَردهٔ دهم

بند ۳۶- (...[۳]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۳۷- "گرشاسپ نریمان" در کرانهٔ دریاچهٔ «پیشینگَه»[۴]، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۳۸- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بر «گُندَرِوَی[۵] زرّینه‌پاشنه» در کرانهٔ «دریای پُر خیزابِ فراخ‌کرت» پیروز شوم؛ که من بر این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ[۶] دورکرانه، تاخت‌کنان به خانهٔ استوارِ دُروَند برسم.

۱- در *شاهنامه*: "شهرناز" و "ارنواز". دو دختر (یا خواهر) "جمشید" که «آژی‌دهاک» هر دو را به اسارت برد. "فریدون" پس از چیرگی بر«آژی‌دهاک» و آزادسازی ایران، هر دو دختر را آزاد کرده و به زنی گرفت. "فردوسی" می‌گوید:

دو پاکیزه از خانهٔ جَمّ شید — برون آوریدند، لرزان چو بید
که جمشید را هردو دختر بُدند — سر بانوان را چو افسر بُدند
ز پوشیده‌رویان یکی "شهرناز" — دگر پاکدامن به نام "ارنواز"

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۴- در افغانستان امروزین.

۵- نام دیوی تباه‌گر که به دست "گرشاسپ" کشته شد. در منابعِ بعدیِ زرتشتیان آمده است که او دیوی غول‌پیکر بود و آب دریا تنها تا پاشنهٔ پای او می‌رسید. گرشاسپ با زخمی که بر پاشنهٔ پای وی زد، او را نابود کرد و پوستِ تنش را از همان پاشنهٔ پا، برکشید.

۶- یکی دیگر از اسناد کهن‌سال، که اثبات می‌کند ایرانیان هزاران سال پیش از گِرد بودن و کُرَوی بودنِ زمین آگاه بودند.

www.takbook.com

بند ۳۹- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۱])

کَردهٔ یازدهم

بند ۴۰- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۴۱- "افراسیابِ[۳] تورانیِ تبهکار" در «هنگِ زیرزمینیِ خویش»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۴۲- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که به آن «فرّهٔ شناور» در «دریای فراخ‌کرت» دست یابم. (...[۴])

بند ۴۳- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»، او را کامیابی نبخشید. (...[۱])

کَردهٔ دوازدهم

بند ۴۴- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۴۵- "کی‌کاووسِ توانا" در پای کوهِ «اِرِزیفیه»[۵]، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- "افراسیاب" پسر "پشنگ" مهم‌ترین شخصیت تورانی است. نبردهای مکرّرِ او با ایرانیان -به‌ویژه با "رستم"- از مهم‌ترین بخش‌های تاریخ اساطیری/حماسی ایرانی است. وی سرانجام پس از جنگ‌های بسیار با ایرانیان و تباه‌کردن بزرگانی همچون "نوذر" (از پادشاهان و شهریاران بزرگ ایران) و "سیاوش" (پسر "کی‌کاووس" و مهم‌ترین شاهزادهٔ ایرانی) در نبردی حماسی، به‌دست "کی‌خسرو" (بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین پادشاه ایرانی که در تمام بخش‌های کهن و جدید اوستا تقدیس شده است) کشته شد. علاقمندان به آشنایی بیشتر با ریشهٔ این اسطورهٔ تورانی، به کرده‌های هفتم و هشتم از «خوَرنه یشت» رجوع کنند که کهن‌ترین داستان از "افراسیاب" را شامل می‌شود.

۴- در دنبالهٔ این بند آمده است: «فرّه‌ای که هم‌اکنون و تا همیشه از آن تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است.» که این بند از اضافاتِ جدیدترِ زرتشتیان است.

۵- از کوه‌های اساطیری ایران. مشخص نیست منظور، کدام یک از کوه‌های شرقیِ فلات ایران بوده باشد.

www.takbook.com

بند ۴۶- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بزرگ‌ترین شهریارِ همهٔ کشورها باشم، که بر همهٔ دیوان و مَردمانِ [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپن‌های ستمکار»، چیرگی یابم.

بند ۴۷- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۱])

کَردهٔ سیزدهم

بند ۴۸- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۴۹- "[کی]خسرو" پهلوانِ سرزمین‌های ایرانی و استواردارندهٔ کشور، در کرانهٔ دریاچهٔ ژرف و پهناورِ «چئیچَست»[۳]، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۵۰- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم بزرگ‌ترین شهریارِ همهٔ کشورها باشم، که بر همهٔ دیوان و مَردمانِ [دُروَند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپن‌های ستمکار»، چیرگی یابم؛ که من در درازنای راهِ تاخت‌وتاز، همیشه در تکاپو، پیش از همهٔ گردونه‌ها برانم؛ که من و رزم‌آورانم هنگامی که دشمنِ تبهکارِ بدخواه، سواره به رزمِ ما می‌آید، به دامِ او نیافتیم.

بند ۵۱- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۱])

کَردهٔ چهاردهم

بند ۵۲- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- به اعتقاد "کریستن‌سن"، با علم به این‌که در زمان ساسانیان، «چئیچَست» را با «دریاچهٔ ارومیه» یکی می‌انگاشتند، پس این نام در این یشت در دوره‌های بعدی به متن اصلیِ یشت‌ها اضافه شده است. نگارنده جدا از الحاقی بودن یا نبودن این واژه در این بند، معتقد است که اصلِ نام «دریاچهٔ چئیچَست»، نامی جدید نیست. شاید این نام به «دریاچه خوارزم» (آرال کنونی) و یا جایی دیگر در شرق فلات ایران‌زمین اطلاق می‌شد.

www.takbook.com

اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۵۳- "توس"[۱] پهلوانِ جنگاور، بر پشتِ اسب او را بستود و خواهانِ نیرومندیِ اسبانِ خود و تندرستیِ خویش شد تا بتواند دشمنان را از دور بنگرد و همآوردانِ کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآورد.

بند ۵۴- [توس] از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر پسرانِ دلیرِ «خاندانِ ویسَه»[۲] در گذرگاهِ «خْشَثْروسوکَ»[۳] بر فراز «گنگِ[۴] بلند و اَشَوَن»، پیروز شوم؛ که من سرزمین‌های تورانی را براندازم: پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

بند ۵۵- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۵])

کَردهٔ پانزدهم

بند ۵۶- (...[۶]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۵۷- پسران دلیرِ «خاندانِ ویسَه»، در گذرگاهِ «خْشَثْروسوکَ» بر فراز «گنگِ بلند و اَشَوَن»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- پسر "نوذر" پادشاه پیشدادی. او از بزرگ‌ترین شاهزادگان و پهلوانانِ اساطیریِ ایرانی و در منابع بعدی، در شمار جاودانگان است: پس از عروج "کی‌خسرو" به آسمان‌ها، "توس" نیز به همراه "گیو" (پسر "گودرز" از دودمان "گشواد") پس از ماجرایی درکوهستان گیرافتاده و به زیر برف، مدفون گشتند. بر پایهٔ سنت‌های کهن، این دو در آخرالزمان زنده از زیر برف برخاسته و به یاوریِ "سوشیانت منجی" می‌شتابند.

۲- از دودمان‌های به‌نام و مشهور تورانی. در شاهنامه بزرگ‌ترین فرد از این خاندان، "پیران" نام دارد که یکی از خردمندترین افرادِ تورانی است.

۳- به معنای: «روشنیِ شهر» یا «فروغِ شهریاری» است. گذرگاهی بر بلندای کوهِ مقّدسِ «گنگ دژ».

۴- دژی افسانه‌ای در توران‌زمین. "پشوتن" پسر "گشتاسپ" (و برادر اسفندیار) در این دژ به سر می‌برد و بنابر افسانه‌های زرتشتی، در آخرالزمان با یکصد و پنجاه تن از سربازانش که همگی جامه‌ای از «پوستِ سمورِ سیاه» بر تن دارند، از دژ خارج شده و به یاری "سوشیانت" می‌شتابد. فرمانده‌ایِ لشگرِ "پشوتن" بر عهدهٔ «هوروچیثرَ» (خورشید چهر) کوچک‌ترین پسر "زرتشت" است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۱.

www.takbook.com

بند ۵۸- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که ما بر "توس" -پهلوانِ جنگاور- پیروز شویم. که ما سرزمین‌های ایرانی را براندازیم: پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده‌هزارها، ده‌هزارها صدهزارها.

بند ۵۹- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»، آن‌ها را کامیابی نبخشید. (...[۱])

کَردهٔ شانزدهم

بند ۶۰- (...[۲]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۶۱- "پا اوْروَه"[۳] کشتیرانِ کاردان؛ هنگامی که "فریدونِ پهلوانِ نیرومند"، او را همچون «کرکسی» در هوا به پرواز واداشت، «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» را ستود...

بند ۶۲- ...او سه شبانه‌روز پیاپی به‌سوی خانهٔ خویش در پرواز بود و نمی‌توانست در آن فرود آید. چون سومین شبِ پروازِ او به سپیده‌دمان رسید، به هنگامِ بامدادان به سوی «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» بانگ برآورد:

بند ۶۳- ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» زود به یاری من بشتاب! اینک مرا پناه‌بخش که اگر به زمینِ اهوره‌آفریده[۴] و به خانهٔ خویش رِسَم، هر آیینه تو را در کرانهٔ رود «اَرَنگ»[۵] هزار زَورِ[۶] به آیینْ ساخته و پالوده، آمیخته به «هوم»[۷] و آمیخته به شیر، نیاز آورم.

بند ۶۴- پس آن‌گاه «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» به پیکرِ دوشیزه‌ای برومند، بُرزمند، کمر بر میان‌بسته، راست بالا، آزاده، نیک‌نژاد، بزرگوار، با کفش‌هایی درخشان که تا مچِ پا را پوشانده و به استواری با بندهای زرّین محکم شده، روانه گردید.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۳- از شخصیت‌های فراموش‌شدهٔ اساطیرِ ایرانی است. داستان شگفت‌انگیز "پا اوْروَه" تنها همین یک‌بار در «اوستا» آمده و کوشش‌های نگارنده برای یافتنِ اثری از این کهن‌اسطورهٔ ایرانی در دیگرمتون زرتشتی و پهلوی، بی‌نتیجه ماند. ذکر نسبتا مفصل این روایت در «آبان یشت»، حکایت از محبوب بودنِ این داستان در میان ایرانیان‌باستان دارد.

۴- واژهٔ «اهوره‌آفریده» از افزوده‌های بعدی است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «مهر یشت».

۶- بنگرید به پاورقی بند ۳۰ از «مهر یشت».

۷- بنگرید به پاورقی بند ۳ از هات ۹ «یسنا».

www.takbook.com

بند ۶۵- بازوانش را به چالاکی بگرفت و دیری نپایید که او را بی‌هیچ‌گزند و ناخوشی به زمینِ اهوره‌آفریده[۱] فرود آورد.

بند ۶۶- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۲])

کَردهٔ هفدهم[۳]

بند ۶۷- (...[۴]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۶۸- هنگامی‌که "جاماسپ"[۵] از دور، سپاهِ دُروَندانِ دیوپرست را دید که با آرایشِ رزم، به پیش می‌آیند، صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۶۹- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من همچندِ همهٔ دیگرایرانیان، از پیروزیِ بزرگ بهره‌مند شوم.

بند ۷۰- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۲])

کَردهٔ هجدهم

بند ۷۱- (...[۱]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

۱- واژهٔ «اهوره‌آفریده» از افزوده‌های بعدی است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- کَردهٔ ۱۷ و کَرده‌های ۲۴ تا ۲۸، در شمارِ یشت‌های اصیل نیستن اما از الحاقاتِ قدیمِ زرتشتیان به متنِ اصلیِ «آبان یشت» هستند (نگارش یافته در دورانی نزدیک به زندگیِ "زرتشت"). به دلیل قدمتِ این یشت‌ها و دربرداشتنِ نکاتِ اساطیریِ‌مهم، تمام این کَرده‌ها را بدونِ کم‌وکاست آورده‌ایم.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۵- از «دودمان هوگو»؛ داماد و نزدیک‌ترین فرد به "زرتشت" و دومین موبد زرتشتی. او وزیر دربار "کی‌گشتاسپ"، پادشاه کیانی بود. در کتاب «*یادگار زریران*»، "گشتاسپ" رویدادهای آینده را از "جاماسپ پرسیده و وی به دقت و درستی سلسله‌وقایع آینده را پیش‌گویی می‌کند. همچنین کتابی پهلوی به نام «*جاماسپ‌نامه*» از دوره ساسانیان باقی مانده است که ایرانیان معتقد بودند به دست وی تحریر یافته است. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به پاورقی بند ۱۰۳ از «فروردین یشت».

www.takbook.com

بند ۷۲- "اَشوَزْدَنگهه" پسر "پئورو ذاخشتی" و "اَشوَزْدَنگهه" پسر "سایوژْدْری"[۱] نزدِ «اپامنَپاتِ[۲] تیزاسب»، ایزدِ بزرگ و شهریارِ شیدوَر، «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش آوردند...

بند ۷۳- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! ما را این کامیابی ارزانی گردان که در میدانِ جنگ، بر تورانیانِ «دانو» و بر "کَرَ" و "وَرَ" از «دودمان اَسَبَنَ» و بر "دورَاکَیتَ" چیره شویم.[۳]

بند ۷۴- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۴])

کَردهٔ نوزدهم

بند ۷۵- (...[۵]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۷۶- "ویستوَرو"[۶] از «خاندانِ نوذر»، بر کرانهٔ آبِ «ویتَنگوهَیتی»[۷]، این‌چنین گفتارِ راست بر زبان، او را پیشکش آورد:

۱- ظاهرا این چهار نفر، از بزرگان و سرشناسانِ تاریخِ‌دورِ ایران‌زمین بوده‌اند که در گرد و غبارِ تاریخ، گم شده و آگاهی بیشتری از آن‌ها باشنده نیست جز آن‌که بنابر مندرجات برخی از متون پهلوی، "اَشوَزْدَنگهه" پسر "پئورو ذاخشتی" در شمار جاودانانی است که در آخرالزمان به یاری "سوشیانت" برمی‌خیزد. از «خاندان پئورو ذاخشتی» در «فروردین یشت» نیز در چندجا نام برده شده است.

۲- «اَپامنَپات» یا «آبان» نام ایزد آب‌هاست که در اساطیرِ هندی نیز با همین نام آمده است. در مورد این ایزد در منابع کهن، آگاهی‌های متناقضی یافت شده است. برخی منابعِ پراکنده، برای «اَپامنَپات» و «آبان» دو شخصیت‌جداگانه قائل‌شده‌اند. بدین‌گونه که «اَپامنَپات» را ایزدی مستقل دانسته و «آبان» را صفتی برای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» قلمداد کرده‌اند. اما در دسته‌ای دیگر از منابع، «اَپامنَپات» تلفظِ کهن‌ترِ «آبان» دانسته شده و هر دو را صفتی برای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» ثبت کرده‌اند که مورد اخیر به نظر درست می‌آید. گاهی «نپات‌اَپام» نیز ضبط شده است.

۳- نام‌ها و دودمان‌های یادشده در این بند، ظاهرا از سرشناس‌ترین دیوپرستان تاریخِ کهن بوده‌اند که شوربختانه آگاهی بیشتری از آن‌ها در دست نیست. در جای‌جای بخش‌های اصیلِ «یشت‌ها»، بسیار اسامی و نام‌های قدیمی وجود دارد که به دلیل از بین رفتن منابع، از بیشتر آن‌ها آگاهی نداریم.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۲ از «فروردین یشت».

۷- از رودهای کهن در ایران‌باستان که از جایگاهِ آن آگاهی نداریم.

www.takbook.com

بند ۷۷- ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! این سخن به [آیینِ] «اَشه» و به درستی گفته می‌شود که من به شمارهٔ موهای سرم، دیوپرستان را به خاک افکنده‌ام. پس تو مرا یک گذرگاهی خشک، برای رسیدن به آن‌سوی «ویتَنگوهَیتی» پدید آور.

بند ۷۸- پس آن‌گاه «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» به پیکرِ دوشیزه‌ای برومند، بُرزمند، کمر بر میان‌بسته، راست بالا، آزاده، نیک‌نژاد، بزرگوار، با کفش‌هایی درخشان که تا مچِ پا را پوشانده و به استواری با بندهای زرّین محکم شده، روانه گردید. یک رشته از آب را از رفتن بازداشت و دیگر رشته‌ها را بدان‌سان که بود، به رفتن رها کرد. بدین‌سان گذرگاهی خشک از یک کرانه، به کرانهٔ دیگرِ «ویتَنگوهَیتیِ نیکو»، پدید آورد.[۱]

بند ۷۹- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۲])

کَردهٔ بیستم[۳]

بند ۸۰- (...[۴]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۸۱- "یوشت" از «خاندانِ فریان» در کرانهٔ رود «اَرَنگ»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۸۲- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر «اَختِ جادوی نیرنگ‌باز» چیره گردم و نود و نُه پرسشی که «اَختِ جادوی نیرنگ‌بازِ خیره‌سر» به دشمنی از من خواهد پرسید، [به درستی] پاسخ توانم گفت.

۱- این بند به‌گونهٔ شگفت‌انگیزی به داستانِ یهودیِ «موسی و شکافته‌شدنِ رود نیل» شباهت دارد. به عقیده نگارنده، با علم به‌این‌که چنین روایتی یک‌بار دیگر نیز منسوب به "زرتشت" -در کتابِ «وَچرکَرتِ دینی»- گزارش شده است، بایستی داستان «موسی و شکافته‌شدنِ رود نیل» نیز همچون بسیاری دیگر از افسانه‌ها و باورهای عِبرانیان، ریشه در اساطیرِ ایرانی داشته و از این کَهن‌داستانِ آریایی برگرفته شده باشد.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- برای آگاهی از داستان کاملِ «اسطورهٔ یوشت فریان»، بنگرید به ترجمهٔ «ماتیکان یوشت فریان» در همین کتاب.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

www.takbook.com

بند ۸۳- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۱])

بند ۹۶- می‌ستایم «کوهِ زرّینِ در همه‌جا ستودهٔ هُکِر[۲]» را که «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» از آن؛ از بلندای هزار بالای آدمی، برای من فرود آید. اوست که در بسیارفرّه‌مندی، همچندِ همهٔ آب‌های روی زمین است و به نیرومندی روان شود. (...[۱])

کَردهٔ بیست و دوم

بند ۹۸- اوست که مزداپرستان؛ بَرسَم‌به‌دست، به گرداگردِ وی درآیند. او را [بزرگانِ «خاندان] هُووَه»[۳] ستودند. او را [بزرگانِ «خاندان] نوذری» ستودند. [بزرگانِ «خاندان] هُووَه» از او دارایی و [بزرگانِ «خاندان] نوذری» از او اسبانِ تکاور خواستند. دیری نپایید که [بزرگانِ «خاندان] هُووَه» به دارایی فراوان، توانگر شدند. دیری نپایید که [بزرگانِ «خاندان] نوذری» کامروا شدند و "گشتاسپ" در این سرزمین‌ها بر اسبانِ تیزتک دست یافت.[۴]

کَردهٔ بیست‌وچهارم[۵]

بند ۱۰۳- (...[۶]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گلّه و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- «خاندان هوگو»؛ بنگرید به پاورقی بند ۱۰۳ از «فروردین یشت».

۵- «خاندان نوذری» (اوستایی: نئوتَری) دودمانی منسوب به "نوذر" پسر "منوچهر" (از نسل فریدون)، پادشاه پیشدادیِ ایران‌زمین بودند. "نوذر" بنابر «*شاهنامه*»، هفت سال پادشاه ایران بود و در جنگ با تورانیان کشته شد. "توس" و "گستهم" دو پسر او بودند که به‌سببِ نداشتن «فرّه ایزدی» نتوانستند بر مسند پادشاهی بنشینند (بزرگان ایران، "اوزو" پسر "تهماسپ" را به جانشینی نوذر برگزیدند). در سنّتِ ایرانی، به اخلاف "نوذر"، «خاندان نوذری» می‌گویند. سرشناس‌ترین افراد این خاندان، "طوس"، "گستهم"، "هئوتوسا" (بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از فروردین یشت)، "لهراسپ" و پسرش "گشتاسپ" هستند. اما در متون جدیدترِ زرتشتی؛ به دلیل کمک‌های شایانی که "گشتاسپ" به دین زرتشتی نمود، برای وی شجره‌نامهٔ جدیدی ساخته و او را که تنها شاه شهر «بلخ» بود، به عنوان شاهنشاه تمام ایران معرفی کردند. بدین‌ترتیب که اصل و نسب «نوذری» وی را حذف کرده و او را به "کی‌پشین" نوهٔ "کی‌قباد" منتسب نمودند. بدین‌گونه وی به "کی‌گشتاسپ" ملقب گردیده و در ردیف پادشاهان کیانی، پس از "کی‌خسرو" قرار گرفت.

۶- بنگرید به پاورقی کَردهٔ هفدهم.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۱.

www.takbook.com

بند ۱۰۴- او را بستود "زرتشتِ اَشَوَن" در «ایران‌ویج»[۱] در کرانهٔ رودِ «نیکوی دایتی»[۲] با «هومِ آمیخته به شیر»، با بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا...

بند ۱۰۵- و از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که "کی‌گشتاسپِ دلیر" پسر "لهراسپ" را بر آن دارم که همواره دینی بیاندیشد، دینی سخن گوید و دینی رفتار کند.

بند ۱۰۶- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۳])

کَردهٔ بیست‌و‌پنجم

بند ۱۰۷- (...[۴]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۱۰۸- "کی‌گشتاسپِ گرانمایه" بر کرانهٔ آبِ «فْرَزْدانَو»[۵]، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

۱- کهن‌ترین سرزمینی که ایرانیان در آن سکونت داشتند. بایستی در حوالیِ «خوارزم» بوده باشد. معنیِ تحت‌اللفظیِ آن: «جایگاهِ ایرانیان» است. با توجه به این مهم که تقریبا تمامی اسامی یاد شده در «یشت‌ها»، مربوط به ایرانی شرقی هستند، تکرر این واژه در «اوستا» نیز حکایت از آن دارد که آریایی‌ها پیش از مهاجرت، در بخشِ شرقیِ فلاتِ ایران‌زمین و به احتمال بسیار قوی در حوالی «خوارزم» می‌زیسته‌اند. بدین‌ترتیب فرضیاتِ موهوم مهاجرت آریایی‌ها از «سیبری» یا از «اروپای‌شرقی» که توسط پژوهشگرانِ غربیِ معاصر با تاکید در سال‌های اخیر تکرار شده است، از ریشه بی‌اساس است. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۴ از «وندیداد».

۲- از مهم‌ترین و مقدس‌ترین رودهای اساطیریِ ایران‌زمین. در اواخر دورهٔ ساسانی «رود دایتی» را با «رود سند» یکی می‌پنداشتند. حتی اگر نپذیریم که «دایتی»، همان «سند» است، بی‌گمان این رود بایستی یکی از رودهای نیمهٔ‌شرقیِ فلاتِ ایران‌زمین بوده باشد و فرضیاتِ مطروحهٔ اخیر، که «دایتی» را با رودهای غربیِ فلاتِ ایران -همچون «ارس»- یکی دانسته‌اند، از ریشه خطاست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۵- بنابر مندرجات «*بندهشن*» (یخش ۲۲ بند ۵)، این دریاچه در «سیستان» قرار داشته است. همچنین در «*بهمن یشت*» آمده است که "اوشیدر" (نخستین سوشیانت از سوشیانت‌های سه‌گانهٔ زرتشتی) در کنار این دریاچه زاده خواهد شد.

www.takbook.com

بند ۱۰۹- و از از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در نبرد با "تَئریاوَنتِ[۱] دُژدین" و "پِشَنای[۱] دیوپرست" و "ارجاسپِ[۲] دُروَند" پیروز شوم.

بند ۱۱۰- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۳])

کَردهٔ بیست‌وششم

بند ۱۱۱- (...[۴]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۱۱۲- "زریر"[۵] رزم‌کنان بر پشتِ اسب، در کرانهٔ آبِ «دایتی»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۱۱۳- و از از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در میدان کارزار و در نبرد با "هومَیَکِ[۶] دیوپرستِ گشوده‌چنگال" که در هشت خانه به سر می‌برد، و همیدون بر "ارجاسپِ دُروَند" [شهریارِ خیونان] چیرگی یافته و به پیروزی دست یابم.

بند ۱۱۴- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»؛ که همیشه خواستارِ زَورِ نیازکننده و به آیینْ پیشکش‌آورنده را کامروا کند، او را کامیابی بخشید. (...[۳])

کَردهٔ بیست‌وهفتم

بند ۱۱۵- (...[۴]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

۱- از دیوپرستانی که آگاهی بیشتری از او در دسترس نیست.
۲- شهریار دیوپرستِ «خیون‌ها» که شاخه‌ای از تورانیان بودند. او برای براندازی دین زرتشتی، به شهر «بلخ» لشگر براند و با "گشتاسپ" به نبرد پرداخت. اما سرانجام توسط "اسفندیار" پسر "گشتاسپ"، کشته شد.
۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.
۴- بنگرید به پاورقی بند ۱.
۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۱ از «فروردین یشت».
۶- از دیوپرستانی که به دستِ "زریر" کشته شد. از او آگاهی بیشتری در دست نیست.

www.takbook.com

بند ۱۱۶- "وَندَرِمَینیش"[۱] نزدیکِ «دریای فراخ‌کرت»، او را صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند پیشکش نمود...

بند ۱۱۷- و از از وی خواستار شد: ای «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه»! ای نیک! ای تواناترین! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر "کی‌کشتاسپِ دلیر" و بر سوارِ جنگاور "زریر"، پیروز شوم. که سرزمین‌های ایرانی را براندازم: پنجاه‌ها، صدها، صدهاهزارها، هزارهاده‌هزارها، ده‌هزارهاصدهزارها.

بند ۱۱۸- «اَرِدْویسورَ اَناهیتَه» او را کامیابی نبخشید. (...[۲])

کَردهٔ بیست‌وهشتم

بند ۱۱۹- (...[۳]) اوست که در جهانِ استومند، برازندهٔ ستایش و سزاوارِ نیایش است. اوست اَشَوَنی که جان افزاید و گله و رمه و دارایی و کشور را فزونی بخشد. اَشَوَنی که فزایندهٔ گیتی است.

بند ۱۲۰- اهورامزدا او (اَرِدْویسورَ اَناهیتَه) را چهار اسب از باد و باران و ابر و تگرگ پدید آورد. ای "زرتشت سپیتمان"! همیشه برای من از این چهار اسب، باران و برف و ژاله و تگرگ فرومی‌بارد به کسی که هزار و نهصد تیر بخشیده شده باشد.[۴]

۱- در *شاهنامه*: "اندریمان". او برادر "ارجاسپ" است که در جنگ با "اسفندیار" کشته شد. "دکتر جلیل دوست‌خواه" این نام را: «کسی که منش و خیالش در پیِ آوازه و ستایش است» معنی کرده است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱.

۴- به نظر می‌رسد این بند، یکی از کهن‌ترین بندهای «آبان یشت» باشد که توسط زرتشتیان در ادوارِ بعدی دستکاری شده و دو عبارت «اهورامزدا» و "زرتشت سپیتمان" را بدان افزوده باشند. تفسیر و تاویلِ این بند بسیار پیچیده است و به‌خصوص مشخص نیست که منظور از عبارت: «هزار و نهصد تیر بخشیده شده باشد» چیست.

www.takbook.com

خْوَرنَه[1] یشت

«خْوَرنَه یشت» یا «زامیاد یشت» یا «کیان یشت» نوزدهمین یشت از «اوستا» است و در بزرگ‌داشت و ستایشِ «فرّهٔ کیانی» سروده شده است.

«فرّه» به باور نیاکان‌مان، فروغ و موهبتی است ایزدی که هرکس از آن برخوردار شود، برازندهٔ سالاری و شهریاری می‌گردد. بنابر کهن‌ترین اساطیرِ ایرانی، تمام پادشاهان پیشدادی، کیانی و پهلوانان و بزرگانِ ایرانی، دارای «فرّه ایزدی» بوده‌اند. بارها در لابلای اساطیرِ کهن و قدیمیِ اوستایی و پهلوی، به بسیاری از دشمنان ایران‌زمین از جمله «آژی‌دهاک» و "افراسیاب" برمی‌خوریم که در پی به‌دست‌آوردنِ این «فرّه» بوده اما هرگز موفق به این امر نشدند.

در «اوستا» ما با دوگونه «فرّه» مواجه هستیم: «فرّهٔ کیانی» که ویژهٔ شهریاران و پهلوانان و بزرگ‌زادگان است و «فرّهٔ ایرانی» که متعلق به تمام مردان و زنان و جانوران و گیاهان و سرزمین‌های ایرانی است.

اشاراتِ جغرافیایی موجود در «خْوَرنَه یشت» نشان می‌دهد که سرایندگانِ این یشت در نواحی شرقی و جنوب‌شرقیِ فلاتِ ایران می‌زیسته‌اند. این یشت به دلیل داشتنِ نام‌های خاصِ کهن، از مهم‌ترین یشت‌های «اوستا» است. بندهای ۱ تا ۸ (شامل نام کوه‌های بخش شرقی فلات ایران‌زمین) و ۶۶ تا ۶۹ (شامل نام رودهای بخش شرقی فلات ایران‌زمین) دارای اسامی و توضیحاتِ مهمی است. هرچند که بندهای فوق‌الذکر از لحاظ قدمت، در شمار اضافات دوره‌های اشکانی و ساسانی محسوب می‌شوند و از موضوع این جستار خارج است؛ وانگهی اطلاعات جغرافیایی بکری را دربردارند که مخاطب کنجکاو، می‌تواند با مراجعه به آن‌ها، آگاهی‌های تاریخی/جغرافیاییِ ارزنده‌ای را به‌دست آورد.

«خْوَرنَه یشت» دارای ۱۵ کَرده و ۹۶ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «خْوَرنَه یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- پهلوی: «فرّه»

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «خْوَرنَه یشت»

کَردهٔ چهارم

بند ۲۵- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۱]

بند ۲۶- ...که دیرزمانی از آنِ "هوشنگ پیشدادی" بود. چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپَن‌های ستمکار» چیره شد و دو سوم از «دیوان مَزَنْدَری» و «دُروندانِ وَرِنَ» را برانداخت.[۲]

کَردهٔ پنجم

بند ۲۷- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۱]

بند ۲۸- ...که از آنِ "تهمورث[۳] زیناوَند" بود. چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپَن‌های ستمکار» چیره شد.

بند ۲۹- ...چنان‌که بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و چیره شد و «اهریمن» را به پیکرِ اسبی درآورد و سی‌سال سوار بر او به دوکرانهٔ زمین، همی‌تاخت.

کَردهٔ ششم

بند ۳۰- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۱]

بند ۳۱- ...که دیرزمانی از آنِ "جمشید خوب‌رمه" بود. چنان که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمانِ [دُروند] و جادوان و پریان و «کَوی‌ها و کَرَپَن‌های ستمکار» چیره شد.

۱- به‌نظر می‌رسد این بندِ کهنسال، از گزندِ دست‌کاری‌های بعدی بی‌بهره نباشد.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۷ از «فروردین یشت».

۳- پسر "ویونگهان"و نبیرهٔ "هوشنگ" (در *شاهنامه*: پسر هوشنگ). "تهمورث" پس از نیای بزرگش "هوشنگ"، به پادشاهی رسید. بنابر اساطیر، وی «اهریمن» را شکست داده، و به مدت سی‌سال بر پشت او سوار گردید.

www.takbook.com

بند ۳۲- آن‌که هم دارایی و هم سود را از دیوان برگرفت. آن‌که هم فراوانی و هم گلّه را از دیوان برگرفت. آن‌که هم خشنودی و هم سرافرازی را از دیوان برگرفت. به [دورانِ] شهریاریِ او، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، نکاستنی [بودند] و جانوران و مردمان، بی‌مرگ [بودند] و آب‌ها و گیاهان، نخشکیدنی بودند.

بند ۳۳- به شهریاریِ او، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رَشکِ دیوآفریده. این‌چنین بود، پیش از آن‌که او دروغ گوید؛ پیش از آن‌که او دهانِ [خود را] به دروغ [گفتن]، آلوده کند.

بند ۳۴- پس از آن‌که او دهانِ [خود را] به دروغ [گفتن]، آلوده کرد، «فرّه» آشکارا به پیکرِ مرغی از او به بیرون شتافت. هنگامی‌که "جمشید خوب‌رمه" دید که «فرّه» از وی بگسست، افسرده و سرگشته همی‌گشت و در برابرِ دشمنیِ [دیوان]، فروماند و به زمین پنهان گردید.

بند ۳۵- نخستین‌بار، «فرّه» بگسست؛ آن «فرّهٔ» "جمشید"، «فرّهٔ» "جَم" پسرِ "ویوَنگهان" به کالبدِ «مرغِ وارِغَن»[1] به بیرون شتافت. این «فرّهٔ از "جَم" گسسته» را «مهرِ فراخ‌چراگاه» -[آن] هزارگوشِ ده‌هزارچشم- برگرفت. «مهر»، شهریارِ همهٔ سرزمین‌ها را می‌ستاییم. (...[2])

بند ۳۶- دومین‌بار، «فرّه» بگسست؛ آن «فرّهٔ» "جمشید"، «فرّهٔ» "جَم" پسرِ "ویوَنگهان" به کالبدِ «مرغِ وارِغَن» به بیرون شتافت. این «فرّهٔ از "جَم" گسسته» را «فریدون» پسرِ «آتبین» برگرفت که (...[3]) پیروزمندترینِ مردمان بود.

بند ۳۷- آن‌که «آژی‌دهاک» را فروکوفت. [آژی‌دهاکِ] سه‌پوزهٔ سه‌کلّهٔ شش‌چشم را؛ آن دارندهٔ هزارگونه چالاکی را؛ آن دیوِ بسیارزورمندِ «دُروج» را، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان و آن زورمندترین «دُروج» که «اهریمن» برای تباه‌کردنِ جهانِ «اَشه»، به‌پتیارگی در جهانِ‌استومند بیآفرید.

بند ۳۸- سومین‌بار، «فرّه» بگسست؛ آن «فرّهٔ» "جمشید"، «فرّهٔ» "جَم" پسرِ "ویوَنگهان" به کالبدِ «مرغِ وارِغَن» به بیرون شتافت. این «فرّهٔ از "جَم" گسسته» را «گرشاسپ نریمان» برگرفت که (...[3]) در دلیری و مردانگی، زورمندترینِ مردمان بود...

۱- مرغی اساطیری است.

۲- در ادامه آمده است: «که اهوره‌مزدا او را فرّه‌مندترینِ ایزدانِ‌مینُوی بیآفرید.» که از افزوده‌های بعدی است.

۳- در اینجا عبارت: «به‌جز از زرتشت» آمده است که از افزوده‌های بعدی است.

www.takbook.com

بند ۳۹- ...که زور و دلیریِ مَردانه، بدو پیوست. ما آن دلیریِ برپای‌ایستاده، ناخفته، در بستر آرمیده و بیدار[۱]، آن دلیریِ به "گرشاسپ" پیوسته را می‌ستاییم.

بند ۴۰- آن‌که «اژدهای شاخ‌دار» را بکُشت؛ آن اسب‌اوبارِ مرداوبار[۲] را؛ آن زهرآلودِ زردرنگ را که زهرِ زردرنگش به بلندای نیزه‌ای [بلندبالا]، روان بود. هنگامِ نیمروز، "گرشاسپ" در دیگی آهنین، بر پشتِ او (=اژدها) خوراک می‌پخت. آن تبهکار از گرما[ی آتش] ناگهان از زیرِ [آن دیگِ] آهنین فراز آمد و آب‌جوشان را بپراکند. "گرشاسپ نریمان" هراسان به کناری شتافت.

بند ۴۱- آن‌که «گُندَرِوَی[۳] زرّینه‌پاشنه» را بکُشت که پوزه‌گشاد، به تباه‌کردنِ جهانِ استومندِ «اَشه» برخاسته بود. آن‌که نُه پسرِ "پَثَنَیَه"[۴] را و پسرانِ "نِیویک"[۴] و پسرانِ "داشْتَیانی"[۴] را بکُشت. که «هیتاسپِ[۵] زرّینه‌تاج» و "وَرِشَوَ"[۴] از «خاندان دانی» و "پیتَئونهٔ[۴] پری‌دوست" را بکُشت.

بند ۴۲- آن‌که «اَرزوشَمَنهٔ[۴] دارندهٔ دلیریِ مردانه» را بکُشت...[۶]

بند ۴۳- آن‌که «سَناویدْکه»[۴] را بکُشت؛ آن‌شاخ‌دارِسنگین‌دست‌را که‌درانجمن می‌گفت: من هنوز نابُرنا[۷] هستم. بدان‌هنگام که بُرنا شوم، زمین را چرخ و آسمان را گردونهٔ خویش خواهم کرد...

بند ۴۴- ...اگر "گرشاسپِ دلیر" مرا نکشد، من «سپندمینو» را از «گرَزمانِ درخشان» فروکشم و «اَنگره‌مینو» را از «دوزخِ تیره» برآورم تا آن‌دو، گردونهٔ مرا بکِشند. [اما او کامیاب

۱- «در بستر آرمیده و بیدار» اشاره‌ای است به زنده بودن "گرشاسپ". بر پایهٔ اساطیر ایرانی، "گرشاسپ" نمرده است بلکه بر اثر اصابت تیری زهرآگین که توسط یک تورانی بر پیکرش بنشسته، به خوابی طولانی فرو رفته و ۹۹۹۹۹ فروهر از پیکرش محافظت می‌کنند تا در آخرالزمان هنگامی که «آژی‌دهاک» بندهای خویش را پاره کرده و برای نابودی جهان، خود را آماده می‌نماید، "گرشاسپ" دگرباره برخاسته به دفاع از ایرانیان بپردازد. در این نبرد حماسی وی بر «آژی‌دهاک» چیره خواهد گردید. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۶۱ از «فروردین یشت».

۲- یعنی اژدهایی که اسبان و مردمان را می‌بلعید.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳۸ از «آبان یشت».

۴- از این اسطورهٔ فراموش‌شده، جز آن‌چه که در این‌جا آمده است، آگاهیِ بیشتری در دست نیست.

۶- «هیتاسپِ زرّینه‌تاج» دیوی است که "اورواخْشَیَه" برادر "گرشاسپ" را به قتل رساند. "گرشاسپ" نیز به کین‌خواهیِ برادر، با او به مبارزه پرداخته و وی را از بین برد. بنگرید به بند ۲۸ از «رام یشت».

۷- در این‌جا چندین واژهٔ خراب و آشفته آمده است که معنیِ درستی از آن‌ها برنمی‌آید.

۸- نابالغ

www.takbook.com

نگردید چرا که] "گرشاسپِ دلیر" او را بکُشت و جانش را بگرفت و زندگانی‌اش را تباه گردانید.[۱]

کَردهٔ هفتم[۲]

بند ۴۵- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.

بند ۴۶- «سپندمینو» و «اَنگره‌مینو» برای به چنگ آوردنِ این «فرّهٔ ناگرفتنی» کوشیدند و هر یک از آن‌دو، چالاک‌ترین پیک‌های خویش را برای دست‌یابی به آن گسیل نمود. «سپندمینو»، پیک‌های خویش «بهمن»[۳]، «اردیبهشت»[۴] و «آذرِ مزدااهوره»[۵] را فرستاد و «اَنگره‌مینو» پیک‌های خویش «اَکومَن»[۶]، «خشمِ خونین‌درفش»[۷]، «آژی‌دهاک» و "سْپیتْیوَر"[۸] -همو که تنِ "جمشید" را با ارّه به دو نیم کرد- فرستاد.

بند ۴۷- پس آن‌گاه، «آذرِ مزدااهوره» اندیشه‌کنان این‌چنین به پیش خرامید: من این «فرّهٔ ناگرفتنی» را به چنگ خواهم آورد. اما «آژی‌دهاکِ سه‌پوزهٔ بدنهاد» این‌چنین پرخاش‌کنان از پیِ او بشتافت:

۱- عباراتِ کهنسالِ «سپندمینو» و «اَنگره‌مینو» به خوبی قدمت و کهنگیِ این بند را نشان می‌دهد. این هر دو نام، تا زمان زندگانی "زرتشت" نیز هنوز به معنای دو مینوی «نیک» و «شر»، قلمداد می‌شدند (گاهان، یسنا هات ۳۰). اما در تحریفات بعدیِ زرتشتیان، با «اهورامزدا» و «اهریمن» یکی انگاشته شدند.

۲- کَرده‌های هفتم و هشتم، از کهن‌ترین «یشت‌ها» هستند که در ادوارِ بعدی به شدت دست‌کاری شده‌اند. برای نمونه در بند ۴۶ عبارت «مزدااهوره» در ادامهٔ نامِ «آذر»، الحاقی است. در همین بند در ترتیب قرارگیریِ نام امشاسپندان و دیوان برای نبرد، باید تردید داشت. در بندهای ۴۸ و ۵۰ عبارت «زمینِ اهوره‌آفریده» از اضافات بعدی است و در بندهای ۵۶ تا ۶۴، تمام مواردی که نام "زرتشت" و خطاب قرار دادن او توسط «اهورامزدا» آمده است، از اضافات جدید زرتشتی است. همچنین نام سه شاخابه در انتهای بندهای ۵۶، ۵۹ و ۶۲ نیز الحاقی است. جدا از دست‌کاری‌های اخیر، روایت فوق - از لحاظ محتوا- از اصیل‌ترین و جذاب‌ترین کهن‌داستان‌های ایرانی است.

۳- اوستایی: «وُهومَن»؛ به معنای «منشِ نیکو». در سنت زرتشتیان، از امشاسپندان است.

۴- اوستایی: «اَشه‌وَهیشتا»؛ به معنای «بهترین اَشه». در سنت زرتشتیان، از امشاسپندان است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «مهر یشت».

۶- اوستایی: «اَکَ‌مَنَ»؛ به معنای «منشِ پلید». نام یکی از دیوان. (در مقابلِ بهمن: منشِ نیک).

۷- از دیوان.

۸- بنابر اساطیر ایرانی، پس از گسستن «فرّه» از "جمشید" و چیرگی «آژی‌دهاک» بر سرزمین ایران، "جمشید" متواری گردید. «آژی‌دهاک» لشگری برای یافتن او گسیل نمود و این لشگر سال‌ها بعد، او را در کنار دریای چین یافته و یکی از فرماندهانِ «آژی‌دهاک» به نام "سْپیتْیوَر"، با اره "جمشید" را به دو نیم کرد. در «بندهشن» (بند ۵ از بخش ۳۱) آمده است که این "سْپیتْیوَر" برادر "جمشید" بود که به او خیانت کرده و به «آژی‌دهاک» پیوست.

www.takbook.com

بند ۴۸- ای «آذرِ مزدااهوره»! واپس‌رو که اگر تو این «فرّهٔ ناگرفتنی» را به دست آوری، هرآیینه من تو را به یک‌باره نابود کنم؛ بدان‌سان [که زین‌پس] نتوانی زمینِ اهوره‌آفریده را روشنایی بخشی. آن‌گاه «آذر» از بیمِ تباهی و برای نگاهداشتِ جهانِ «اَشه»، دست‌ها را واپس کشید؛ چه «آژی‌دهاک» سهمگین بود.

بند ۴۹- پس آن‌گاه، «آژی‌دهاکِ سه‌پوزهٔ زشت‌نهاد» اندیشه‌کنان این‌چنین به پیش خرامید: من این «فرّهٔ ناگرفتنی» را به چنگ خواهم آورد. اما "آذرِ مزدااهوره" این‌چنین پرخاش‌کنان از پیِ او بشتافت:

بند ۵۰- ای «آژی‌دهاکِ سه‌پوزه»! واپس‌رو که اگر تو این «فرّهٔ ناگرفتنی» را به دست آوری، هرآیینه من تو را از پی بسوزانم و بر پوزه‌های تو آتش برافروزم؛ بدان‌سان [که زین‌پس] نتوانی تباه‌کردنِ جهانِ «اَشه» را بر زمینِ اهوره‌آفریده گام نهی. آن‌گاه «آژی‌دهاک» از بیمِ تباهی و برای نگاهداشتِ جهانِ «اَشه»، دست‌ها را واپس کشید؛ چه "آذر" سهمگین بود.

بند ۵۱- «فرّه» به «دریای فراخ‌کرت» جست. آن‌گاه «اَپام‌نَپاتِ تیزاسب»، دریافت و آرزو کرد که آن را به چنگ آورد: من این «فرّهٔ ناگرفتنی» را به چنگ آورم از تکِ دریای ژرف؛ از تکِ دریاهای ژرف.

بند ۵۲- رَدِ بزرگوار، شهریارِ شیدوَر، «اَپام‌نَپاتِ تیزاسب»، آن دلیرِ دادرسِ دادخواهان را می‌ستاییم. آفریدگار را می‌ستاییم که مردمان را بیآفرید. ایزدِ آب را می‌ستاییم که هرگاه او را بستایند، می‌شنود.

کَردهٔ هشتم

بند ۵۵- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.

بند ۵۶- "افراسیابِ تورانیِ تبهکار" به آرزوی ربودنِ «فرّهٔ ناگرفتنی» -فرّه‌ای که هم‌اکنون و از این‌پس از آنِ تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ کَرت» بجست و شناکنان در پیِ «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و [از دسترس او] به‌دررفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «خسرو» از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

www.takbook.com

بند ۵۷- "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد: «اِیْثَ، اِیْثَ، یِثْنَ، اَهمایی!»[۱] [و بگفت:] من نتوانستم که این «فرّه» را-[فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آنِ تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- بربایم...

بند ۵۸- ...اینک همهٔ تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به‌هَم‌درآمیزم تا «اهوره‌مزدا» به تنگنا افتد! آن‌گاه "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" [دگرباره] خود را به «دریای فراخ‌کرت» افکند.

بند ۵۹- پس دومین‌بار "افراسیاب" به آرزوی ربودنِ «فرّهٔ ناگرفتنی» -[فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آنِ تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ کَرت» بجست و شناکنان در پیِ «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و [از دسترس او] به‌دررفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «دریاچهٔ وَنگهَزْداه» از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

بند ۶۰- آن‌گاه "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد: «اِیْثَ، اِیْثَ، یِثْنَ، اَهمایی، اَوَئِثَ، اِیْثَ، یِثْنَ، کَهمایی!»[۱] [و دگربار بگفت:] من نتوانستم که این «فرّه» را -[فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آنِ تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- بربایم...

بند ۶۱- ...اینک همهٔ تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به‌هَم‌درآمیزم تا اهوره‌مزدا به تنگنا افتد!

بند ۶۲- پس سومین‌بار "افراسیاب" به آرزوی ربودنِ [آن] «فرّهٔ ناگرفتنی» -[فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آنِ تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- جامه از تن برگرفت و برهنه به «دریای فراخ کَرت» بجست و شناکنان در پیِ «فرّه» شتافت. «فرّه» تاختن گرفت و [از دسترس او] به‌دررفت. از آن‌جاست که شاخابه‌ای به نام «اَوْژْدان‌وَن»[۲] از «دریای فراخ‌کرت» پدید آمد.

۱- تاکنون نه در گزارش‌های قدیم اوستا (زند و پازند و متون پهلوی) و نه در پژوهش‌های جدید، معنی مشخصی برای این عباراتِ کهنسال و بسیار قدیمی - که عینا با تلفظ متن اصلی در این‌جا رونویسی شده است- ثبت نگردیده و تنها آن را با نام دشنام‌ها و ناسزاهای "افراسیاب" شناخته‌اند.

۲- شاخابه‌های «خسرو»، «اَوْژْدان‌وَن» و «دریاچهٔ وَنگهَزْداه» که در این متن آمده است، نام‌هایی هستند که در زمان بازنویسی «یشت‌ها» (احتمالا به جای سه واژهٔ کهن‌تر و ناشناخته‌تر) به متنِ اصلی افزوده شده‌اند.

www.takbook.com

بند ۶۳- آن‌گاه "افراسیابِ تورانیِ بسیارزورمند" ناسزاگویان از «دریای فراخ‌کرت» برآمد [و فریاد برآورد]: «اِیْثَ، اِیْثَ، یِثْنَ، اَهمایی، اَوَئِثَ، اِیْثَ، یِثْنَ، اَهمایی، آوُیه‌اِیْثَ، یِثْنَ، اَهمایی!»[۱]

بند ۶۴- او نتوانست این «فرّه» را -[فرّه‌ای] که هم‌اکنون و از این‌پس از آنِ تیره‌های ایرانی و "زرتشتِ اَشَوَن" است- بِرُباید.[۲] برای فرّ و فروغش، من او را - «فرّهٔ مزداآفریدهٔ ناگرفتنی» را- با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. -«فرّهٔ مزداآفریدهٔ ناگرفتنی» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم (...[۳])

کَردهٔ دهـم

بند ۷۰- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۴]

۱- بنگرید به پاورقی بند ۵۷.

۲- این داستانِ قدیمی، یکی از کهن‌سال‌ترین اساطیرِ ایرانی است که موضوع اصلیِ آن، نبرد خدایان است و کاراکترهای قهرمانان آن، همگی از ایزدان هستند. داستانِ موجود در این دو کَرده، از معدود روایات این‌چنینی است که تا امروز باقی مانده است. چرا که در اسطوره‌های بعدیِ آریایی، این‌گونه از روایات به تدریج رنگ‌باخته و پادشاهان و پهلوانان، تبدیل به قهرمانانِ داستان‌ها شدند. نمونه این نبردِ خدایان را در کهن‌ترین اسطوره‌های یونانی و هندی نیز می‌توان مشاهده کرد که البته قدمت این روایتِ ایرانی از نمونه‌های مشابه یونانی و هندی، بیشتر است. در این‌جا این موضوع مطرح می‌شود که با توجه به ذهنیت ما از اساطیرِ متاخر، سه نام «آژی‌دهاک»، "سْپیتْیوَر"و "افراسیاب" در میان کاراکترهای این روایت نمی‌توانند از خدایان باشند پس چگونه نبرد فوق را با قطعیت نبرد خدایان نامیدیم؟ نگارنده معتقد است که باید با علمِ به کهن‌سال بودن این داستان، با تعمق بیشتری به این کهن‌اسطورهٔ ایرانی نگریست. چنان‌که بایستی در کهن‌ترین باورهای آریایی هر سه نام یاد شده در شمار ایزدان و خدایانِ بوده باشند. باری در ادوار بعدی و در جریان کاراکترسازی‌های اساطیری -که به مرور در طی هزاران سال در ایران‌زمین شکل‌گرفت و در نتیجهٔ آن، اهمیت پادشاهان و پهلوانان از ایزدان و خدایان فزونی یافت- به تدریج سه ایزدِ فوق‌الذکر نیز تبدیل به شخصیت‌های انسانی شده باشند. فرضیهٔ دیگرِ نگارنده این است که شاید در متنِ اصلی این داستان، به جای سه نام «آژی‌دهاک»، "سْپیتْیوَر"و "افراسیاب" - و یا حتی شاید به جای برخی از دیگرایزدانِ نقش‌آفرین در این داستان- اسامی خدایان و ایزدانِ دیگری آمده باشد که به‌دلیل کهن‌سال بودن و احتمالا فراموشیِ آن‌ها، در هنگام بازنویسیِ یشت‌ها، نام‌های جدیدتر و مانوس‌تر جایگزینِ آن‌ها گردیده‌اند. حقیقت هرچه باشد، این داستانِ اساطیری، از کهن‌ترین نمونه‌های افسانه‌های ایرانی است که بایستی بدان با دیدهٔ احترام نگریست.

۳- این بخش به نظر یک رونویسیِ ناشیانه از «آبان یشت» و «تشتَر یشت» باشد. با این‌حال با قطعیت نمی‌توان درمورد آن نظر داد. متن فوق در این یشت چندبار دیگر نیز تکرار شده است. همچنین در پایان بند، یک دعای زرتشتی آمده که از اضافاتِ جدیدتر است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

www.takbook.com

بند ۷۱- ...[فرّه‌ای] که به "کی‌کواد" پیوست؛ که از آنِ "کی‌اَپیوَه"، "[کی]کاووس"، "کی‌آرش"، "کی‌پشین"، "کی‌بیارش" و "کی‌سیاوش" بود[۱]...

بند ۷۲- ...بدان‌گونه که همهٔ آنان (=کیانیان) چالاک، پهلوان، پرهیزگار، بزرگ‌منش، چُست و بی‌باک شدند.

کَردهٔ یازدهم

بند ۷۳- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۲]

بند ۷۴- ...[فرّه‌ای] که از آنِ "کی‌خسرو" بود. نیروی خوب‌به‌هم‌پیوسته‌اش را، پیروزیِ اهوره‌آفریده‌اش را، برتری‌اش در پیروزی را، فرمانِ خوب‌رواشده‌اش را، فرمانِ دگرگون‌ناشدنی‌اش را، فرمانِ چیرگی‌ناپذیرش را، شکستِ بی‌درنگِ دشمنانش را...

بند ۷۵- ...نیروی سرشار و «فرّهٔ مزداآفریده» و تندرستی را، فرزندانِ نیکِ باهوش را، [فرزندانِ] توانای خوش‌سخن را، [فرزندانِ] دلاورِ از نیازرهانندهٔ روشن‌چشم را، آگاهیِ درست از آینده و بهترین زندگیِ‌بی‌گمان را...

بند ۷۶- ...شهریارِ درخشان را، زندگانیِ دیرپایْ را، همهٔ بهروزی‌ها را، همهٔ درمان‌ها را...

بند ۷۷- ...بدان‌سان که "کی‌خسرو" بر دشمنِ نابکار چیره گشت [و او را شکست داد] و در درازنای آوردگاه -هنگامی‌که دشمنِ تبهکارِ نیرنگ‌باز، سواره با او می‌جنگید- به نهان‌گاه گرفتار نیامد. "کی‌خسرو" سرورِ پیروز، پسرِ خون‌خواهِ "سیاوشِ دلیر" - که ناجوانمردانه کشته شد- و کین‌خواهِ "اَغریرثِ[۳] دلیر"؛ [با دلاوری] "افراسیابِ تبهکار" و برادرش "گرسیوَز"[۴] را به بند کشید.

۱- بنگرید به پاورقیِ بند ۱۳۲ از «فروردین یشت».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۱ از «فروردین یشت». در اساطیر جدیدترِ زرتشتی، از وی با نام «گوپدشاه» (با پیکری که نیمی از آن «آدمیزاد» و نیم دیگرِ آن «گاو» است) در شمار جاودانان و یاورانِ "سوشیانت" نام برده‌اند. «بندهشن»، «گوپدشاه» را پسر "اغریرث" نامیده است.

۴- برادر "افراسیاب" که در ماجرای قتلِ ناجوانمردانهٔ "سیاوش"، نقش داشت. همواره از وی در شمار پلیدترین افراد در اساطیرِ ایرانی نام‌برده شده است.

www.takbook.com

کَردهٔ سیزدهم[۱]

بند ۸۳- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۲]

بند ۸۴- ...[فرّه‌ای] که از آنِ "کی‌گشتاسپ" بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد. بدان‌سان که او این دین را بستود، دیوانِ دشمنْ (=خیونان) را از [سرزمینِ مردمانِ] اَشَوَن، براند.

بند ۸۵[۳]- اوست که با گرزِ سختِ خویش، «اَشه» را راهِ رهایی جُست. اوست که با گرزِ سختِ خویش، «اَشه» را راهِ رهایی یافت. اوست که بازو و پناهِ این «دینِ اهورایی زرتشت» بود.

بند ۸۶- اوست که که این [دینِ] در بندبسته را برهانید و پایدار کرد و در میان نهاد؛ [این دینِ] فرمان‌گزارِ بزرگِ لغزش‌ناپذیرِ پاک که از ستور و چراگاه برخوردار است؛ که با ستور و چراگاه آراسته است.

بند ۸۷- "کی‌گشتاسپِ دلیر" بر "تَثریاوَنتِ دُژدین" و "پِشَنای دیوپرست" و "ارجاسپِ دُروَند" و دیگر «خیونانِ تبهکارِ بدکنش»، چیره گردید.[۴]

کَردهٔ چهاردهم

بند ۸۸- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[۲]

بند ۸۹- ...[فرّه‌ای] که از آنِ "سوشیانتِ[۵] پیروزمند" و دیگر یارانِ اوست؛ بدان‌هنگام که گیتی را نو کنند. تا آنان گیتی را نو کنند: [گیتیِ] پیرناشدنی، نامیرا، تباهی‌ناپذیر، ناپژمردنی، جاودانِ زنده، جاودانِ بالنده و کامروا. "سوشیانت" پدیدار شود؛ در آن‌هنگام که

۱- کَرده‌های سیزدهم و چهاردهم، در شمار متن اصلی و قدیمیِ «خوَرنه بشت» قرار ندارند. با این‌حال به دلیل آن‌که در زمانی نزدیک به روزگارِ "زرتشت" سروده شده و به متن اصلی الحاق گردیده‌اند، دارای اهمیتِ اساطیریِ فوق‌العاده‌ای هستند. از همین روی، هر دو کَرده را بدون کم‌وکاست، در این‌جا آورده‌ایم.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۳- این بند و بند بعدی، اشاره‌های شاعرانه‌ای به حمایت‌های "گشتاسپ" از دین زرتشتی دارد که از لحاظ ادبی، بسیار جالب است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۹ از «آبان یشت».

۵- بنگرید به پاورقی بندهای ۳۸، ۱۱۰ و ۱۲۹ از «فروردین یشت».

www.takbook.com

مَردان، دگرباره برخیزند و بی‌مرگی به زندگان روی‌آورد، و جهان را به خواستِ خویش نو کند.

بند ۹۰- پس جهانِ پیروِ «اَشه»، نیستی‌ناپذیر شود و «دُروج»، دگربار به همان‌جایی رانده شود که [برای] آسیب‌رسانی به اَشَوَنان و تبار و هستیِ آنان، از آن‌جا آمده بود. تباهکار و فریفتار نابود شود. (...[1]). برای فرّ و فروغش، من او را - «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را- با نماز[ی به بانگ] بلند و با زَور می‌ستایم. «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[2])

کَردهٔ پانزدهم

بند ۹۱- «فرّهٔ کیانیِ نیرومندِ مزداآفریده» را می‌ستاییم؛ [آن فرّهٔ] بسیارستوده، زبردست، پرهیزگار، کارآمد و چالاک را که برتر از دیگرآفریدگان است.[3]

بند ۹۲- بدان‌هنگام که "اَستْوَت‌اِرِته"[4] پیکِ مزدااهوره - پسرِ "ویسْپَ‌تَورْوَیری"- از آبِ «کیانسیه» برآید، گُرزی پیروزبخش برآورد؛ [همان گُرزی] که "فریدونِ دلیر" هنگامِ کشتنِ «آژی‌دهاک» داشت.[5]

بند ۹۳- [همان گُرزی] که "افراسیابِ تورانی"، هنگام کشتنِ "زِین‌گاوِ[6] دُروند" داشت؛ که "کی‌خسرو" هنگام کشتنِ "افراسیاب" داشت؛ که "کی‌گشتاسپ" آموزگار

۱- در این‌جا بخشی از ادعیهٔ زرتشتیان آمده است که از افزوده‌های جدید دوران میانه است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۶۴.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲۵.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۱۰ از «فروردین یشت».

۵- همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، بنابر اساطیر ایرانی، «آژی‌دهاک» کشته نشده است. بلکه "فریدون" او را اسیر کرده، به بند کشیده و در غاری در «دماوند کوه» زندانی نموده است. اشاره به کشته‌شدن وی یا از تحریفات سهوی کاتبان است و یا سرنخی است از کشته‌شدن وی در کهن‌ترین اساطیر ایرانی که در ادوار بعدی دچار دست‌کاری شده و ماجرای به بند کشیدن او را ساخته‌اند.

۶- اوستایی: "زَینی‌گو"؛ به معنای «دارندهٔ گاو[های بی‌شمار] زنده». در «بندهشن» آمده است که پس از اسارتِ "کی‌کاووس" در «هاماوران»، "زِین‌گاو" که از «تازیان» بود. به ایران بتاخت و بر تخت و اورنگ شاهیِ ایران‌زمین دست یافت. ایرانیان که بی‌پناه شده و سرزمین خود را بدون پادشاه و بزرگان می‌دیدند، "افراسیاب" را به یاری خواستند. پس "افراسیاب" با لشگری به ایران آمده و "زِین‌گاو" را شکست داد و خود بر تخت شاهی ایرانیان بنشست. مدتی پس از آن، "افراسیاب" بر اساس خلق و خوی پلیدِ خویش، مشغول آزار ایرانیان گردید و شهرها یکی پس از دیگری تباه شد. پس مردم دست به دامن "رستم" شدند و پیکی به «سیستان» فرستاده، از وی طلب یاری کردند. "رستم" در نخستین گام، به سوی «هاماوران» رفته و <<

www.takbook.com

«اَشه»، برای سپاهش داشت. او (=اَستْوَت‌اِرِته) بدین گُرز، «دُروج» را از اینجا - از جهانِ «اَشه»- بیرون خواهد راند.

بند ۹۴- او همهٔ آفریدگان را با دیدگانِ خِرَد، بنگرد. (...[۱]) آن‌چه زشت‌نژاد است. او سراسرِ جهانِ استومند را با دیدگانِ بخشایش بنگرد و با نگاهش سراسر جهان را جاودانگی بخشد.

بند ۹۵- یارانِ "اَستْوَت‌اِرِتهٔ پیروزمند" به‌درآیند: آنان نیک‌اندیش، نیک‌گفتار، نیک‌کردار و نیک‌آیین‌اند و هرگز سخنِ دروغ به زبان نرانند. «خشمِ خونین‌درفشِ نافرّه‌مند»، از برابر آنان بگریزد و «اَشه» بر «دُروجِ زشتِ تیرهٔ بدنژاد»، چیره گردد.

بند ۹۶- منشِ بد شکست یابد و منشِ نیک بر آن چیره گردد. «[سخنِ]دروغ‌گفته» شکست یابد و «سخنِ‌راست‌گفته» بر آن چیره گردد. «خرداد»[۲] و «اَمُرداد»[۳] بر گرسنگی و تشنگی چیره گردند. «خرداد» و «اَمُرداد» بر گرسنگی و تشنگیِ زشت، چیره گردند. «اهریمنِ ناتوانِ بدکُنش» بگریزد.[۴] (...[۵])

<< "کی‌کاووس" را آزاد نمود، سپس با لشگری به به پیکار با "افراسیاب" پرداخت و پس از پیروزی بر وی، او را از ایران‌زمین بیرون راند.

۱- در این‌جا یک واژه ناخواناست.

۲- اوستایی: «هَوروَتاتَه»؛ به معنای «رسایی، بالندگی و کمال». ایزدبانوی آریایی. در سنت زرتشتیان، در شمار امشاسپندان جای دارد. او ایزد نگهبانِ آب‌هاست.

۳- اوستایی: «آمَره‌تاتَه»؛ به معنای «جاودانگی و بی‌مرگی». ایزدبانوی آریایی. در سنت زرتشتیان، در شمار امشاسپندان جای دارد. او ایزد نگهبانِ گیاهان است. در مکتوبات زرتشتی، «آمَره‌تاتَه» و «هَوروَتاتَه» اغلب در کنار هم نام برده می‌شوند.

۴- بندهای کهن‌سالِ ۸۷ تا ۹۶، به خوبی کهن‌ترین باورهای ایرانیان دربارهٔ نبردهای آخرالزمان و رویدادهای مربوط به قیامت را گزارش کرده است. می‌توان این‌گونه پنداشت که بیشتر اعتقادات بعدی در میانِ ادیان ابراهیمی و غیرابراهیمی در بابِ جنگ‌های آخرالزمان (=آرماگدون) و آماده‌شدنِ زمین برای یک زندگیِ درازِ در آرامش و صلح و عدالت؛ و سپس برپایی قیامت، از این باورهای کهن‌سالِ آریایی، برگرفته شده باشد.

۵- در آخرِ این بند، چند دعای معروف زرتشتی آمده است که از افزوده‌های جدیدتر است.

www.takbook.com

تیر یشت

«تیر یشت» (تِشتر یشت)، هشتمین یشت از «اوستا» است. «تیر»[1] (تِشتر) در اساطیر قدیمِ ایرانی، ایزدِ باران و یکی از مهمترین ایزدان آریایی است.

بنابر نظر "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"؛ «تیر» همان ستارهٔ «شباهنگ» یا «شَعرای یمانی»، پُرنورترین ستارهٔ آسمان است و در صورت فلکی «سگ بزرگ» (کَلب اکبر) قرار دارد. امروزه نخستین طلوعِ بامدادیِ این ستاره در مردادماه اتفاق می‌افتد. اما در زمان سُرایش «تیر یشت»، نخستین طلوع بامدادی این ستاره در حدود اوایل تابستان بوده است که نام ماهِ «تیر» نیز از همین واقعه گرفته شده است. این ستاره مانند دیگر ستاره‌های آسمان، هر شب مقداری بالاتر می‌آمده است تا اینکه در میانه‌های بهار در افقِ غربی فرو می‌رفته و از دیده پنهان می‌شده است. به دلیل این‌که از لحاظ فصلی، بالا آمدن ستاره «تیر» با افزایش بارندگی و پایین رفتن آن با کاهش بارندگی توأم بوده است، بین این ستاره و بارندگی‌های فراوان ارتباطی احساس شده است که در سراسر این یشت، به این باور اشاره رفته است.

بنابر مندرجاتِ «تیر یشت»، «تیر» ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشتِ آن از آب است و نژاد او به ایزد «اَپامنَپات»[2] برمی‌گردد. از کهن‌ترین دوران در سرزمین‌های کم‌آبِ ایرانی، عنصر آب به عنوان عامل اصلیِ حیات مطرح بوده است، از همین‌روی، ایزد «تیر» به عنوان نگهبان و نگهدارِ باران، همواره به‌شدت مورد ستایش و نیایش ایرانیان قرار داشته است. به‌گونه‌ای که در «تیر یشت» می‌خوانیم: اگر «تیرِ رایومند و فره‌مند» نبود، دیوِ خشکسالی، جهان را به تباهی می‌کشاند.

«تیر یشت» دارای ۷ کرده و ۳۳ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «تیر یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «تِشْتَریَه»؛ پهلوی: «تیشتر»؛ فارسی: «تِشتَر/تیر»؛ ایزد باران. نام «ایزد-ستاره‌ای» که او را با «شعرای یمانی» یکی می‌دانند.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۷۲ از «آبان یشت».

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «تیر یشت»

کَردهٔ نخست

بند ۲- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که خانهٔ آرام و خوش بخشد. آن فروغِ سپیدافشانِ درخشانِ درمان‌بخشِ تیزپروازِ بلندِ ازدورتابان را می‌ستاییم که روشناییِ پاک افشاند. آبِ دریای فرّاخ را، «رودِ وَنگوهیِ[1] نام‌آور» را، «گِوشِ[2] مزداآفریده» را، «فرّهٔ توانای کیانی» را (...[3]) می‌ستاییم.

بند ۳- برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[4])

کَردهٔ دوم

بند ۴- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که تخمهٔ آب در اوست. آن توانای بزرگِ نیرومندِ تیزبینِ بلندپایهٔ زبردست را. آن بزرگواری را که از او نیک‌نامی آید و از نژاد و دودمانِ «اَپامنَپات» است. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[5])

کَردهٔ سوم

بند ۵- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم آن که چارپایانِ خُرد و بزرگ و مردمانی که پیش از این ستمکار بودند، و «کَئِتَها»[6] که از این پیش به بدکرداری دست

۱- فارسی: «بِهتر»، «نیکو»؛ در این‌جا، این صفت به‌طور خاص برای «رود دایتی» به کار رفته است. بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آبان یشت».

۲- کهن‌ترین شکل از نام «گاو». نامِ کلّیِ همهٔ چارپایانِ مفید از جمله گاو، گوسفند، بز و... که بعدها این نام، به عنوانِ ایزدبانوی نگهبانِ چارپایان نیز اطلاق گردید.

۳- در این‌جا عبارتی با این مضمون آمده است: «و فَروَهَرِ سپیتمان‌زرتشتِ اَشَوَن را...» که از افزوده‌های جدیدتر است.

۴- در انتهای این بند، متنِ نمازِ زرتشتیِ «یِنگهه هاتَم...» آمده است که از افزوده‌های بعدی است.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۶- گروهی از نابکاران که آگاهی بیشتری از آن‌ها در دسترس نیست.

www.takbook.com

یازیدند، همه او را چشم به راهند [و می‌گویند]: چه زمانی «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، برای ما سربرآورد؟ چه زمانی چشمه‌های آب، به نیرومندیِ اسبی، دگرباره روان شوند؟ برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر» [آن] ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۱])

کَردهٔ چهارم

بند ۶- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی «دریای فراخ‌کرت» بتازد، همچون آن تیرِ در هوا پرّان که "آرشِ تیرانداز"[۲] - همو که بهترین تیراندازِ ایرانی است- از کوهِ «اَیریوخْشوثَ»[۳] به سوی کوهِ «خوانْوَنتْ»[۴] بیانداخت...

بند ۷- آن‌گاه مزدااهورا بر آن دمید[۵] و ایزدانِ آب و گیاه و «مهرِ فرّاخ‌چراگاه» آن تیر را برای رسیدن به انجام، یاری کردند. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۱])

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- این بند، کهن‌ترین اشاره در متون ایرانی به اسطورهٔ «آرش کمانگیر» (اوستایی: اِرِخشَه خْشوِیْوی‌ایشو؛ پهلوی: آرخش شِپاک‌تیر؛ فارسی: آرش شیواتیر) است. "ابوریحان بیرونی"، "طبری"، "بلعمی" و دیگر مورخان، این داستان را با اندک جزئیاتی بدین‌گونه آورده‌اند: در روزگارِ پادشاهیِ "منوچهر پیشدادی"، "افراسیاب" به ایران لشگر براند و "منوچهر" را در «طبرستان» محاصره کرد. قرار بر این نهادند که یکی از ایرانیان، تیری به سوی مشرق پرتاب کند و هرکجا تیر بر زمین بنشست، آن‌جا مرز ایران و توران باشد. تورانیان خوشحال از این‌که تیر، نمی‌تواند بیش از مقدار معینی در هوا بماند، خود را برای گرفتنِ نیمی از خاک ایران آماده می‌کردند. "آرش کمانگیر" از بزرگ‌ترین تیراندازان لشگر "منوچهر"، خود را برای پرتاب تیر نامزد نمود. وی کمان بر دست بگرفت و با چنان نیرویی تیر را پرتاب کرد که از شدت ضربه، در دم پیکرش پاره‌پاره شد و جان داد. تیر در هوا پرّان بود و هرکجا که در مسیر فرود قرار می‌گرفت، «اهورامزدا» باد را فرمان می‌داد تا از سقوط آن جلوگیری کند. این تیر تا «رود جیحون» برفت و سرانجام بر تنهٔ درختِ گردویی برنشست و همان‌جا - چونان سابق- مرز دو کشور باقی ماند. بدین‌ترتیب هیچ بخشی از خاکِ ایران‌زمین جدا نگردید. «جشن تیرگان» یادگاری از آن رویداد فرخنده است.

۳- مکان دقیق این کوه، مشخص نیست. در منابع جدیدتر تیراندازی "آرش" را از «دماوند» دانسته‌اند که مطمئنا در متن اصلی یشت‌ها چنین نبوده و کوهِ «اَیریوخْشوثَ» بایستی یکی از کوه‌های ایران شرقی باشد.

۴- مکان دقیق این کوه، مشخص نیست. اما با توجه به منابع بعدی که مقصدِ تیرِ "آرش" را در حوالی «جیحون» ثبت کرده‌اند، شاید این کوه نیز یکی از قله‌های «ماوراءالنهر» باشد.

۵- عبارت «مزدااهورا بر آن دمید» بی‌گمان از افزوده‌های زرتشتیان در دوره‌های بعدی است.

www.takbook.com

کَردهٔ پنجم

بند ۸- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که بر پریان چیره شود. همو که پریان را -بدان‌هنگام که نزدیکِ «دریای نیرومندِ ژرفِ خوش‌دیدگاهِ فراخ‌کرت» که آبش زمینِ پهناوری را فراگرفته است، به پیکرِ ستارگانِ دنباله‌دار در میانِ زمین و آسمان پرت شوند- درهم شِکَنَد. به راستی او به پیکرِ اسبِ پاکی درآید و از آب، خیزاب‌ها برانگیزد. پس بادِ[1] چالاک وزیدن آغاز کند.

بند ۹- آن‌گاه «سَتَویس»[2]، این آب را به هفت کشور برساند. پس آن‌گاه «تِشتَرِ زیبا و آشتی‌بخش»، به‌سوی کشورها روی‌آورد تا آن‌ها را از سالی خوش، بهره‌مند کند. این‌چنین «سرزمین‌های ایرانی» از سالی خوش، برخوردار شوند. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[3])

کَردهٔ ششم

بند ۱۲- «تِشتَر» را می‌ستاییم. «تیشْتْریَئِینی»[4] را می‌ستاییم. آن [ستاره][5] را که از پیِ نخستین درآید، می‌ستاییم. «پروین»[6] را می‌ستاییم. «هفتورنگ»[7] را به شوندِ[8] پایداری

۱- «ایزد وایو»؛ بنگرید به «رام یشت».

۲- به نقل از "رضا مرادی‌غیاث‌آبادی": با بهره‌گیری از دانش ستاره‌شناسی و نجوم، ستاره «سَتَویس» به یقین همان ستاره «سهیل» است که در عرض‌های جغرافیایی پایین‌تر از حدود ۳۳ درجه و تنها در فصل زمستان و در ارتفاع کمی از افق جنوبی دیده می‌شود درحالی‌که بالاتر از آن ستاره «تِشتَر» جای گرفته است. به این ترتیب به دلیل شباهت خویشکاری «سَتَویس» یا «سهیل» با «تِشتَر»، این ستاره نیز در باورهای ایرانیان باستان آورندهٔ باران به شمار می‌آمده است. «سَتَویس» پس از «تشتر» پُرنورترین ستارهٔ آسمان است.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- "شادروان پورداوود" به نقل از برخی مستشرقین همچون "اشپیگل" و "گلدنر"، این واژه را «جمعی از ستارگان نزدیک به ستارهٔ تشتر که در افسانه‌های ایرانی، یار و یاور او هستند» معرفی کرده است. اما "بهار" به نقل از "هنینگ" آن را «ستارهٔ سگ کوچک» (کلب‌اصغر) می‌داند.

۵- اشاره‌ای به «سَتَویس» است.

۶- بنابر گزارش "دکتر جلیل دوستخواه": مجموعهٔ چهار ستاره از برجِ ثور و دو ستارهٔ دیگر.

۷- امروزه در اصطلاح ستاره‌شناسی: «هفت برادر» (عربی: بنات‌النعش‌اکبر).

۸- «به شوندِ...» = «به دلیلِ...»

www.takbook.com

در برابر جادوان و پریان، می‌ستاییم. «وَنَند»[۱] ستارهٔ مزداآفریده را به شوندِ نیرومندیِ او، پیروزیِ برازندهٔ او، نیروی پَدافندِ اهوره‌آفریدهٔ او، برتری او، چیرگیِ او بر نیاز و پیروزیِ او بر دشمنان، می‌ستاییم. «تِشتَرِ دُرُشت‌چشم» را می‌ستاییم.[۲]

بند ۱۳- (...[۳]) «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، در نخستین ده‌شب، کالبدِ استومند پذیرد و به پیکرِ مَردی پانزده‌ساله، درخشان، روشن‌چشم، بُرزمند، بسیار نیرومند، توانا و چابک در فروغ پرواز کند.

بند ۱۶- (...[۳]) «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، در دومین ده‌شب، کالبدِ استومند پذیرد و به پیکرِ گاوی زرّین‌شاخ، در فروغ پرواز کند.

بند ۱۸- (...[۳]) «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، در سومین ده‌شب، کالبدِ استومند پذیرد و به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرّین و لگامِ زرنشان، در فروغ پرواز کند.

بند ۲۰- (...[۳]) آن‌گاه «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرّین و لگامِ زرنشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۲۱- در برابر او، «اَپَوش[۴] دیو»، به پیکرِ اسبِ سیاهی به‌درآید؛ اسبی کَل با گوش‌های کَل، اسبی کَل با گردنِ کَل، اسبی کَل با دُمِ کَل، یک اسبِ گَرِ سهمناک.

بند ۲۲- (...[۵]) هر دو - «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند» و «اَپَوش دیو» - به‌هم درآویزند. سه‌شبانه‌روز با یکدیگر بجنگند و «اَپَوش دیو» بر «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند» چیره شود.

بند ۲۳- از آن‌پس او را یک «هاسَر»[۶] از «دریای فراخ‌کرت» دور براند.[۷]

۱- ستارهٔ «نسرواقع» (؟)

۲- در این بند، عبارت «مزداآفریده» با یقین، و «اهوره‌آفریده» با تردید، از اضافات جدیدتر هستند.

۳- در آغازِ این بند، عبارت «ای سپیتمان‌زرتشت» آمده است که از افزوده‌های جدیدترِ زرتشتیان به متنِ اصلی است.

۴- دیوِ خشکسالی. هماوردِ «تِشتَر». نمادی از تابستان‌های خشک و بی‌آبِ بیشترِ مناطقِ ایران.

۵- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۶- هزارگام (؟)

۷- در ادامهٔ این بند آمده است: «پس تِشتَر با شیون و [نوای] اندوهگین بگوید: وای بر من ای اهورامزدا! بدا به روزگار شما ای آب‌ها! ای گیاهان! تیره‌روزی بر تو ای دینِ مزداپرستی! اکنون مردمان در نماز - چنان‌که ایزدان دیگر را نام می‌برند و می‌ستایند- مرا نام نمی‌برند و نمی‌ستایند.» و در بند ۲۴ عنوان می‌کند که اگر مردمان او را «همچون دیگرایزدان» نیایش‌کنند، نیرویش برای پیروزی بر دیوخشکسالی، دوچندان خواهد >>

www.takbook.com

بند ۲۶- (...[۱]) آن‌گاه «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرّین و لگامِ زرنشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۲۷- دربرابر او، «اَپَوش دیو»، به پیکرِ اسبِ سیاهی به‌درآید؛ اسبی کَل با گوش‌های کَل، اسبی کَل با گردنِ کَل، اسبی کَل با دُمِ کَل، یک اسبِ گَرِ سهمناک.

بند ۲۸- (...[۱]) هر دو - «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند» و «اَپَوش دیو» - به‌هم درآویزند. تا هنگامِ نیمروز که «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند» بر «اَپَوش دیو» چیره شود.

بند ۲۹- از آن‌پس او را یک «هاسَر» از «دریای فراخ‌کرت» دور براند.[۲]

بند ۳۰- (...[۱]) آن‌گاه «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، به پیکرِ اسبِ سپیدِ زیبایی با گوش‌های زرّین و لگامِ زرنشان، به «دریای فراخ‌کرت» فرود آید.

بند ۳۱- خیزاب‌های دریا[۳] را برانگیزد. دریا را به جوش و خروش بیاندازد. در همهٔ کرانه‌های «دریای فراخ‌کرت» جوش و خروش پدیدار شود و میانهٔ دریا برآید.

بند ۳۲- (...[۱]) آن‌گاه دگرباره «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، از «دریای فراخ‌کرت» فراز آید. «سَتَویسِ رایومَندِ فرّه‌مند» از «دریای فراخ‌کرت» فراز آید. آن‌گاه مِه از آن‌سوی «هیندَوَه»[۴] -از کوهی که در میانهٔ «دریای فراخ‌کرت» جای دارد- برخیزد.

بند ۳۳- پس آن‌گاه مِهِ پاکِ پدیدآورندهٔ ابر، به جنبش درآید. بادِ نیمروزی، وزیدن آغاز کند تا مِه را به سوی راهی که «هومِ شادی‌بخش» از آن می‌گذرد، براند. پس «بادِ چالاکِ مزداآفریده»، باران و ابر و تگرگ را به کشتزارها و خانمان‌های هفت کشور، برساند.

<< شد. پس در بند ۲۵ اهورامزدا خود برای یاری‌رساندن به‌او واردعمل‌شده و «تِشتَر» را می‌ستاید. تمام‌مواردفوق، یا از الحاقیات‌جدیدتر است و یا دست‌کاری درمتن‌اصلی به‌اندازه‌ای است که تمیز متن‌کهن از اضافات‌جدیدتر را غیرممکن ساخته.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۲- در ادامهٔ این بند آمده است: «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند، خروشِ شادکامی برآورَد [و گوید]: خوشا به روزگار من ای اهورامزدا! خوشا به روزگار شما ای آب‌ها! ای گیاهان! خوشا به روزگار تو ای دینِ مزداپرستی! خوشا به روزگار شما ای همهٔ کشورها! زین‌پس آب در جوی‌های شما با بذرهای درشت‌دانه به سوی کشتزارها و با بذرهای ریزدانه به‌سوی چراگاه‌ها و به سوی همهٔ جهان، روان گردد.» تمام موارد فوق، یا از الحاقیات جدیدتر است و یا دست‌کاری درمتن‌اصلی به‌اندازه‌ای است که تمیز متن‌کهن از اضافات‌جدیدتر را غیرممکن ساخته.

۳- موج‌های دریا

۴- "دکتر جلیل دوستخواه" این واژه را «هند» ترجمه کرده است که جای بسی تردید است.

www.takbook.com

بند ۳۴- (...[۱]) «آپامنَپات» به همراه «بادِ چالاکِ مزداآفریده» و «فرّهٔ در آبْ آرام‌گزیده» و فَروَهَرهای اَشَوَنان[۲]، هر کجا از جهانِ استومند را، بهرهٔ ویژه‌ای از آب ببخشند. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۳])

کَردهٔ هفتم

بند ۳۵- «تِشتَر» ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم. که (...[۴]) از سپیده‌دَمِ درخشان به راهی دور از باد، بدان‌جایِ پرآبی که «بَغان»[۵] فرمان داده‌اند، روان گردد. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۳])

کَردهٔ هشتم

بند ۳۶- «تِشتَر» ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که در هنگامِ به‌سر رسیدنِ سال، مَردم، فرمانروایانِ خِرَدمند، جانورانِ آزادِ کوهساران و درّندگانِ بیابان‌نورد، همه برخاستنش را چشم در راهند. آن‌که با سرزدنِ خویش، کشور را سالی خوش و یا سالی بد آورَد. آیا سرزمین‌های ایرانی از سالی خوش برخوردار خواهند گردید؟[۶] برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۳])

کَردهٔ نهم

بند ۳۷- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که شتابان به سوی «دریای

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۳.

۲- بنگرید به پیش‌گفتار «خوَرنه یشت».

۳- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۴- در این جا عبارت «به خواست خدایان و امشاسپندان» آمده است که از اضافات جدیدتر زرتشتیان، در ادوار بعدی است.

۵- خدایان

۶- این بندِ پرابهام، ما را با فرضیه‌ای دشوار مواجه می‌سازد که آیا هزاران‌سال پیش (پیش از ورود آریایی‌ها به ایران‌غربی) و در زمانِ سُرایشِ این یشت، آغازِ سالِ نو، با شروعِ فصلِ تابستان و در تیرماه بوده است؟ فعلا پاسخ روشنی بدان نمی‌توان داد.

www.takbook.com

فراخ‌کرت» بتازد، همچون آن تیرِ در هوا پرّان که "آرشِ تیرانداز" -همو که بهترین تیراندازِ ایرانی است- از کوهِ «اَیریوخْشوثَ» به سوی کوهِ «خوانْوَنتْ» بیانداخت...[۱]

بند ۳۸- آن‌گاه مزدااهورا بر آن دمید[۲] و «مهرِ فرّاخ‌چراگاه» آن تیر را برای رسیدن به انجام، یاری کردند. «اَشیِ[۳] نیک و بزرگ» و «پارِند[۲] سَبُک‌گردونه» با هم از پیِ آن روان شدند تا هنگامی که آن تیرِ پَرّان به کوهِ «خوانْوَنتْ» فرود آمد و در «خوانْوَنتْ» به زمین برنشست. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۴])

کَردهٔ یازدهم

بند ۴۱- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که آب‌های ایستاده و روان و چشمه و جوی‌بار و برف و باران، همه او را آرزومند و چشم به راهند [و او را می‌خوانند]:

بند ۴۲- کِی «تِشتَرِ رایومَندِ فرّه‌مند»، برای ما سربرآورد؟ کِی [آن] چشمه‌های آب -به نیرومندی اسبی- دگرباره روان شوند؟ کِی [آن] چشمه‌ها به سوی کشتزارهای زیبا و خانمان‌ها و دشت‌ها روان شوند و ریشه‌های گیاهان را از نَمِ خویش، بهره‌مند سازند؟ برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۴])

کَردهٔ دوازدهم

بند ۴۳- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم که با آبِ جهندهٔ خویش، بیم و هراس را از دلِ همهٔ آفریدگان فروشوید. که اگر آن تواناترین را چنین بستایند و خشنودش سازند، [همه را] درمان بخشد. برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[۴])

۱- بنگرید به پاورقی بند ۶.
۲- عبارت «مزدااهورا بر آن دمید» از افزوده‌های دوره‌های بعدی است.
۳- بنگرید به پاورقی بند ۶۶ از «مهریشت».
۴- بنگرید به پاورقی بند ۳.

www.takbook.com

کَردهٔ پانزدهم

بند ۴۸- «تِشتَر»، ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند را می‌ستاییم. آن‌که همهٔ آفریدگانِ سپندمینو، آرزومندِ دیدارِ اویند: آن‌ها که در زیرِ زمین به‌سر می‌برند؛ آن‌ها که در روی زمین به‌سر می‌برند؛ آن‌ها که در آب‌ها و آن‌ها که در خشکی می‌زیَند؛ آن‌ها که پرنده و آن‌ها که خزنده‌اند؛ آن‌ها که کُنامی آزاد دارند و آن‌ها که در جهانِ زَبَرین‌اند و از آفرینشِ بی‌آغاز و انجامِ «اشه» به شمار می‌آیند.[1] برای فرّ و فروغش، من او را با نماز[ی به بانگِ] بلند و با زَور می‌ستایم. آن ستارهٔ «تِشتَر» را؛ «تِشتَر ستارهٔ رایومَندِ فرّه‌مند» را با «هومِ آمیخته به شیر»، بَرسَم، با زبانِ خِرَد و «مانثره»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زَور و با سخن رسا می‌ستاییم. (...[2])

۱- ظاهرا پاره‌ای از عبارات این بند، دچارِ برخی دستکاری‌های جزئیِ بعدی است.
۲- بنگرید به پاورقی بند ۳.

www.takbook.com

www.takbook.com

بهرام یشت

«بهرام یشت»، چهاردهمین یشت از «اوستا» است که ویژهٔ ستایش و نیایش ایزد کهنِ ایرانی، «بهرام»[1] سروده شده است. این یشت از مهم‌ترین متونِ رزمیِ آریایی‌هاست.

«بهرام» ایزدِ جنگ و پیروزی و یکی از مهم‌ترین ایزدانِ آریایی‌های‌باستان است که هم در «یشت‌های کهنِ اوستا» و هم در «وداهای[2] کهنِ هندیان» از او یاد شده است. در «وداها»، «بهرام» صفتی برای «ایندرا»[3] است اما در متون ایرانی، او خدایی مستقل و ایزدی والاتبار است و روز بیستم هر ماه در تقویم قدیم ایرانی نیز به نام این ایزدِ بزرگ و فره‌مند، «بهرام روز» نامیده می‌شد. همچنین از روزگارانِ دور، نیاکانِ ما «سیارهٔ مریخ» را به دلیل سرخ‌رنگ بودن، «بهرام» می‌نامیدند. چرا که رنگِ سرخ، رنگ خشم و جنگ و نبرد و پیروزی است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های «بهرام» یکی آن است که دارایی بینایی شگفت‌انگیزی است. دیگر ویژگیِ وی، نیرومندی بی‌نهایتِ اوست. به‌گونه‌ای که بارها در «اوستا» می‌خوانیم که «بهرام» یورش همهٔ دیوان، جادوان، پریان، «کَوی‌ها» و «کرپن‌ها» را در هم می‌شکند و جهان را آشتی می‌بخشد.

«بهرام یشت» دارای ۲۲ کرده و ۶۴ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «بهرام یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «وِرِثْرَغنَ»؛ پهلوی: «وَرَهران» و «وَرَهرام»؛ فارسی: «بهرام» و همچنین در ارمنی: «واهاگَن» و «ورام» و در سغدی: «وشن».

۲- کتاب‌های چهارگانهٔ هندوان با قدمتی حدود شش‌هزار سال. کهن‌ترین بخش از «وداها»، «کتاب ریگ‌ودا» (به‌معنای: سرودهای ستایش خدایان) می‌باشد که گنجینه‌ای از اساطیر کهن ایرانی/هندی (آریایی) و دربردارندهٔ بسیاری از باورهای باستانیِ آریایی می‌باشد.

۳- خدای آب و جنگ در «ریگ‌ودا»: «ایندرا» در میانِ آریایی‌های کوچنده به هند، خدایی مقدس و ورجاوند بود. تقدس او به‌اندازه‌ای است که یک فصلِ کامل از «ریگ‌ودا» در ستایش او سروده شده است. اما وارونِ این اعتقاد، در میان آریایی‌های ایران، او در شمارِ دیوان و نزدیکان «اهریمن» شناخته می‌گردید. برای آگاهی بیشتر نسبت به وارونگی اعتقاد به برخی از خدایان و ایزدان در میان ایرانیان و هندیان، بنگرید به پاورقی بند ۴۵ از «فروردین یشت».

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «بهرام یشت»

کَردهٔ نخست

بند ۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده»[۱] را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۲]

بند ۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» نخستین‌بار، به کالبدِ بادِ شتابانِ زیبای مزداآفریده‌ای (...[۳]) وزید، و «فرّهٔ مزداآفریده»، «فرّهٔ نیکِ مزداآفریده» و درمان و نیرو آورد.

بند ۳- آن‌گاه «بهرامِ اهوره‌آفریدهٔ نیرومند» گفت: من نیرومندترین، پیروزترین، فرّه‌مندترین، نیکوترین، سودمندترین و درمان‌بخش‌ترینم.

کَردهٔ دوم

بند ۶- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۲]

بند ۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» دومین‌بار، به صورت یک «وَرزای زیبای زرّین‌شاخ» (...[۳]) آمد. بر فرازِ شاخ‌های او، «اَمَهٔ[۴] نیک‌آفریدهٔ بُرزمند»، هویدا بود. (...[۵])

۱- عبارت‌های «اهوره‌آفریده» و «مزداآفریده» بارها در این یشت مورد استفاده قرار گرفته و این‌طور می‌نماید که از افزوده‌های زرتشتیانِ دوره‌های بعدی باشد. اما "پروفسور کریستن‌سن" پس از بررسیِ وزنِ متنِ اصلی، اثبات کردند که این عبارات در این یشت، بسیار کهن بوده و مربوط به دورانِ پیش از "زرتشت" می‌باشد. چرا که با حذف هر یک از این عبارات، وزنِ متنِ اصلی مخدوش شده و از حالتِ سروده، خارج می‌شود. در این‌جا لازم به توضیح است که واژهٔ «اهورامزدا» پیش از عصر زرتشت نیز در میانِ ایرانیان وجود داشته است و صرفا یک واژهٔ تمام‌زرتشتی نیست. بنگرید به پاورقی بند ۴۵ از «فروردین یشت».

۲- در نخستین جای‌خالی که با نقطه‌چین نشان داده‌ایم آمده است: «زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید که ای اهوره‌مزدا، ای سپندترین مینو، ای دادارِ جهانِ استومند، ای اَشَوَن» و در جای‌خالی دوم آمده: «آن‌گاه اهوره‌مزدا گفت که ای سپیتمان‌زرتشت» که تمامِ این عبارات توسطِ موبدانِ زرتشتی، در ادوار بعدی ساخته و پرداخته و به متن اصلی الحاق گشته است.

۳- در این‌جا عبارت «به‌سوی او» آمده است. در نگاهِ نخست، باتوجه به الحاقیاتِ بند ۱ و پرسش و پاسخی‌که‌میان «اهورامزدا» و "زرتشت"، پیرامونِ «بهرام» ساخته شده است، این‌طور به نظر می‌آید که منظور از «او» همان "زرتشت" باشد. اما در متنِ اصلیِ اوستایی، واژهٔ «او» (به زبانِ اوستایی: «اَهمائی»)، یک واژهٔ اضافی در متن است که وزنِ سروده را به‌هم ریخته و با حذفِ آن، نظمِ این بند دگرباره استوار می‌گردد.

۴- ایزدِ «دلیری»

۵- در ادامهٔ این‌بند، تکرارِ بند ۵ (که آن نیز بازنویسی بند ۳ تیر یشت می‌باشد) آمده است که الحاقی است.

www.takbook.com

کَردهٔ سوم

بند ۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است. [۱]

بند ۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» سومین‌بار، به کالبَدِ اسبِ سپیدِ زیبای زردگوش و زرّین‌لگامی (...[۲]) آمد. بر پیشانیِ او، «اَمَهٔ نیک‌آفریدهٔ بُرزمند»، هویدا بود. (...[۳])

کَردهٔ چهارم

بند ۱۰- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است. [۱]

بند ۱۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده» چهارمین‌بار، به کالبَدِ شترِ سرمستِ گازگیرِ جست‌وخیزکنندهٔ تیزتکِ رهسپاری -که پشمش جامهٔ مردمان را به‌کار آید- (...[۲]) آمد...

بند ۱۲- ...[شتری] که در میانِ نرانِ جُفت‌گیر [در هنگامِ آمیزش با ماده‌شتران] دارای گرایشِ فراوانی به ماده‌شتران است. [شتری] که شانه‌هایش پرزور و کوهان‌هایش نیرومند است و چشمان و سَری باهوش دارد. [شتری] باشکوه و بلندبالا و نیرومند...

بند ۱۳- ... [شتری] روشن‌رنگ که چشمانِ تیزبینش در شبِ‌تیره، از دور می‌درخشد. که از دهانش کفِ‌سپید فروپاشَد. که بر زانوان و پاهای خوبِ خویش ایستاده است و همچون شهریارِ یگانهٔ فرمانروایی، گرداگرد خویش را می‌نگرد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۳])

کَردهٔ پنجم

بند ۱۴- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۱]

بند ۱۵- «بهرامِ اهوره‌آفریده» پنجمین‌بار، به کالبَدِ گرازِ نرینهٔ تیزچنگال و تیزدندان و تکاوری. (...[۲]) آمد. [گرازی] که به یک زخم بکشد. [گرازی] خشمگین که بدو نزدیک نتوان گردید. [گرازی] دلیر با چهره‌ای خال‌خال که آمادهٔ جنگ است و از هر سویی بتازد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۳])

۱- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.
۲- بنگرید به پاورقی بند ۲.
۳- بنگرید به پاورقی بند ۷.

www.takbook.com

کَردهٔ ششم

بند ۱۶- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۱]

بند ۱۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» ششمین‌بار، به کالبَدِ مَردِ پانزده‌سالهٔ[۲] تابناکِ روشن‌چشمِ زیبارویی؛ با پاشنه‌هایی کوچک، (...[۳]) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۴])

کَردهٔ هفتم

بند ۱۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۱]

بند ۱۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» هفتمین‌بار، به کالبَدِ «وارِغَن»، که شکارِ خود را با چنگال‌های تیزش بگیرد و با منقارِ تیزش پاره کند، (...[۳]) آمد. «وارِغْنَه» که در میانِ پرندگان، تندترین، و در میانِ بلندپروازان، سبک‌پروازترین است...

بند ۲۰- ...در میانِ جانداران، تنها اوست که خود را از تیرِ پَرّان - اگرچه آن تیر، خوب پرتاب شده و در پرواز باشد- می‌تواند برهاند. (...[۳]) اوست که سپیده‌دمان، شهپرْ آراسته و به پرواز درآید و از بامدادان تا شامگاهان به جستجوی خوراک برآید...

بند ۲۱- ...اوست که در تنگه‌های کوهساران، [شهپر] بپساود؛ که بر ستیغِ کوه‌ها [شهپر] بپساود؛ که در ژرفای درّه‌ها و بسترِ رودها، [شهپر] بپساود؛ که بر شاخسارانِ درختان [شهپر] بپساود و به بانگِ مرغان، گوش فرادهد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۴])

کَردهٔ هشتم

بند ۲۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۱]

۱- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۲- در باور ایرانیان باستان، ۱۵سالگی سنِّ گذر از کودکی و رسیدن به بلوغ است. این اعتقاد، در میان زرتشتیان، کودک زرتشتی پس از رسیدن به ۱۵سالگی، «کُشتی» (پهلوی: کُستیک) بر میان بسته و انجامِ اعمالِ دینی، بر او واجب می‌گردد. «کُشتی» بند سفید و باریک و بلندی بود که از ۷۲ نخ پشم سفید گوسفند بافته شده و هر فرد زرتشتی پس از پانزده‌سالگی، آن را بر کمر می‌بست.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۷.

www.takbook.com

بند ۲۳- «بهرامِ اهوره‌آفریده» هشتمین‌بار، به کالبَدِ قوچِ دشتیِ زیبایی، با شاخ‌های پیچاپیچ (...[۲]) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۱])

کَردهٔ نـهـم

بند ۲۴- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۲]

بند ۲۵- «بهرامِ اهوره‌آفریده» نهمین‌بار، به کالبَدِ بُز گُشنِ[۳] دشتیِ زیبایی، با شاخ‌های سرتیز (...[۴]) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۱])

کَردهٔ دهـم

بند ۲۶- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...) کدام‌یک از ایزدانِ مینُوی زیناوندترند؟ (...) آن ایزدِ مینُوی، «بهرامِ اهوره‌آفریده» است.[۲]

بند ۲۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» دهمین‌بار، به کالبَدِ مَردِ رایومَندِ زیبای مزداآفریده‌ای که دشنه‌ای زرکوب - آراسته به زیورهای گوناگون- در برداشت (...[۴]) آمد. [بهرامِ اهوره‌آفریده] این‌چنین پدیدار گردید. (...[۱])[۵]

کَردهٔ یازدهم

بند ۲۸- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید [مردان را]؛ که مرگ آورد [بدخواهان را]؛ که نو کرد [جهان را]؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید [مردان را]. (...[۶])

۱- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۲- بنگرید به پاورقی‌های بند ۱.

۳- بُزِ نَر

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲.

۵- بنابراین «بهرام» ۱۰ بار خود را نمایان می‌کند: بار نخست در پیکر باد، بار دوم در پیکر گاوی زرّین‌شاخ، بار سوم در پیکر اسبی سپیدگوش، بار چهارم در پیکر شتری سرمست، بار پنجم در پیکر گرازی تیزدندان، بار ششم در پیکر جوانی پانزده‌ساله، بار هفتم در پیکر مرغِ وارغن، بار هشتم در پیکر قوچی با شاخ‌های پیچاپیچ، بار نهم در پیکر بزی تیزشاخ و بار دهم در پیکر مردی نیرومند.

۶- در ادامهٔ این بند آمده است: «زرتشتِ اَشَوَن، پیروزی در اندیشه را و پیروزی در گفتار را و پیروزی در کردار را و پیروزی در پرسش‌وپاسخ را، بدو نماز برد.» که تمام این عبارات از اضافه‌های زرتشتیان به متنِ اصلی «بهرام یشت» در ادوار بعدی است.

www.takbook.com

بند ۲۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» او[۱] را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداریِ تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که «ماهیِ کَرَ»[۲] در آب داراست که خیزابی همچندِ مویی را در رود «اَرَنگِ دورکرانه»، در ژرفای هزاربالای‌آدمی، می‌تواند ببیند. (...[۳])

کَردهٔ دوازدهم

بند ۳۰- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید [مردان را]؛ که مرگ آورد [بدخواهان را]؛ که نو کرد [جهان را]؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید [مردان را]. (...[۴])

بند ۳۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده» او[۱] را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداریِ تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که اسب داراست که در شبِ‌تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر، موی یال و دُمِ اسبی که بر زمین افتاده است را می‌تواند بشناسد. (...[۳])

کَردهٔ سیزدهم

بند ۳۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که دلیری بخشید [مردان را]؛ که مرگ آورد [بدخواهان را]؛ که نو کرد [جهان را]؛ که آشتی بخشید و به کامیابی رسانید [مردان را]. (...[۴])

بند ۳۳- «بهرامِ اهوره‌آفریده» او[۱] را تخمهٔ بارور، نیروی بازوان، تندرستی و پایداریِ تن و آن‌چنان نیروی بینایی بخشید که کَرکَسِ زرّین‌طوق داراست که پاره‌گوشتی به اندازهٔ مُشتی را، از بلندایی به دوریِ نُه کشور می‌تواند بشناسد؛ اگر چه در بزرگی، چون تابشِ سَرِ سوزنی درخشان، بنماید. (...[۳])

کَردهٔ چهاردهم

بند ۳۴- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...[۵]) اگر که [کسی] از جادوی مردمانِ بسیاربدکار آزرده شد، چاره چیست؟

۱- منظور از ضمیرِ «او»؛ با توجه به اضافات بند ۲۸، اینطور می‌نمایاند که "زرتشت" باشد. اما می‌توان حدس زد که در متنِ اصلی، احتمالا این ضمیر اشاره به یکی از ایزدان، یا پهلوانان و یا اَشَوَنان داشته است.

۲- برپایهٔ اطلاعات موجود در متون بازمانده از دورانِ قدیم، یک ماهی شگفت‌انگیز است که در «دریای فراخ‌کرت» سکونت داشته و دارای قوهٔ بینایی بالایی می‌باشد. "مرادی‌غیاث‌آبادی" معتقد است که «ماهیِ کَرَ»، با نوعی سگ‌ماهیِ بلندقامت که در گذشته در «دریای مازندران» زندگی می‌کرده است، تطابق دارد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۲۸.

۵- در این‌جا عباراتی آمده است که از افزوده‌های جدیدتر است.

www.takbook.com

بند ۳۵- (...[۱]) [چاره آن باشد که] پَری از شهپرِ بزرگ، «مرغِ وارِغَن» باید یافت و آن را بر تن مالید تا [جادوی] دشمن، نابود گردد...

بند ۳۶- ...کسی که استخوانی یا پَری از این مرغِ دلیر را با خود داشته باشد، هیچ مَردِ نیرومندی نمی‌تواند او را از پای به‌درآورد. آن پرِ «مرغَکانِ مرغ»[۲] بدان‌کس پناه دهد و بزرگواری و فرّه بسیار، بخشد...

بند ۳۷- ...پس فرمانروا و سردارِ کشور، آن «مَردِ جادو» را بکشد. [اما] نه صدتن را. او آنان را به‌یک‌باره نکشد. او تنها یک‌تن را بکشد و بگذرد.

بند ۳۸- آن‌کس که این «پَر» با اوست، همگان از وی در هراسند. (...[۳])

بند ۳۹- ...آن پیروزی که [همهٔ] فرمانروایان آرزومندِ آنند. شاهزادگان آرزومندِ آنند. نام‌آوران آرزومندِ آنند. "کی‌کاووس" آرزومندِ آن بود. آن پیروزی که [نیروی] اسبی را دربردارد. [نیروی] شترِ سرمَستی را دربردارد. [نیروی] آبی ناوتاک را دربردارد...

بند ۴۰- ...آن پیروزی که "فریدونِ دلیر" داشت. کسی که «آژی‌دهاک» را فروکوفت؛ [آن آژی‌دهاکِ] سه‌پوزهٔ سه‌کلّهٔ شش‌چشم را؛ آن دارندهٔ هزارگونه چالاکی را؛ آن دیوِ بسیارزورمندِ «دُروج» را؛ آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان را؛ آن زورمندترین «دُروج» را که «اهریمن» برای تباه‌کردنِ جهانِ «اَشه»، به پتیارگی در جهانِ استومَند آفرید. (...[۴])

کَردهٔ پانزدهم

بند ۴۱- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. بشود که پیروزی و فرّهٔ [بهرام]، این خانه و گلّهٔ گاوان را فراگیرد؛ همان‌گونه که «سیمرغ»[۵] و ابرِ بارور، جهان را فرا می‌گیرند. (...[۱])

۱- در آغازِ این بند آمده است: «آن‌گاه اهورامزدا به زرتشت پاسخ داد» که این جمله از افزوده‌های بعدی است. این سبک از گفت‌وگوی میان «اهورامزدا» و "زرتشت"، بارها به آغاز بندهای یشت‌های گونه‌گون، اضافه شده است.

۲- در پارسیِ‌باستان، هرگاه یک نام دوبار پشتِ‌هم تکرار شود، نشان‌دهندهٔ بزرگیِ صاحبِ‌نام بود. نظیر «موبدانِ موبد» که به رییس موبدان اطلاق می‌شد؛ یا «شاهانِ شاه» که بعدها ترکیب «شاهنشاه» از آن ساخته شد. در این‌جا نیز عبارت «مرغکانِ‌مرغ» برای اشاره به جایگاه والای «مرغ وارِغَن» به کار رفته است.

۳- در ادامهٔ این بند آمده است: «بدان‌سان که همگان از من (اهورامزدا) در هراسند. همهٔ دشمنان از نیروی من در هراسند.» که تمام این جمله از افزوده‌های ادوار بعدی است.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۵- مرغی مقدس و اساطیری که بر فرازِ درختِ «ویسپوبیش» (که در بردارندهٔ تخمهٔ همه‌گیاهان است) در میانِ دریای «فراخ‌کرت» آشیانه دارد. در اساطیرِ جدیدترِ ایرانی، «سیمرغ» نقش بسیار پررنگی دارد. او >>

www.takbook.com

کَردهٔ شانزدهم

بند ۴۲- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. (...[1]) «بهرامِ اهوره‌آفریده» را در کجا باید نام‌بُرد و به یاری خواند؟ در کجا باید او را ستود و نیایش نمود؟

بند ۴۳- (...[2]) بدان‌هنگام که دو لشگر، دربرابر یکدیگر بایستند و آرایشِ‌رزم گیرند؛ اما پیشروان به پیروزیِ در سرانجامِ نبرد نرسند و شکست‌خوردگان [نیز] به شکستی سخت، دچار نشوند...

بند ۴۴- ...چهار پَر [از وارِغَن] را بر سَرِ راهِ هر دو لشگر، بیافشانید. هر یک از دو سپاه که نخستین‌بار، «اَمَهٔ نیک‌آفریده و بُرزمَند» را، و «بهرامِ اهوره‌آفریده» را، به نیاز، پیشکشـ[ـی] آورد، پیروزی از آنِ او شود.

بند ۴۵- «اَمَهٔ» و «بهرامِ اهوره‌آفریده» -هر دو پشتیبان، هر دو نگاهبان، هر دو پاسدار- را درود و آفرین می‌فرستم. هر دو بدین‌جای و بدان‌جای به پرواز درآیند و به بالا پرواز کنند.

کَردهٔ هفدهم

بند ۴۷- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم که همگام با «مهر» و «رَشْن»، به میانِ رده‌های آرایشِ‌رزم‌گرفتهٔ دشمنان برود و بپرسد: کدامین کس، «مهردُروج» است؟ کدامین کس، از «رَشْن» روی برتابد؟ کدامین کس را بیماری و مرگ بخشم؟

<< پرنده‌ای بزرگ و دانا و خردمند است که رازهای نهان را می‌داند. هموست‌که "زال" (پدر رستم) را پرورش داده و در هنگام گرفتاری‌ها به یاری او می‌شتابد. در جریان تولد "رستم" با تدبیر «سیمرغ»، "رودابه" مادر "رستم" از مرگ نجات می‌یابد و بعدها نیز "رستم" را در نبرد با "اسفندیار" یاری می‌بخشد. همچنین در «هفت‌خوانِ اسفندیار» نیز به سیمرغی دیگر برمی‌خوریم که پرنده‌ای اهریمنی است و به دست "اسفندیار" کشته می‌شود. مفهوم «سیمرغ» پس از اسلام نیز در میان اندیشهٔ ایرانیان جایگاه والای خود را حفظ کرد. "شیخ عطّار نیشابوری" در «*منطق الطیر*» روایاتی - با رویکرد عرفانی- از «سیمرغ» را بازگو کرده است که از اتحاد سی پرنده، «سیمرغ» متولد می‌گردد. در دیگر آثار دانشمندان ایرانی دوره اسلامی نظیر "ابن‌سینا"، "شهاب‌الدین سهروردی" و "احمد غزالی" نیز اشاراتی به «سیمرغ» رفته است. واژهٔ «سیمرغ» در «اوستا» به صورت «مرغو وسئن» آمده است که جزء نخستین آن همان واژهٔ «مرغ» بوده که امروز نیز کاربرد دارد و جزء دوم آن -با اندکی دگرگونی- در پهلوی به صورت «سین» و در فارسی‌دری «سی» خوانده شده‌است که به معنای «شاهین» است. ظاهرا در دوران اسلامی و پس از ذکرِ روایتِ "عطار" از «سیمرغ»، این نام به صورت «۳۰+مرغ» بازتاب پیدا کرده است.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳۴.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۳۵.

www.takbook.com

بند ۵۴- پس آن‌گاه او[۱]، بانگ برآورد:[۲] ای مردم! آیا در این هنگامه که دیوانِ «وَیامْبوَر»[۳] و مردمانِ دیوپرست، خون می‌ریزند و [سیلِ خون] روان می‌کنند، «بهرامِ اهوره‌آفریده» و «گوشْوروَن»[۴] شایستهٔ ستایش و نیایش نیست؟

بند ۵۵- در این هنگامه که دیوانِ «وَیامْبوَر» و مردمانِ دیوپرست، «گیاهِ هَپِرسی»[۵] و «چوبِ نَمِذْکَه»[۵] را در آتش می‌افکنند.

بند ۵۶- در این هنگامه که دیوانِ «وَیامْبوَر» و مردمانِ دیوپرست، پُشتِ [گاو] را خَم می‌کنند و کمر[ش] را درهَم‌می‌شکنند و اندام‌ها[یش] را دراز می‌کنند؛ بدان‌گونه که گویی [او را] می‌کشند، اما نمی‌کشند (...[۶]). در این هنگامه که دیوانِ «وَیامْبوَر» و مردمانِ دیوپرست، گوش‌ها[ی گاو] را می‌پیچانند و چشم‌هایش را بیرون می‌کشند. (...[۷])

کَردهٔ هجدهم

بند ۵۷[۸]- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. «هَومِ دوردارندهٔ مرگ» را در آغوش می‌گیرم. «هَومِ پیروز» را در آغوش می‌گیرم. نگاهبانِ خوب را در آغوش می‌گیرم. نگاهدارِ تن را در آغوش می‌گیرم. کسی که [شاخه‌ای از] «هَوم» را با خود نگاه‌دارد، در جنگ از بندِ [دشمن]، رها خواهد گردید.

۱-اهورامزدا؟

۲- ظاهرا جملهٔ اخیر، از اضافاتِ بعدی است.

۳- این نام تنها در همین کَردهٔ آمده است و اثری از آن در بخش‌های دیگر اوستا یا متون بازمانده از دورهٔ ساسانیان باقی نمانده. به‌نظر می‌رسد؛ این اسطورهٔ بسیارکهن، بایستی حتی در دورانِ اشکانیان و ساسانیان نیز یک نامِ فراموش‌شده و مُرده باشد.

۴- «گوشْوروَن» به معنای «روانِ گاو» و مقصود از آن، روانِ همهٔ چارپایان است. "دکتر جلیل دوستخواه" معتقد است که «گوشْوروَن» در «گاهان»، یکی از فروزه‌های آفرینش اهورامزدا بوده و در اوستای جدید، ایزدبانوی نگاهبانِ چارپایان تفسیر شده است. بنابر عقیدهٔ "پروفسور کریستن‌سن"، این واژه در این بند، بعدها برای توجیهِ بندِ تازه‌نوشتهٔ ۶۱، واردِ متن اصلی گردیده است.

۵- «چوبِ نَمِذْکَه» و «گیاهِ هَپِرسی»، گونه‌هایی از هیزم بودند که آریایی‌های دیوپرست (آریایی‌های کوچنده به هند) آن را درآتش می‌انداختند. "دکتر ابراهیم پورداوود" عقیده داشت، با علم به آن‌که در باور ایرانیانِ آریایی، از هیزمِ تر و نامرغوب -به سبب تقدس آتش- هرگز برای برافروختنِ آتش استفاده نمی‌گردید و آتشکده‌ها همواره از بهترین چوب‌ها و بهترین هیزم‌ها برای برافروختنِ آتشِ‌مقدس بهره می‌بردند؛ بنابراین، «چوبِ نَمِذْکَه» و «گیاهِ هَپِرسی» بایستی هیزمی بوده باشند که خوب نمی‌سوخته و یا بدبو بوده است.

۶- در این‌جا در متن اصلی، چند واژه تباه گردیده و ناخواناست.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۸- ظاهرا باید در یشت‌های قدیم، بندهای ۵۷ تا ۶۰ بی‌درنگ پس از بند ۴۵ یا ۴۷ آمده باشد که به دلیل دست‌کاری‌های بعدی، این نظم دچار پریشانی گردیده است.

www.takbook.com

بند ۵۸- تا من این سپاه را شکست دهم. تا من این سپاه را یکسره شکست دهم. تا من این سپاه را که از پیِ من می‌تازد، درهَم‌شکنم. (...[۱])

کَردهٔ نوزدهم

بند ۵۹- «بهرامِ اهوره‌آفریده» را می‌ستاییم. سنگی را که به «سیغویرِ»[۲] وابسته است، شاهزاده‌ای در آغوش گیرد؛ ده‌هزار از شاهزادگان، آن نام‌آورْ به نیرومندی و پیروزی را در آغوش گیرند...

بند ۶۰- ...تا من - همچون همهٔ ایرانیان- از پیروزیِ بزرگ برخوردار شوم؛ تا من این سپاه را شکست دهم. تا من این سپاه را که از پیِ من می‌تازد، درهَم‌شکنم. (...[۱])

۱- بنگرید به پاورقی بند ۷.

۲- سرزمینی دارای سنگ‌های معدنی که سنگ‌هایی با خاصیت درمان‌بخشی داشته است. محل دقیق آن مشخص نیست.

www.takbook.com

رام یشت

«رام یشت»، پانزدهمین یشت از «اوستا» است که ویژهٔ ستایش و نیایشِ «رام» یا «وایو»، ایزد باد و هوا سروده شده است.

«رام»[1] و «وایو»[2] برپایهٔ کهن‌ترین منابع و اسنادِ موجود، دو ایزدِ آریایی بوده‌اند. «رام» ایزد آرامش و شادی و «وایو» ایزد آشوب و طوفان است. در برخی از منابع جدیدتر این دو به اشتباه، یکی انگاشته شده و شخصیتی واحد پیدا کرده‌اند[3]. با این حال از لحاظ عملکرد و ویژگی‌ها، این دو جدا از یکدیگرند. نکته جالب توجه درمورد این یشت آن است که اگرچه عنوان یشتِ فوق، «رام یشت» است اما بیشتر در اوصاف و احوال «وایو» (اندروای) سخن رفته است.

«وایو» از مرموزترین ایزدان آریایی است. نماد وی «باد» است و از همین‌روی، او را گاهی ایزدی نیکو و گاهی ایزدی شرور دانسته‌اند. این از آن جهت است که وزش باد زمانی که به صورت نسیم باشد، موجب آرامش و تسلای روح آدمی است اما زمانی که به صورت طوفان ظاهر شود، موجبات ترس و پریشانی را فراهم آورده و بر طبیعت و زندگانی مردمان خساراتی وارد می‌کند. همچنین در هنگام مطالعهٔ این یشت، باید توجه داشت که «رام یشت» به لحاظ مفهومِ زبانی -به دلیل کهنگی و قدمت آن- یکی از سخت‌ترین «یشت‌ها» بوده و ترجمهٔ آن، با دشواریِ بسیار انجام یافته است.

«رام یشت» دارای ۱۱ کَرده و ۵۷ بند است. اما بسیاری از این بندها از افزوده‌های دوره‌های پارتی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «رام یشت» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در این یشت، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- اوستایی: «رامَه» و «رامَن»؛ پهلوی: «رامِشْنْ» فارسی‌نو: «آرامش». در تقویم ایران باستان، روز بیست و یکم هر ماه نیز به نام او، «رام روز» خوانده می‌شد.

۲- نام‌های دیگر: «وَیو» و «اندروای». در اساطیر ایران «وایو» نماد بی‌طرفی است و در خلا میان دنیای نور و ظلمت جاری است. هم آفریننده مرگ است و هم زندگی‌بخش و هم برای «اهورامزدا» و هم برای «اهریمن» قربانی می‌کند. در ادبیات پهلوی وی دارای دو نیمهٔ بد و خوب است. «اوستا» نیمهٔ نیک او ستوده شده است.

۳- مثلا "دامستتر" معتقد است که «رام» و «وایو» دو نام برای یک خدا هستند. اما "پورداوود" این نظر را رد کرده و این دو را دو ایزد مستقل می‌داند.

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «رام یشت»

کَردهٔ نخست

بند ۱- (...[1]).

کَردهٔ دوم

بند ۷- "هوشنگ پیشدادی" در پای «کوه البرز» به فلز پیوسته (؟)، بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۸- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که دو سوم از «دیوانِ مَزَندَری» و «دُروَندانِ وَرِنَ» را برافکنم.

بند ۹- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "هوشنگ پیشدادی" کامروا گردید. (...[2])

کَردهٔ سوم

بند ۱۱- "تهمورثِ[3] زیناوند" بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۱۲- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بر همهٔ دیوان و مردمانِ [دُروند و] بر همهٔ جادوان و پریان پیروز شوم؛ که «اهریمن» را به پیکرِ اسبی درآورده و سی‌سال [سوار بر او] تا دو کرانهٔ زمین، تاخت آورم.

بند ۱۳- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "تهمورث" کامروا گردید. (...[2])

کَردهٔ چهارم

بند ۱۵- "جمشیدِ خوب‌رَمه" در پای «کوهِ بلندِ سراسردرخشان و زرّینِ هُکِر[4]» بر تختِ‌زرّین، بر بالشِ‌زرّین، بر فرشِ‌زرّین، در برابرِ بَرسَمِ‌گسترده، با دستانِ‌سرشار، او را ستود...

۱- در بند یک جز عبارت بسیارکهنِ: «تِم وَئُم چیت یَزَمَئید» مابقیِ آن از جمله اضافاتِ دورهٔ میانه است.
۲- در ادامه، تکرار بند ۵ آمده است که از اضافات جدیدتر زرتشتی است.
۳- بنگرید به پاورقی بند ۲۸ از «خورنه یشت».
۴- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «آبان یشت».

www.takbook.com

بند ۱۶- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که فرّه‌مندترینِ مردمان باشم. که در میانِ مردمان، هورچهر[۱] باشم. که به شهریارِ خویش، جانوران و مردمان را بی‌مرگ، و آب‌ها و گیاهان را نخشکیدنی و خوراک‌ها را نکاستنی سازم. (...[۲])

بند ۱۷- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "جمشید" کامروا گردید. (...[۳])

کَردهٔ پنجم

بند ۱۹- «آژی‌دهاکِ سه‌پوزه» در «کْویرینْتای[۴] سخت‌راه» بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۲۰- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که همهٔ هفت‌کشور را از مردمان تُهی گردانم.

بند ۲۱- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را به ستایش‌گر، به آرزومند و به ناجوانمردِ نیازکنندهٔ زَور، ارزانی نگردانید. (...[۳])

کَردهٔ ششم

بند ۲۳- "فریدون" پسر "آتبین" از «دودمان توانا» در «سرزمینِ چهارگوشهٔ وَرِنَ» بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۲۴- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که من بر «آژی‌دهاک» - «آژی‌دهاکِ سه‌پوزهٔ سه‌کلّهٔ شش‌چشم»، آن دارندهٔ

۱- یعنی چهره‌ام به مانندِ خورشید، تابناک باشد.

۲- در ادامه، بند پنجم از یسنای نهم عینا تکرار شده است: «به هنگامِ شهریاریِ "جمِ دلیر"، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رَشکِ دیوآفریده.»

۳- بنگرید به پارقی بند ۹.

۴- این نام را "دکتر ابراهیم پورداوود" با تردید منطقه‌ای در میانِ «رشته‌کوه‌های زاگرس» دانسته است. "پروفسور آرتور کریستن‌سن" نیز بر این باور است که نام فوق‌الذکر، در ایران غربی بوده است. باری در ادامه آورده است که بی‌گمان در دست‌کاری‌های بعدی این نام به جای نام دیگری قرار گرفته است؛ چرا که اساسا به دلیل سرایش یشت‌های قدیم در شرق ایران، نمی‌تواند در کهن‌ترین یشت‌ها نامی از مناطق غربیِ فلات ایران‌زمین وجود داشته است.

www.takbook.com

هزارگونه چالاکی، آن دیوِ بسیارزورمندِ «دُروج»، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان، آن زورمندترین «دُروج» که «اهریمن» برای تباکردنِ جهانِ «اَشه» به پتیارگی، در جهانِ اَستومَند بیآفرید- پیروز شوم و [پس از چیرگی بر او] آن دو «سَنگْهَوَکَ» و «اَرِنَوْکَ»[1] را که برازندهٔ نگاه‌داریِ خاندان و شایستهٔ زایش و افزایش دودمانند را از وی برُبایم.

بند ۲۵- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "فریدون" کامروا گردید. (...[2])

کَردهٔ هفتم

بند ۲۷- "گرشاسپِ دلیر" در «[کرانهٔ] گوذَ» [در کنارِ] آبشارِ «اَرَنگِ مزداآفریده[3]» بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۲۸- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که بتوانم کینِ "اورواخْشَیَه"[4] برادرِ خویش را از "هیتاسْپ"[5] گرفته و او را بِکُشَم و تنِ او را بر گردونهٔ خود، بِکِشَم؛ همان‌گونه که با "اَشْتی‌گَفْیَهٔ[6] سرور" با "اَئوگَفْیَهٔ[6] بزرگ" و با "گُندَروَ"[7] که در آب می‌زیست، کردم.

بند ۲۹- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "گرشاسپ" کامروا گردید. (...[2])

۱- بنگرید به پارقی بند ۳۴ از «آبان یشت».
۲- بنگرید به پارقی بند ۹.
۳- عبارت «مزداآفریده» احتمالا از اضافات بعدی است.
۴- برادر "گرشاسپ" (هر دو پسر "ثریته"). او «قاضی» بود و در بند ۱۰ از هات ۹ یسنا از او با صفت «داورِ دادگستر» نام برده شده است. "اورواخْشَیَه" به دست موجودی به نام «هیتاسْپِ زرّینه‌تاج» کشته شد و "گرشاسپ" نیز به انتقامِ خونِ ریخته‌شدهٔ برادر، به نبرد با «هیتاسْپ» پرداخته و او را از میان برد.
۵- بنگرید به پاورقی بند ۴۱ از «خورنه یشت».
۶- از مبارزانی که به دست "گرشاسپ" کشته شده بود. آگاهی بیشتری از این دو اسطوره در دسترس نیست. نکتهٔ جالب‌توجه درمورد "اَشْتی‌گَفْیَه" و "اَئوگَفْیَه"، صفت‌های «سرور» و «بزرگ» است که به دنبال نامِ این دو دشمنِ ایرانیان آمده‌است. این دو صفت به خوبی نشان می‌دهد که ایرانیان، حتی در هنگام خطاب قرار دادنِ دشمنان‌شان، از واژگان محترمانه استفاده می‌کردند. کمتر ملتی را می‌توان یافت که بدین‌گونه با استفاده از زیباترین واژگان، از دوست و دشمنِ خویش نام برده باشد. اوج این خلق و خوی پسندیده، در منشِ "کوروش بزرگ" و احترامِ او به عقاید و باورهای ملل مغلوب، نمود پیدا کرده است.
۷- بنگرید به پاورقی بند ۳۸ از «آبان یشت».

www.takbook.com

کَردهٔ هشتم

بند ۳۱- "اَورْوَسارای[۱] بزرگ" در «جنگل سپید»؛ در برابرِ «جنگل سپید»؛ درمیانهٔ «جنگل سپید»؛ بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۳۲- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی‌گردان که ["کی]خسرو" -پهلوانِ سرزمین‌های ایرانیِ استواردارندهٔ کشور- ما را نَکُشَد. و بتوانیم از چنگِ "کی‌خسرو" خود را برهانیم."کی‌خسرو" او را برافگند در همهٔ جنگلِ ایرانیان[۲].

بند ۳۳- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "کی‌خسرو" کامروا گردید. (...[۳])

کَردهٔ نـــهـــم

بند ۳۵[۴]- "هَئوتوسا"[۵] دارندهٔ برادرانِ بسیار، از «دودمانِ نذری»، بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

۱- سردار و فرمانروایی که از "کی‌خسرو" شکست خورد. شوربختانه آگاهی بیشتری از این کهن‌اسطوره، در دسترس نیست و کوشش‌های نگارنده برای یافتنِ نشانه‌هایی از وی، بی‌نتیجه ماند.

۲- این بند بسیار آشفته است. بی‌گمان پیش از جملهٔ آخر، مواردی بوده که در طول زمان افتاده و از بین رفته است و جملهٔ فوق‌الذکر، با جملهٔ مربوط به رویدادِ بعدی به اشتباه در کنار هم نشسته و این ترکیب نامتوازن و پریشان را ساخته است. بدین‌صورت که بعد از عبارت: «... و بتوانیم خود را از چنگ کی‌خسرو برهانیم» -اگر موارد دیگری وجود نداشته- بایستی روایت در بندِ بعدی با عبارتِ تکرارشوندهٔ: «اَندَروای زبردست او را کامیاب نکرد» به اتمام می‌رسید و سپس بندِ جدید به صورت درخواستِ "کیخسرو" از «اندروای زبردست» برای پیروزی بر "اَورْوَسارای بزرگ" آغاز می‌شد. بنابراین جملهٔ نامنظمِ: «کی‌خسرو او را برافگند در همهٔ جنگلِ ایرانیان» نیز از باقی‌مانده‌های این بندِ گمشده است. سپس در بند بعدی (بند ۳۳ فعلی) همان‌گونه که مشاهده خواهید کرد، «اندروای زبردست» این کامیابی را به "کی‌خسرو" ارزانی می‌نماید.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۹.

۴- این کَرده در شمار یشت‌های اصیل نبوده اما با این‌حال از قدیمی‌ترین اضافات زرتشتیان است و دارای نکات اساطیری بسیار جالب و دلچسبی است. این بند در زمان زندگی "زرتشت" یا نزدیک به زندگی او سروده شده و به متن اصلی افزوده گردیده است. در این‌جا تمامِ بندهای این کَرده -به دلیل قدمت بالا و دربرداشتن نکات اساطیریِ بکر- بی‌کم و کاست آورده شده است.

۵- شاه‌دختی از «خاندان سرشناسِ نوذری» که به همسری "گشتاسپ" درآمد (بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از فروردین یشت، پاورقی بند ۹۸ از آبان یشت و پیش‌گفتار بخش «اسطورهٔ عاشقانهٔ زریادرس و اوداتیس» در همین کتاب). "گشتاسپ" نیز در اساطیرِ قدیمی از بزرگانِ «خاندان نوذری» بود که پس از پدرش "لهراسپ"، پادشاهی «بلخ» را در دست داشت (بنابرمندرجات پراکندهٔ اساطیری در اوستا و متون‌پهلوی؛ <<

www.takbook.com

بند ۳۲- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که در خانهٔ "کی‌گشتاسپ"، گرامی و دوست‌داشتنی و خوب پذیرفته باشم.

بند ۳۳- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و "هَئوتوسا" کامروا گردید. (...[۱])

کَردهٔ دهم

بند ۳۵[۲]- دوشیزگانِ شوی‌ناگزیده، بر تختِ زرّین، بر بالشِ زرّین، بر فرشِ زرّین، در برابرِ بَرسَمِ گسترده، با دستانِ سرشار، او را ستود...

بند ۳۲- ...و از وی خواستار شد: ای «اَندَروای زبردست»! مرا این کامیابی ارزانی گردان که شوهرانی بُرزمَند و جوان بیابیم که در همهٔ روزگارِ زندگی، با ما خوش‌رفتار بوده و فرزندانی دانا و هوشیار و خوش‌سخن از ما پدید آیند.

بند ۳۳- «اَندَروای زبردست»، این کامیابی را بدانان ارزانی داشت و آن دوشیزگان کامروا گردیدند. (...[۱])

<< شاخه‌ای دیگر از نوذریان از نسل توس پسر نوذر، در خراسان حکومتی داشتند). بعدها به دلیل خدمات "گشتاسپ" به دین زرتشتی، شجره‌نامه‌ای برای وی ساخته و او را از نسل "کی‌پشین" نوهٔ "کی‌کواذ" (کی‌قباد) قلمداد کردند. سپس نام وی را پس از "کی‌خسرو" به عنوان یکی از پادشاهانِ مهمِ کیانی آوردند تا بدین‌ترتیب مقام و جایگاه این «نخستین حامیِ دینِ زرتشتی» را ارتقا بخشند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۹.

۲- در اصیل بودنِ این کَرده، جای بسی تردید است.

www.takbook.com

یسنا

«یسنا»[1] از ریشهٔ «یَز» درمعنای پرستش و نیایش است و واژه‌های «ایزد» و «جشن» و همین‌طور نام شهر «یزد»، برگرفته از آن می‌باشند.

«یسنا» یکی از بخش‌های «اوستای کنونی» است. اما باید توجه داشت که چنین نسکی در «اوستای دورهٔ ساسانی» موجود نبوده‌است. پس از پراکندگی «اوستا» در سده‌های اخیر، هرآن‌چه از نیایش‌هایی نسک‌های گونه‌گون «اوستا» برجای‌مانده‌بود را در کنار هم ردیف کرده و نام «یسنا» را بر آن نهادند. در پاورقی‌های این بخش توضیحاتی در باب جای‌گیری برخی از بندهای «یسنا» در «اوستای ساسانی» - تا آن‌جا که آگاهی‌های تاریخی وجود دارد- آورده شده است.

بیشتر موضوعاتِ «یسنا» شامل ادعیه و اورادِ روزانه‌ای است که بنابر ادعای "پدرام سروش‌پور"[2] مندرجاتِ این بخش از «اوستا» از روحانی‌ترین نیایش‌های دینیِ زرتشتیان می‌باشد. همچنین نمازها و نیایش‌های روزمره و مناسبتی، ستایش «اهورامزدا»، «امشاسپندان» و ایزدانِ آریایی و البته آداب و رسومی در باب برخی از اعمالِ دینی و مذهبیِ زرتشتیان، از مهم‌ترین مباحثی است که در «یسنا» باشنده است.

امروزه بیشتر مناسک و مراسمِ عبادیِ زرتشتیان که «یسنا خوانی» نیز شامل آن می‌باشد، به شیوه‌ای منحصربفرد اجرا می‌گردد - تا حدود زیادی دست‌نخورده و بدون‌تغییر، همچون اجرای آن در دوران ساسانیان و پیش از آن.

«یسنا» دارای ۷۲ هات[3] می‌باشد که هر «هات» به چند «بند» تقسیم می‌شود. این بندها تلفیقی از بازمانده‌های کهن، نوشتارهای زرتشتی و اضافات اشکانی و ساسانی است. در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «یسنا» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در «یسنا»، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- از ریشهٔ ایرانیِ «یَز» (yaz)، و به معنای پرستش است. واژهٔ «یَشْتَن» (Yashtan) در زبان پهلوی و «جشن» در فارسی نیز از همین ریشه است.

۲- از موبدان زرتشتی معاصر.

۳- اوستایی: «هائیتی»؛ پهلوی: «هات». معادل واژهٔ «فصل» در ادبیاتِ فارسیِ امروز.

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «یسنا»

هات نخست

بند ۱۶- می‌ستاییم این جای‌ها را، روستاها را، چراگاه‌ها را، خانمان‌ها را، آبشخورها را، آب‌ها را، زمین‌ها را، گیاهان را، این زمین را، آن آسمان را، بادِ پاک را، ستاره را، ماه را، خورشید را، انیرانِ جاودانه را، همهٔ آفریدگانِ سپندمینو را، مَردانِ اَشَوَن را و زنان اَشَوَن را که رَدان و جوانمردانِ اَشوَن هستند.

بند ۱۸- می‌ستاییم فَروَهَرهای نیرومندِ پیروزِ اَشَوَنان را، فَروَهَرهای نخستین‌آموزگارانِ کیش را، فَروَهَرهای نیاکان را و فَروَهَرهای خویش را.

هات نهم[1]

بند ۳[2]- ای «هوم»![3] نخستین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، کدامین کَس تو را افشره‌ای[4] برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۴- «هومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ» پاسخ داد: نخستین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، "ویوَنگهان" از من افشره‌ای برگرفت و به پاسِ این کار، بدو پسری پاداش داده شد؛ "جمشیدِ خوب‌رمه"، آن فرّه‌مندترینِ مردمان، آن هورچهر[5]، آن که به [دورانِ] شهریاریِ او، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، نکاستنی [بودند] و جانوران و مردمان، بی‌مرگ [بودند] و آب‌ها و گیاهان، نخشکیدنی بودند.

۱- این بخش از «یسنا»، به «هوم یشت» معروف است. در «یشت‌ها» نیز یشتی ناقص و کوتاه به نام «هوم یشت» داریم. تصور می‌شود پیش از آشفتگی و پریشانی «اوستا»، هر دو پارهٔ فوق‌الذکر؛ احتمالا به‌همراه برخی بندهای دیگر که از میان رفته است، یک متن کامل را تشکیل می‌داده و در دل «یشت‌ها» جای داشته است.

۲- از دست‌کاری‌های «هوم یشت»، افزودن نام "زرتشت" به عنوان پرسش‌کننده در آغاز برخی از بندهاست.

۳- سانسکریت: «سئومه»؛ اوستایی: «هئومَه»؛ ایزدِ نگهدار و نگهبانِ «گیاه هوم». «گیاه هوم»، گیاه مقدسی بود که از آن نوعی شراب تهیه می‌کردند. این شراب در تمام تاریخ ایران باستان، نوشیدنیِ لذیذِ ایرانیان بود. در «گاهانِ زرتشت» می‌خوانیم که نوشیدنِ «شراب هوم» به‌دلیل سکرآور بودن، توسط "زرتشت" ممنوع اعلام گردید. باری پس از مرگ "زرتشت"، مجددا ایرانیان آن را محترم شمردند، به‌گونه‌ای که «شراب هوم» در بخش‌های جدیدتر «اوستا» نیز -همچون بخش‌های کهن‌سالی که بازمنده از متونِ مکتوبِ پیش از "زرتشت" است- مکرر ستایش شده است.

۴- یعنی: «چه کسی نخستین بار توانست که از گیاه هوم، شراب تهیه کند؟»

۵- یعنی: «با رخساری به درخشندگیِ خورشید.»

www.takbook.com

بند ۵- به هنگامهٔ شهریاریِ "جمِ دلیر"، نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود، نه مرگ، و نه رَشکِ دیوآفریده. پدر و پسر هر یک [به چشمِ دیگری] پانزده‌ساله می‌نمود. [چنین بود] به هنگامی که "جمـ[ـشیدِ] خوب‌رمه" پسرِ "ویوَنگهان"، شهریاری می‌کرد.

بند ۶- ای «هوم»! دومین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، کدامین‌کَس تو را افشره‌ای برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۷- «هومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ» پاسخ داد: دومین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، "آتبین" از من افشره‌ای برگرفت و و به پاسِ این کار، بدو پسری پاداش داده شد؛ "فریدون"، از «خاندان توانا»...

بند ۸- ...آن‌که «آژی‌دهاک» را فروکوفت؛ [آژی‌دهاکِ] سه‌پوزهٔ سه‌کلّهٔ شش‌چشم را، آن دارندهٔ هزارگونه چالاکی را، آن دیوِ بسیارزورمندِ دُروج را، آن دُروَندِ آسیب‌رسانِ جهان را، آن زورمندترین دُروجی را که «اهریمن» برای تباه‌کردنِ جهانِ «اَشه»، به پتیارگی در جهانِ استومند بیآفرید..

بند ۹- ای «هوم»! سومین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، کدامین‌کَس تو را افشره‌ای برگرفت؟ کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو اندر رسید؟

بند ۱۰- «هومِ اَشَوَنِ دوردارندهٔ مرگ» پاسخ داد: سومین‌بار در میانِ مردمانِ جهانِ استومند، "ثریتَه" -تواناترین [فردِ «خاندانِ] سام»- از من افشره‌ای برگرفت و و به پاسِ این کار، بدو دو پسر پاداش داده شد؛ "اورواخْشَیَه" و "گرشاسپ"؛ [که] نخستین‌فرزند، داوریْ دادگذار بود و دومین‌فرزند، جوانی زبردست، گیسوَر و گُرزبُردار...

بند ۱۱- ...که «اژدهای شاخ‌دار» را بکشت، آن اسب‌اوبارِ مرداوبار را؛ آن زهرآلودِ زردرنگ را که زهرِ زردرنگش به بلندای نیزه‌ای [بلندبالا]، روان بود. هنگامِ نیمروز، "گرشاسپ" در دیگی آهنین، بر پشتِ او (اژدها) خوراک می‌پخت. آن تبهکار از گرما[ی آتش] ناگهان از زیرِ [آن دیگِ] آهنین فراز آمد و آبِ‌جوشان را بپراکند. "گرشاسپ نریمان" هراسان به کناری شتافت.

بند ۱۶- می‌ستاییم «هوم» را، «هومِ نیک»، «هومِ خوب‌آفریده»، «[هومِ] راست‌آفریده»، «[هومِ] نیکِ درمان‌بخش»، «[هومِ] بُرزمند»، «[هومِ] خوب‌کُنش و پیروزمند»، «[هومِ] زرّینِ نرم‌شاخه» که افشره‌اش، بهترین و شادی‌بخش‌ترین آشامیدنی از برای روان است.

www.takbook.com

بند ۱۷- ای «[هومِ] زرّین»! سرخوشیِ تو را [بدین‌جای] فراخوانم. دلیری، درمان، افزایش، بالندگی، نیرومندیِ تن و هرگونه فرزانگی را [بدین‌جای] فراخوانم. تو را [بدین‌جای] فراخوانم تا به‌سانِ شهریاری [همیشه‌پیروز و] کامروا، درهَم‌شکنندهٔ ستیزه و شکست‌دهندهٔ دُروج به میانِ آفریدگان درآیم.

بند ۱۸- تو را [بدین‌جای] فراخوانم تا ستیزهٔ همهٔ بدخواهان را درهَم‌شکنم: [چه] دیوان و [مردمانِ] دُروَند را، [چه] جادوان و پریان را، [چه] «کَوی‌ها و کَرَپَن‌های ستمکار» را، [چه] تبهکاران و «آشموغانِ[1] دوپا» و گرگ‌های چهارپا را، [و چه] سپاهِ گستردهٔ دشمن را که به‌فریب، بتازد.

بند ۲۴- «هوم» [بود] آن‌که "کِرِسانی"[2] را از شهریاری برانداخت؛ همو که از سرِ آزمندی به شهریاریِ خویشتن، ناله‌کنان می‌گفت: زین‌پس «آذربان» برای گسترش دین، در سرزمینِ من راه نخواهد یافت.

هات دهم[3]

بند ۳- ای«هوم»! می‌ستایم ابرها و باران‌ها را که پیکرِ تو را بر بلندای کوه[ها]، می‌رویانند. می‌ستایم ستیغِ کوهی را که تو بر آن روییدی.

بند ۴- ای«هومِ پاک»! می‌ستاییم زمینِ‌فرّاخِ‌بارورِبخشندهٔدربرگیرندهٔ تو را. می‌ستاییم سرزمینی را که تو در آن همچون پهلوانِ گیاهانِ خوش‌بو (...[4])، می‌رویی. ای«هوم»! [تو باید] بر فراز کوه[ها] برویـ[ـی] و در همه‌جا ببالـ[ـی]. سرچشمهٔ «اَشه» تو هستی.

بند ۱۱- پس آن‌گاه مُرغی پاک و آزموده تو را به هر سویی بپراکند: در [میانِ] ستیغ‌های [کوهِ] «اوپایْری‌سَیْنَه»، بر فراز [کوهِ] «سْتَروسارَه»، در تُهی‌گاهِ [کوهِ] «کوسْروپَتَه»، در پرتگاهِ [کوهِ] «ویش‌پَتَه» و در کوهِ «سپیت‌گَونَ».[5]

۱- اوستایی: «اَشه‌موغه»؛ به معنای: «برهم‌زنندهٔ اَشه». در اوستای نو اغلب در معنای «کافر» مورد استفاده قرار گرفته است.

۲- از شهریارانِ دیواپرست که با اهوره‌پرستان به دشمنی می‌پرداخت. از کهن‌ترین اساطیرِ زرتشتی است که آگاهی بیشتری از وی در دسترس نیست.

۳- بنگرید به پاورقی «هات نهم».

۴- در این‌جا عبارت: «گیاهِ خوبِ مزدا» آمده است که از اضافات جدید است.

۵- بنابر عقیده "دکتر جلیل دوستخواه"، جایگاه کوه‌های نام‌برده شده در این بند، مشخص نیست. "ابراهیم پورداوود" و "جیمز دارمستتر" معتقدند که این کوه‌ها، کوه‌هایی است که «گیاه هوم» در آن نواحی خوب <<

www.takbook.com

هات چـهـاردهـم

بند ۱[۱]- ای «امشاسپندان»! آمده‌ام که شما را زَوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم. اینک ستایش و نیایش شما «امشاسپندان» را، اینک بهروزی و پارساییِ «سوشیانت‌های اَشَوَن» را.

هات پنجاه‌وششم

بند ۱- بشود که «سروش»[۲] در این‌جا باشد ستایش «اهوره‌مزدا» را تواناترین اَشَوَنی را که می‌پرستیم، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش «اهوره‌مزدا» را، تواناترین اَشَوَنی را که می‌پرستیم.

بند ۲- بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک و فَروَهَرهای اَشَوَنانی را که ستودهٔ روان‌های ما هستند، در آغاز همچنان که در انجام. ایدون بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک و فَروَهَرهای اَشَوَنانی را که ستودهٔ روان‌های ما هستند.

بند ۳- بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک -آن نیکان- را و «امشاسپندانِ نیک»، آن شهریارانِ خوبِ نیک‌کُنش را و ستایش پاداشِ نیکی را که درخورِ اَشَوَنی است و ما را ارزانی شود. بشود که «سروشِ نیکِ پاداش‌بخش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک را، در آغاز همچنان که در انجام.

<< می‌روییده است. "دکتر رضا مرادی‌غیاث‌آبادی"، «اوپاپْری‌سَیْنَه» را با کوه‌های «هندوکش» یکی دانسته و «سپیت‌گَونَ» را همان «سفید کوه» (واقع در جنوب افغانستانِ امروزی) می‌داند که هر دو فرضیهٔ وی به نظر درست می‌آید.

۱- بند ۱ از هات ۱۴، به‌اضافهٔ تمام بندهای هات‌های ۵۶ و ۵۸، با «لهجهٔ گاهانی» سروده شده‌اند و از لحاظ قدمت، با «گاهان» و «هفت‌هات» برابری می‌کند. این بدان‌معناست که بندهای فوق‌الذکر، بی‌گمان در روزگار زندگیِ "زرتشت" یا کمی پس از آن سروده شده است. ترجمهٔ این بندها کاری بس دشوار بوده و یقینا بی‌نقص نیست.

۲- اوستایی: «سْرَوَشَه»؛ از ریشهٔ «سْروَ» به معنای «شنوایی و فرمان‌بُرداری». از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین ایزدانِ آیینِ زرتشتی است که گاه حتی پایگاهِ او را تا جایگاهِ «ایزد مهر» نیز بالا آورده‌اند. او در کنار «ایزد نَریوْسنگ» (اما بالاتر از او) حاملِ پیکِ «اهورامزدا» است و از همین‌روی در اغلب متون اسلامی، «سروش» را هم‌تراز با «جبرائیل» دانسته‌اند. از دیگر وظایف او، داوری و سنجشِ ثواب و گناه مردمان در «تن‌پسین» (آخرالزمان) است. در باورهای باستانی، اغلب «سروش» را با نماد «خروس» مجسم می‌کردند. در «*شاهنامه*» هنگامی که "فریدون"، «آژی‌دهاک» را به بند کشیده و آهنگِ کشتنِ او را دارد، «سروش» از راه رسیده و رازی را در گوش وی بازگو می‌کند. سپس "فریدون" از کشتن «آژی‌دهاک» صرف‌نظر کرده و او را در غاری در «البرز کوه» زندانی می‌نماید.

www.takbook.com

بند ۴- ایدون بشود که «سروش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک -آن نیکان- را و «امشاسپندانِ نیک»، آن شهریارانِ خوبِ نیک‌کُنش را و ستایشِ پاداشِ نیکی را که درخورِ اَشَوَنی است و ما را ارزانی شود. بشود که «سروشِ نیکِ پاداش‌بخش» در این‌جا باشد ستایش آب‌های نیک را.

بند ۵[۱]- (...) می‌ستاییم «سروشِ پارسای بُرزمندِ پیروزِ گیتی‌افزای اَشَوَن»، [آن] رَدِ «اَشه» را. (...)

هات پنجاه‌وهشتم

بند ۱- این نمازِ نیک‌بنیادِ به «اَشه» و به «آرمئیتی»[۲] پیوسته، این نیایشی را که بنیادش اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است، رزم‌افزار پیروزی می‌دانیم.

بند ۲- بشود که این نماز و نیایش، ما را از ستیزهٔ دیوان و مَردمانِ [دُروَند]، پناه بخشد. دارایی و هستیِ خود را به این نماز و نیایش می‌سپاریم، تا ما را پناه و نگاهبانی و پاسداری بخشد.

بند ۳- ای «اهوره‌مزدا»! ما در نماز و نیایشِ «تو» شادمانیم. ما خواستاریم که نمازگزارِ [تو] باشیم. ما [از برای] ستایشِ [تو] بر پای ایستاده‌ایم. دارایی و هستیِ خویش را به این نماز و نیایش می‌سپاریم، تا ما را پناه و نگاهبانی و پاسداری بخشد. ای «اهوره»! این را از تو می‌پرسم. من را [به‌درستی] پاسخ گوی: چگونه [باید باشد] نیایشِ فروتنانهٔ دل‌دادگانِ تو؟

بند ۴- رهبرِ اَشَوَن، پیروزمند است. بهترین رهبر را بزرگ می‌دانیم. پدرِ آفرینشِ «اَشه» و هرآن‌کس که از آفرینشِ «اَشه» است، هموست؛ چه مرد و چه زن. بی‌گمان او

۱- در آغاز و پایانِ این بند، چند دعای مرسومِ زرتشتی آمده است که از اضافات جدیدتر است.

۲- اوستایی: «سِپَند آرمَئیتی»، پهلوی: «سپندارمذ»، فارسی نو: «اسفند»؛ او از مهم‌ترین امشاسپندان و ایزدبانوی نگهبانِ زمین است. زمینی که همچون بانوان، زاینده و پرورنده است. در تقویم ایرانی، پنجمین روز از هر ماه به نام «ایزدبانو سپندارمذ» مُزَیَّن بود و پنجم اسفندماه، «جشن سپندارمذگان» برگزار می‌شد. "ابوریحان بیرونی" در «*آثارالباقیه*» آورده است که «سپندارمذ» فرشتهٔ موکل بر زنان عفیف و درست‌کار و شوهردوست است و از همین‌روی «جشن سپندارمذگان» نیز جشن زنان بوده و در این روز، مردان به زنانِ خود هدایایی پیشکش می‌کردند. نام دیگر این روز «مردگیران» بود. دلیل این نام‌گذاری شاید به همان سنت هدیه گرفتنِ زنان از مردان در این روز بازگردد. باید توجه داشت که این جشن ایرانی نیز همچون بسیاری دیگر از سنت‌های کهن‌سال آریایی، خود را به خارج از مرزهای ایران‌زمین رسانده و امروزه در غرب، «جشن ولنتاین» که به جشن عشّاق نیز معروف است، سراسر برگرفته شده از جشن «سپندارمذگانِ» ما ایرانیان است.

www.takbook.com

نیک‌کُنش است. آن بزرگِ نیکِ زیبا را یاد همی‌کنیم و بزرگ همی‌داریم. آن که با «اَشه» و فراوانی و رَدی و دَهِش و مهربانی، جهان را بپرورد -به دستیاریِ «آتشِ اهوره‌مزدا»[۱]- پرستار و پاسدار ماست.

بند ۵- ای «امشاسپندان»! آن‌چنان که ما را آفریدید[۲]، ما را در پناهِ خویش برگیرید. ای نیکان![۳] ما را پناه بخشید. ای نیکان![۴] ما را پناه بخشید. ای «امشاسپندان»! ای شهریارانِ خوب‌کُنش! پناه‌بخشِ ما باشید. ای «مزدا»! من جز تو کسی را نمی‌شناسم پس در پرتو «اَشه»، ما را پناه بخش.

بند ۶- اندیشه، گفتار، کردار، ستوران و مردمان را از آنِ «سپندمینو»[۵] دانیم. [از اوست] که چهارپایانِ رسا، چهارپایانِ درست، زندگیِ درست و پسرانِ درست همی‌داریم. [از اوست] توانایی و رسایی و برخورداریِ ما از پاکی[ها]. بشود که ما در آفرینشِ «دادارْ اهوره‌مزدا»، فروغِ آفریدگار را بتوانیم ببینیم.

بند ۷- ای «آذرِ اهوره‌مزدا»! تو را نماز و نیایش می‌کنیم. به هنگامِ بزرگ‌ترین آزمایشِ ایزدی، به سوی ما فرازآی و بخشش و شادمانی بزرگ -«خرداد» و «اَمُرداد»- را به ما ارزانی گردان.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳ از «مهر یشت».

۲- منسوب کردن آفرینش به «امشاسپندان»، نشان از روزگاری دارد که هنوز باورهای آریایی، به طور تمام و کمال تحت‌تاثیر وحدانیتِ زرتشتی قرار نگرفته بود. آریاییانِ باستان، ایزدانی که مظهر و نماد طبیعت بودند را مورد پرستش قرار می‌دادند. از آن‌جمله‌اند: «مهر» ایزد خورشید، «آناهیته»: ایزد آب‌ها، «اندروای»: ایزد هوا، «آذر»: ایزد آتش، «تِشتَر»: ایزد باران، «واته»: ایزد بادها و ده‌ها ایزد دیگر. درواقع "زرتشت" آورندهٔ دین جدیدی نبود. بلکه وی می‌کوشید تا با زدودن خرافات، چهارچوبی مشخص و عقلانی به باورهای ایرانی بدهد. وی اعتبارِ تمام ایزدان را پایین آورد تا «اهورامزدا» به عنوان تنها خدای واحد مورد باور ایرانیان قرار گیرد. از این پس مهم‌ترین ایزدان گذشتهٔ ایرانی، به عنوان «امشاسپندان» شناخته شدند. «امشاسپندان» در آغازِ پیدایش دین زرتشتی، به عنوان القابی برای «اهورامزدا» به‌کار رفتند. اما قدمتِ باورهای کهن‌سال به‌اندازه‌ای بود که فراموشیِ این ایزدان را غیرممکن می‌نمود. لذا رفته‌رفته درطول زمان «امشاسپندان» مجددا دارای شخصیت‌هایی مستقل گردیده و در نهایت در جایگاه ایزدان و -به زبان امروزی‌تری- فرشتگانِ «اهورامزدا» قلمداد شدند. برای آگاهی بیشتر در باب دین زرتشتی و چگونگی پیوستگیِ آن با ادیان غیرزرتشتیِ آریایی، بنگرید به کتاب «*زرتشت و زرتشتیان*» از همین نگارنده.

۳- در متنِ اوستا از لحاظ دستوری ساختارِ مذکر داشته و اشاره‌ای است به «امشاسپندانِ مذکر»: «بهمن»، «اردیبهشت»، «شهریور» -و در پاره‌ای از منابع- «سروش».

۴- در متنِ اوستا از لحاظ دستوری ساختارِ مونث داشته و اشاره‌ای است به سه «امشاسپندِ مونث»: «سپندارمذ»، «خرداد» و «اَمُرداد».

۵- بنگرید به بند ۴۴ از «خورنه یشت».

www.takbook.com

بند ۸- سراسرِ «ستود یسن»[1] را با برترین بندهای آن می‌ستاییم. ای «مزدااهوره»! زیباترین پیکر را در میان پیکرها، از آنِ تو می‌دانیم: آن بلند[پایگاه]ترین [فروغِ جهانِ] زَبَرین را که او را خورشید می‌خوانند.

بند ۹- می‌ستاییم «ستود یسن» را که نخستین دادِ جهان است.

هات هفتادودوم

بند ۱۱- راه [در جهان] یکی [است و] آن [راهِ] «اَشه» [است]؛ همهٔ دیگر [راه‌ها] بیراهه [است].[2]

۱- اوستایی: «ستئوت یَسنیه»؛ به معنای «نیایش‌های ستوده‌شده». نام یکی از ۲۱ نسکِ «اوستای دورهٔ ساسانی» و مقدس‌ترین بخش از «اوستا» بود. «اوستای‌کنونی» که شامل یک‌پنجم از «اوستای‌ساسانی» است، دچار نابسامانی و آشفتگی شده است و «ستود یسن» نیز همچون دیگر بخش‌های «اوستا» دچار پریشان‌احوالی گردیده است. در این‌که «ستود یسن» شامل کدام بخش از «اوستا» بوده و چه‌مقدار از آن در «اوستای‌کنونی» باقی‌مانده است، تا مدت‌ها میانِ پژوهشگران اختلاف‌نظر بود. سرانجام "دکتر علی‌اکبر جعفری" پس از پانزده‌سال پژوهش مستمر، موفق گردید تا تمام «ستود یسن» را در میان بازمانده‌های «اوستای‌فعلی»، بازشناسی کند: «ستود یسن شامل گاتها، هفت‌هات، بند اول از هاتِ چهاردهِ یسنا، تمام هاتِ پنجاه‌وشش یسنا، تمام هاتِ پنجاه‌وهشتِ یسنا، فشوتومانثره و چند پارهٔ کوتاه دیگر بوده است». برای آگاهی بیشتر بنگرید به: جعفری، علی‌اکبر(۱۳۵۹)، *ستوت یسن*، نوبت نخست (تهران: انتشارات فروهر).

۲- این آخرین بند از «یسنا» است و تمام نسخه‌های موجودِ «یسنا»، با این بند به پایان می‌رسد. جزدر یک نسخهٔ‌دست‌نویس به‌تاریخ ۱۳۷۹میلادی که دردنبالهٔ این بند، آمده‌است: «بیراهه‌ای که [تو را] یکسره به کیشِ زیان‌بخشِ اهریمن، و به زندگی و کردارِ دیوپرستان می‌کشاند.»

www.takbook.com

وندیداد

«وندید» نوزدهمین نسک از «اوستای دورهٔ ساسانیان» می‌باشد. شکلِ پهلویِ این نام «وی دَیْوَ دادَ» به معنای «دادِ دوردارندهٔ دیو» و به معنای جامع‌تر و روان‌تر: «قوانین ضد دیوها» است.

این نسک، در کنار «گاهان»، تنها بخش از «اوستای ۲۱ گانهٔ ساسانیان» می‌باشد که تقریبا دست‌نخورده و سالم به دست ما رسیده است. محتوای اصلی وندیداد، شرح آیین‌ها و دادگزاری‌ها و قوانین جزایی و حقوق افراد و اصناف و شرح برخی مسائل شرعی پاسخ به پرسش‌های دینی است که بیشترِ آن‌ها، بازماندهٔ اعتقاداتِ «مغانِ زرتشتی‌شده» می‌باشد که از ادیانِ قدیمِ آریایی، درونِ دین زرتشتی گردیده و در آن حل گشته است.

«وندیداد» دارای ۲۲ «فرگرد»[1] می‌باشد که هر «فرگرد» به چند «بند» تقسیم می‌شود. دو «فرگرد» نخست و چهار «فرگرد» واپسینِ «وندیداد»، دارای سبکِ نگارش و محتوایی متفاوت از دیگر «فرگردها» هستند. یقینا چهار «فرگرد» از شش «فرگردِ فوق‌الذکر»، بازمانده‌ای از کهن‌ترین اساطیرِ آریایی هستند که ریشهٔ برخی از آن‌ها هم در «گاهانِ زرتشت» و هم در کهن‌ترین مکتوباتِ هندیان نظیر «وداها» و «مهابهارات»[2] قابل مشاهده است. دو «فرگرد» نوزدهم (به صورت کامل) و بیست‌ودوم (با دستکاری‌های بسیار) نیز از افزوده‌های کهن زرتشتیان می‌باشد که قدمت آن به دورانِ قبل از اشکانیان بازمی‌گردد. همچنین برخی آگاهی‌های بسیار مهم جغرافیایی به صورت مبسوط در فرگرد نخست آمده که بسیار ارزشمند است.

در ادامه به معرفی کهن‌ترین بندهای «وندیداد» پرداخته خواهد شد اما باید توجه داشت که بعید نیست در «وندیداد»، بندهای قدیمی دیگری نیز وجود داشته باشند که از چشم نگارنده دور مانده است.

۱- «فرگرد» = «فصل»

۲- یکی از دو حماسهٔ بزرگ هندیان است که در حدود قرن پنج و شش پیش از میلاد به زبان سانسکریت نگاشته شد و شامل بیش از صدهزار بیت سروده می‌باشد. «*مهابهارات*» هم‌تراز با «*شاهنامه*» در زبان فارسی و «*ایلیاد و اودیسه*» در ادبیات یونانی است. پژوهش‌گران معتقدند که ریشهٔ جنگ‌ها و نبردهایی که درون‌مایهٔ این اثرِ بی‌نظیر را تشکیل داده است، به درون شدنِ آریاییان به هند و شرح تقابلِ آن‌ها با «دراویدی‌ها» (ساکنین قدیمیِ شبه‌جزیره هندوستان)؛ در حدود هزارهٔ دومِ پیش از میلاد، بازمی‌گردد.

www.takbook.com

متن کهن‌ترین بخش‌های «وندیداد»

فرگرد یکم

بند ۳- نخستین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «ایران‌ویچ» بر کرانهٔ «رودِ نیکوی دایتی» بود.[۲] پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، «اژدها»[۳] را در «رود دایتی» بیآفرید و «زمستانِ دیوآفریده» را بر جهان چیره ساخت.

بند ۴- در آن‌جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان؛ آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان، سرد [و آسیب‌زا]ست. زمستان بدترین آسیب‌ها را در آن‌جا فرود می‌آورد.[۴]

بند ۵- دومین سرزمین و کشوری که من[۵] آفریدم، «جلگهٔ سُغد» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌مرگ» سر رسید و به پتیارگی، خْرَفْسْتْری[۶] به نام «سْکَیتْیَه»[۷] را بیآفرید که مرگ در گلهٔ گاوان افکند.

۱- اشاره به «اهورامزدا» است. این بندها بسیار کهنسال هستند اما در دوران ساسانی در آن‌ها دست برده شده است. نقلِ این مناطقِ جغرافیایی از زبان «اهورامزدا»، محتملا حاصل دستکاری‌های متاخر است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آبان یشت».

۳- واژهٔ فوق را «مارهای سرخ» نیز ترجمه کرده‌اند (جلیل دوست‌خواه).

۴- این دو بند، یکی از بکرترین و کهن‌ترین بخش‌های بازمانده از تاریخِ فراموش‌شدهٔ آریایی است که در دیگر متونِ ایرانی و هندیِ کهنسال نیز به صورت پراکنده اشاراتی بدان رفته است. ظاهرا «سرزمین ایران‌ویچ» - خاستگاه نخستینِ آریاییان در حوالیِ خوارزم(؟)- در آخرین عصر یخبندان دچار سرما و زمستان‌های طولانی گردید. این اتفاق، زمینه‌سازِ مهاجرتِ آریایی‌ها از وطن به سرزمین‌های دیگر شد. بدین‌سان آریایی‌ها «ایران‌ویچ» را رها کرده، به درونِ ایران مهاجرت نمودند (و به‌زودی یک دستهٔ فرعی از آن‌ها نیز به هند کوچیدند). از این روی در بیشترِ متونِ بعدی، از «ایران‌ویچ»؛ سرزمین مادریِ آریایی‌ها، با حسرت یاد شده و خاطراتِ آن را توام با هاله‌ای از اساطیر مکتوب کردند. ظاهرا این سرما و یخبندان و مهاجرتِ اجباری، چنان در روحیهٔ آریایی‌ها تاثیر منفی گذاشت که سرما را آفریدهٔ «اهریمن» قلمداد کرده، منطقهٔ «آپاختر» (= شمال) را به دلیل وجود سرما و یخبندان به محل زندگیِ اهریمنان و دیوان تشبیه کردند و حتی بعدها در هنگامِ تحوّل و تکاملِ باورهای مذهبیِ خود، دوزخ (جهنم) را به شکلِ مکانی سرد و یخزده به‌تصویر کشیدند. این نوع نگرش به سرما و نفرت از یخبندان، به‌زودی در شاخه‌های دیگرِ ادیانِ آریایی - از جمله دین زرتشتی- نیز نهادینه شد. برای آگاهی از این باورهای زرتشتی-آریایی و آشنایی با چگونگیِ تصوّرِ بهشت و دوزخ در باورِ زرتشتیان، بنگرید به کتاب: «*ارداویراف‌نامه*».

۵- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۶- یک نام عام برای تمام موجودات مضرّ اعم از گونه‌های مختلفِ حشرات و بندپایان و...

۷- مشخص نیست این نام اشاره به چه موجودی باشد. اما آشکار است که منظور از آن حشره‌ای موذی و آفت‌زاست که با زدنِ‌خسارت، موجباتِ زیان‌رسانی و ناراحتیِ‌مردمان را فراهم می‌کرده‌است. "دارمستتر" <<

www.takbook.com

بند ۶- سومین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «مَروِ نیرومند و پاک» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «خواهش‌های به گناه‌آلوده» را بیآفرید.

بند ۷- چهارمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «بلخِ زیبای افراشته‌درفش» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «بْرَوَرَه»[۲] را بیآفرید.

بند ۸- پنجمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «نِسایه» - در میانِ بلخ و مرو- بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناهِ سُست‌باوری» را بیآفرید.

بند ۹- ششمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «هرات» - و دریاچه‌اش- بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «سرشک و اشکِ‌دیده»[۳] را بیآفرید.

بند ۱۰- هفتمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «وَئِه‌کِرِتَهٔ بد سایه»[۴] بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، پریِ «خْنَئی‌تی» را بیآفرید که به "گرشاسپ" پیوست.[۵]

<< با توجه به محتوای کلّیِ بند، «سْکَیتْیَه» را حشره‌ای موذی فرض کرده است که در میانِ غلّه و علوفهٔ چهارپایان پنهان شده و گاوها با نشخوار کردنِ آن، دچار بیماری و مرگ می‌شدند. به طور کلی این بند به احتمال بسیارقوی، اشاره‌ای اساطیری به همه‌گیرشدنِ نوعی بیماریِ حیوانی در «سغد» است که هزاران سال پیش، شاید موجب مرگ گاوهای زیادی در منطقه گردید. گاو مهم‌ترین حیوان اهلیِ جماعتِ آریایی بود؛ چرا که شیر و گوشت آن برای تغزبه، پوست آن برای ساخت پوشاک، استخوان آن برای ساخت سلاح و فضله و اضافات آن برای روشن‌کردن آتش استفاده می‌شد. از همین روی، کیفیتِ زندگی اقوام قدیم ایرانی به‌شدت به گاو بستگی داشت. این وابستگی به اندازه‌ای بود که در کهن‌ترین اساطیر آریایی، گاو دومین آفریده پس از "کیومرث" تعبیر گردید و «روان گاو» (=گوشورون) یکی از نخستین نمادهای آفرینش و -بعدها- به عنوان نگهبان و نگهدارِ چارپایان و ستوران قلمداد گشت. امروزه نیز تقدس گاو در میانِ برخی قبایلِ آریایی‌تبار قابل مشاهده است که یقینا بازمانده‌ای از این سابقهٔ کهن‌سالِ تاریخی و اساطیری است. این خرافه در برخی از اقوامِ بدویِ هندی همچنان رواج داشته و در سرزمین‌های فوق‌الذکر، گاو مورد پرستش قرار می‌گیرد.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- "اسفندیار جی" آن را «مورچه» ترجمه کرده اما "نیبرگ"، "دوستخواه" معنی آن را ناروشن دانسته‌اند.

۳- در ترجمهٔ واژهٔ دوم اختلاف‌نظر است. برخی آن را اشک، برخی شیون و زاری و برخی معانی دیگر ضبط کرده‌اند. در کل در سنت ایرانیان باستان، گریه و زاری و غم و اندوه، فعلی ناپسند محسوب می‌شد.

۴- احتمالا «کابل».

۵- پریِ شهوت. بنابر اساطیر، او "گرشاسپ" را فریفت و "گرشاسپ" برای کام گرفتن از وی، به «آتش» اهانت کرد. «اهورامزدا» از همین‌روی، "گرشاسپ" را وعدهٔ دوزخ داد. اما پس از پشیمانی "گرشاسپ" و >>

www.takbook.com

بند ۱۱- هشتمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «اوژوَی دارای چراگاه‌های سرشار» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «فرمانرواییِ ستمگرانه» را بیآفرید.

بند ۱۲- نهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «خْنِنْتَه» در «گرگان» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «کون‌مرزی»[۲] را بیآفرید.

بند ۱۳- دهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «هَرَهوَئیتیِ زیبا» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناه خاک‌سپاریِ مُردگان»[۳] را بیآفرید.

بند ۱۴- یازدهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «هیرمندِ رایومندِ فره‌مند» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «جادوی زیان‌بارِ جادوان» را بیآفرید.

بند ۱۶- دوازدهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «ری» بود که سه رَد در آن فرمانروایند.[۴] پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناهِ برانگیختنِ سُست‌باوری» را بیآفرید.

<< میانجی‌گریِ «روانِ زرتشت»، «اهورامزدا» یک فرصت دیگر به "گرشاسپ" داد. بدین‌گونه که وی پیش از مرگ، به خوابِ عمیقی فرو رفت و این خواب تا زمانِ برآمدنِ "اوشیدرماه" (و در برخی منابع تا روزگار برآمدنِ "سوشیانت سوم") ادامه می‌یابد تا در آن زمان با کشتن «آژی‌دهاک»، گناه خود را جبران نماید. برای آگاهی بیشتر بنگرید به پاورقی بند ۹۲ از «خورنه یشت» و داستان «روان گرشاسپ» از کتاب «*روایات پهلوی*» .

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- لواط

۳- در باورهای کهن‌سالِ آریایی و متعاقب آن در آموزه‌های دین زرتشتی، چهار عنصر «آب»، «خاک»، «آتش» و «هوا» مقدس بوده و آلوده‌کردنِ هر یک از آنان، گناهی بزرگ و نابخشودنی قلمداد می‌گشت. در عین‌حال نیز مُردارِ انسان‌ها و حیوانات، ناپاک دانسته می‌شد. از همین‌روی، دفن کردنِ مُردارِ آدمیزاد یا هر موجود دیگری در خاک را توهین به خاک و گناهی عظیم می‌دانستند. این تقدس به‌اندازه‌ای بود که سنت تدفینِ اموات در خاک، در ایران‌باستان رایج نبود و آن‌ها اموات را در طبیعت رها می‌کردند تا جانورانِ درّنده، گوشت مُرده را بخورند. سپس استخوان‌های باقی‌ماندهٔ میّت را به صورت دسته‌جمعی در دخمه‌هایی که «استودان» (=استخوان‌دان) نامیده می‌شد، قرار می‌دادند.

۴- در بند ۱۸ از هات ۱۹ «یسنا» آمده است که هر سرزمینی پنج رَد (بزرگ، سرور) دارد: «خانه‌خدا» (سرپرست خانوار)، «ده‌خدا» (کدخدا و ریش‌سفید روستا)، «شهربان» (فرماندار شهر)، «شهریار» (پادشاه کشور) و سرور و بزرگِ تمام این‌ها نیز "زرتشت" است (به پاورقی بند ۱۷ از «مهر یشت» نیز توجه کنید). اما در «ری» تنها سه رَد فرمانروایی می‌کنند.

www.takbook.com

بند ۱۷- سیزدهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «چَخرَهٔ نیرومند وپاک» بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «گناهِ نابخشودنیِ مُردارسوزان» را بیآفرید.

بند ۱۸- چهاردهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «وَرِنَهٔ چهارگوشه» بود که "فریدون" - فروکوبندهٔ «آژی‌دهاک»- در آن[جا] زاده شد. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سررسید و به‌پتیارگی، «دشتانِ نابهنجارِ زنان[۲]» و «گرمای‌سخت» را بیآفرید.

بند ۱۹- پانزدهمین سرزمین و کشوری که من[۱] آفریدم، «هفت رود»[۳] بود. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «دشتانِ نابهنجارِ زنان[۲]» و «گرمای سخت» را بیآفرید.

بند ۲۰- شانزدهمین سرزمین و کشوری که من آفریدم، «سرزمینِ گرداگردِ سرچشمهٔ رودِ اَرَنگ»[۴] بود؛ [همان]جایی که «مردمانِ بی‌سَر»[۵] زندگی می‌کنند. پس آن‌گاه «اهریمنِ همه‌تن‌ْمرگ» سر رسید و به پتیارگی، «زمستانِ دیوآفریده» را بیآفرید.

فرگرد دوم

بخش نخست[۶]

بند ۸- به [هنگام] شهریاری "جم"[۷]، سی‌صد زمستان به‌سر آمد و این زمین پر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخِ فروزنده گردید؛ و [چون

۱- بنگرید به پاورقی بند ۳.

۲- عادت حیض ماهانهٔ زنان که خارج از موعد معمول؛ مثلا بر اثر استرس یا دلایل دیگر، جاری شود.

۳- پنجابِ کنونی.

۴- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «مهر یشت».

۵- "دارمستتر" این عبارت را «مردمانی که فرمانروایانی برای خود نمی‌پذیرند» ترجمه کرده است که صحیح به نظر می‌آید. اما "جلیل دوستخواه" آن را با افسانه‌های اوایل قرونِ اسلامی که صحبت از «مردمانی در مرز ایران و چین که سر ندارند و چشم‌های‌شان روی شانه‌های‌شان قرار داشته است» یکی دانسته است.

۶- بندهای ۱ تا ۷ از این فرگرد، دربرگیرندهٔ گفت‌وگویی میان "زرتشت" و «اهورامزدا» است. خلاصهٔ این بندها بدین صورت است که "زرتشت" از «اهورامزدا» می‌پرسد: «آیا پیش از من کسی را برای پیامبری و دین‌آوری برگزیدی؟» و «اهورامزدا» پاسخ می‌دهد: «جمشید پیشدادی را برای این کار برگزیدم اما او نپذیرفت؛ چرا که برای دین‌بُرداری و دین‌آگاهی آموخته نشده بود. او تنها پذیرفت که زمین را برای آسایشِ آفریده‌ها، گسترده و بالنده سازد.» مطمئنا این مقدمه نسبتا طولانی (به همراه بندهای ۹، ۱۳و ۱۷ از همین فرگرد) از اضافاتِ جدیدترِ زرتشتیان در دورهٔ میانه (هنگام تدوین اوستای نو) به متنِ اصلی بوده است، تا بدین‌ترتیب به این روایتِ کهنسال، هرچه‌بیشتر رنگ و بوی دینی دهند.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۰ از «فروردین یشت».

www.takbook.com

شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۰- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راهِ خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوْورای زرّین»[۱] و به «اَشْتْرا»[۲]، بسایید و بنواخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»![۳] به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۱- پس "جم" این زمین را یک‌سوم، بیش از آن‌چه که پیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کامِ خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کامِ هرکس بود.

بند ۱۲- آن‌گاه به شهریاریِ "جم"، ششصد زمستان به‌سرآمد و این زمین پر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخِ فروزنده گردید؛ و [چون شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۴- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راهِ خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوْورای زرّین»[۱] و به «اَشْتْرا»[۲]، بسایید و بنواخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»![۳] به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۵- پس "جم" این زمین را دو سوم، بیش از آن‌چه که پیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کامِ خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کامِ هرکس بود.

۱- "شهرام هدایتی" و "مهرداد بهار" آن را سازی همچون شیپور و کرنا و نفیر ترجمه کرده‌اند، که اگر با مندرجات کتاب «گزیده‌های زادسپرم» تطبیق دهیم، می‌توان گفت که احتمالا نظر دو پژوهشگر، درست باشد.

۲- افزاری ناشناخته است. "دارمستتر" آن را شمشیر ترجمه کرده است که به نظر نمی‌آید صحیح باشد. "بارتولومه" و "ولف" آن را تازیانه دانسته‌اند که احتمال درستیِ آن بیشتر است. همچنین "پورداوود" واژهٔ فوق را چوبدستی تعبیر کرده است.

۳- از کهن‌ترین ایزدان آریایی و ایزدبانوی نگهبانِ زمین. «سپندارمذ» در کنار «آناهیته»، «امرداد»، «خرداد» و... از ایزدان مونثِ ایرانی بودند. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۱ از هات ۵۶ «یسنا».

www.takbook.com

بند ۱۶- آن‌گاه به شهریاریِ "جم"، نهصد زمستان به‌سرآمد و این زمین پر از رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخِ فروزنده گردید؛ و [چون شمار آفریده‌ها افزون گشت] رمه‌ها و چارپایان و مردمان بر این [زمین] جای [برای زیستن] نیافتند.

بند ۱۸- آن‌گاه "جم" به روشنی، به سوی نیمروز به راهِ خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوْورای زرّین» و به «اَشْتْرا»، بسایید و بنواخت و چنین گفت: ای «سپندارمذ»! به مهربانی فراخ رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و چارپایان و مردمان را برتابی.»

بند ۱۹- پس "جم" این زمین را سه‌سوم، بیش از آن‌چه که پیشتر بود، فراخی بخشید و به خواست و به کامِ خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کامِ هرکس بود.

بند ۲۰- ...و به کامِ خویش، رمه‌ها و چارپایان و مردمان بدان‌جا فراز رفتند؛ چونان که کامِ هرکس بود.[۱]

بخش دوم[۲]

بند ۲۱- "جمشید خوب‌رمه" بر کرانهٔ «رودِ نیکوی دایتی» در «ایران‌ویچ»[۳]؛ با برترین مردمان، انجمن فراز برد. "جمشید خوب‌رمه" بر کرانهٔ «رودِ نیکوی دایتی» در «ایران‌ویچ»؛ همگام با مردمانِ گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۱- این روایت جذاب و دل‌چسب که از بند ۸ آغاز شده و در بند ۲۰ به پایان رسید، یکی از شگفت‌انگیزترین و کهن‌سال‌ترین اساطیر ایرانی است که در «وندیداد» به یادگار باقی مانده است. این داستان، بایستی خاطره‌ای مبهم و غبارآلود از زمانی باشد که آریایی‌ها دچار پیشرفت‌های مادیِ چشم‌گیری شده، ثروتمند گشتند. تعداد نفوس‌شان زیاد گردید و به پیشرفت‌های مهمی در زمینهٔ کشاورزی دست یافتند.

۲- این بخش شرحِ ساختِ دژی است که "جمشید" برای محافظت از مردمان در برابر یک زمستان سخت و هولناک برپا کرد. این بندها، یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین داستان‌های اساطیریِ ایرانی هستند. از دلِ همین اسطوره است که بعدها، «سومری‌های باستان» اسطورهٔ "اوئناپیشتیم" و شرحِ کشتی‌سازیِ او برای نجاتِ بشریت را ساخته، و قرن‌ها بعد، یهودیان آن اسطوره را مصادره کرده و داستانِ عبریِ "نوحِ کشتی‌ساز" را ساختند. این بخش از «وندیداد» از کهنسال‌ترین و قدیمی‌ترین اساطیرِ ایرانی است. باری باید توجه داشت که در زمانِ تالیفِ «اوستا» در دورهٔ ساسانی، پاره‌ای عبارات که اکثرا به صورت پرسش و پاسخ میانِ "زرتشت" و «اهورامزدا» است، توسطِ موبدانِ زرتشتی به متنِ اصلی الحاق شده است تا روایت موجود رنگ و بوی زرتشتی گیرد. این الحاقات شامل پاره‌ای از عبارات بندهای ۲۱، ۲۲، ۳۹ و ۴۰، به همراه تمامیِ بندهای ۳۱، ۳۲ و ۴۳ می‌باشد.

۳- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۴ از «آبان یشت».

www.takbook.com

بند ۲۲- (...[۱]) ای «جَمِ هورچهر» پسر «ویونگهان»! بدترین زمستان بر جهانِ استومند فرود آید که آن زمستانی سخت[دراز و] مرگ‌آور است. آن بدترین زمستان بر جهانِ استومند فرود آید که پربرف است. برف‌ها ببارند بر بلندترین کوه‌ها به بلندای اَرِدوَی[۲].

بند ۲۳- از سه [جای]، گاوها برسند: آن‌ها که در هراس‌آمیزترین جای‌ها هستند، آن‌ها که بر بلندای کوه‌ها هستند و آن‌ها که بر ژرفای روستاها هستند بدان کنده‌مان‌ها.

بند ۲۴- پیش از [آن] زمستان، در پیِ تازشِ آب، این سرزمین‌ها بارآورِ گیاهان باشند [اما پس از آن زمستان و] از آن پس که برف‌ها [همه‌جا را] بپوشانند، اگر جای پای رمه‌ای در جهانِ استومند دیده‌شود، جای شگفتی خواهد بود.

بند ۲۵- پس آن «وَر»[۳] را بساز؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپْریسی[۴]، و تخمه‌های رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخِ فروزنده را بدان‌جا ببر. پس آن «وَر» را بساز؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپْریسی برای زیستگاهِ مردمان؛ هر یک از چهار برش به درازای اسپْریسی برای آخورِ گاوان و گوسپندان.

بند ۲۶- و بدان‌جای، آب‌ها را روان ساز در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسَر[۵]. و بدان‌جای، گیاهان برویان همیشه سبز و خُرَّم، همیشه خوردنی و نکاستنی. و بدان‌جای، خانه[ها] را بر پا ساز، خانه[هایی] بلندمرتبه، دل‌نواز با پیرامونِ دل‌نواز[تر].

بند ۲۷- و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگانِ روی زمین را فراز بر. و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چارپایانِ گوناگونِ روی زمین را فراز بر.

۱-با توجه به مندرجات بند پیشین، در انجمنی که میان بزرگانِ ایرانی برگزار گردید، بزرگان از "جمشید" درخواست‌هایی مبنی‌بر اتخاذ تدبیر، برای نجات از آفتِ زمستانِ سهمگینِ پیش‌روی را دارند. اما در آغازِ این بند، عبارتِ: «آن‌گاه اهورامزدا به جم گفت» آمده است که حاصل دستکاری‌های دورهٔ ساسانی است. احتمالا به جای عبارت فوق، عبارتی شبیه به: «آن‌گاه آن مردمانِ گرانمایه به جم گفتند» در متنِ اصلی آمده بود.

۲- مشخص نیست این واژه، واحد اندازه‌گیری بوده باشد و یا مقصود همان «رودِ اساطیریِ اَرِدویسوَر» است که در این‌جا به عنوانِ مثالی برای بلندی قرار گرفته است (دوستخواه).

۳- دژ و پناهگاه.

۴- به نقل از "جلیل دوستخواه"، در لغت به معنای «میدان اسب‌دوانی» است اما در این‌جا و در معنای جمله، واحدی است برای مسافت. در ایران‌باستان، واحدهای اندازه‌گیریِ راه‌ها، با فاصله‌های میدان اسب‌دوانی مرتبط بود. ظاهرا اندازهٔ آن بایستی -هم در درازا و هم در پهنا- دو فرسنگ بوده باشد.

۵- از واحدهای اندازه‌گیری. در دوران ساسانیان این واحد برابر بود با یک فرسنگ یا کمی کمتر از آن. اما در متن فوق که قدمتِ محتوای آن کهن‌تر از دوران ساسانیان است، این واحد احتمالا برابر با دو فرسنگ است.

www.takbook.com

بند ۲۸- و بدان‌جای، بذرِ همهٔ رُستنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز بر. و بدان‌جای، تخمِ همهٔ خوردنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز بر. و [آن‌ها را] برای ایشان جفت‌جفت کن و ازمیان‌نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در آن «وَر» هستند.

بند ۲۹- مباد که گوژپشت، گوژسینه، بی‌پشت، خُل، دْریَوَکَه[۱]، فریفتار، کَسوْیش[۲]، ویزْباریش[۳]، تباه‌دندان، پیسِ جداکرده‌تن و هیچ‌یک از داغ‌خوردگانِ اهریمن[۴] بدان‌جای [راه یابند].

بند ۳۰- [پس] در بلندترین جا[ی «وَر»] نُه [گذرگاه]، در میانهٔ [«وَر»] شش [گذرگاه] و در پایینِ [«وَر»] سه گذرگاه بساز. هزار تخمهٔ نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های بلند [بگذار،] ششصد [تخمهٔ نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های میانه [بگذار،] و سیصد [تخمهٔ نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های پایین بگذار. آن‌ها را به «سووْرای زرّین»، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و پنجره‌ای بساز.

بند ۳۲- آن‌گاه "جم" این زمین را به پاشنه بسپَرد و به دست بورزید؛ بدان‌گونه که اکنون مردمانْ خاکِ شفته را نرم می‌کنند.

بند ۳۳- آن‌گاه "جم" آن «وَر» را بساخت: هریک از چهار برش به‌درازای اسپْریسی، و تخمه‌های رمه‌ها و چارپایان و مردمان و سگان و پرندگان و آتش‌های سرخِ فروزنده را بدان‌جا ببرد. آن‌گاه "جم" آن «وَر» را بساخت: هریک از چهار برش به‌درازای اسپْریسی برای‌زیستگاهِ‌مردمان؛ هریک از چهار برش به‌درازای اسپْریسی برای آخورِ گاوان و گوسپندان.

بند ۳۴- پس بدان‌جای، آب‌ها را روان ساخت در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسَر. و بدان‌جای، گیاهان برویانید همیشه سبز و خُرَّم، همیشه خوردنی و نکاستنی. و بدان‌جای، خانه[ها] را بر پا ساخت، خانه[هایی] بلندمرتبه، دل‌نواز با پیرامونِ دل‌نواز[تر].

بند ۳۵- و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگانِ روی زمین را فراز برد. و بدان‌جای، بزرگ‌ترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چارپایانِ گوناگونِ روی زمین را فراز برد.

۱- زنازاده (؟)
۲- "پورداوود" آن را «دیو کین و کیفر» ترجمه کرده است.
۳- معنای آن نامشخص است.
۴- یعنی افرادی که دچار نقص جسمی یا روانی هستند.

www.takbook.com

بند ۳۶- و بدان‌جای، بذرِ همهٔ رُستنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز برد. و بدان‌جای، تخمِ همهٔ خوردنی‌هایی که بر این زمین، بلندترین و خوشبوترینند را فراز برد. و [آن‌ها را] برای ایشان جفت‌جفت کرد و ازمیان‌نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در آن «وَر» هستند.

بند ۳۷- و بدان‌جای، [راه]نـ[ـیافتند] گوژپشت، گوژسینه، بی‌پشت، خُل، دْریَوَکَه، فریفتار، کَسوْیش، ویزْباریش، تباه‌دندان، پیسِ جداکرده‌تن و هیچ‌یک از داغ‌خوردگانِ اهریمن.

بند ۳۸- [سپس] در بلندترین جا[ی «وَر»] نُه [گذرگاه]، در میانهٔ [«وَر»] شش [گذرگاه] و در پایینِ [«وَر»] سه گذرگاه بساخت. هزار تخمهٔ نرینگان و مادینگان را در گذرگاه‌های بلند [بگذاشت،] ششصد [تخمهٔ نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های میانه [بگذاشت،] و سیصد [تخمهٔ نرینگان و مادینگان را] در گذرگاه‌های پایین بگذاشت. آن‌ها را به «سووْرای زرّین»، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و پنجره‌ای بساخت.

بند ۴۰[۱]- [بدان‌جای] پدیدار شدن و پنهان گشتنِ ستارگان و ماه و خورشید، یک بار [در سال] دیده می‌شود.

بند ۴۱- و ایشان [هر] روز را چون سالی می‌پندارند. و [بدان‌جای] از [آمیزشِ] جفتی نرینه و مادینه به چهل زمستان، نرینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از چارپایانِ گوناگون. و این مردمان در آن خانه‌های «وَرِ جَم‌کَرد»[۲] نیکوزیست‌ترین زندگانند.

فرگرد نوزدهم

بخش نخست[۳]

بند ۱- «اهریمنِ مرگ‌آفرین»، سالارِ دیوان، از «سرزمینِ اَپاختر»[۴]، از «سرزمین‌های

۱- بندهای ۴۰ و ۴۱ شرحِ زندگانیِ جاودانهٔ مردمانی است که در «وَرِ جَم‌کَرد» زندگی می‌کنند. بنابر اعتقاد نیاکان، این افراد همواره زنده بوده و در تندرستی کامل می‌زیَیند.

۲- به معنای: «دژی که جمشید بنا کرد».

۳- این بخش بازگو کنندهٔ یکی از کهن‌ترین روایات زرتشتیان است که به ظنِّ قوی در نخستین سال‌های پس از مرگِ "زرتشت" سروده شده است. متن اصلی داستان در «اوستای تدوین‌شده در دورهٔ ساسانی» دچار دست‌کاری‌هایی شده است. این تحریفات شامل: دعای «اَهونَ وَیرْیَه» و تکرار یک بند از فرگرد هشت در بند ۲ به همراه تمام بندهای ۸ تا ۱۰ می‌باشد.

۴- چهار جهتِ اصلی در ادبیات باستانی ما: «اَپاختَر=شمال»، «نیمروز=جنوب»، «خاور=شرق» و «باختر=غرب». در باورهای آریایی، «اَپاختَر» (شمال) محلِ «دوزخ» و جایگاه «دیوان» قلمداد می‌شد. <<

www.takbook.com

اَپاختر» به پیش تاخت. «اهریمنِ مرگ‌آفرینِ نیرنگ‌بازِ تباه‌کار» چنین گفت: ای «دُروج»! به سوی "زرتشتِ اَشَوَن" بتاز و او را تباه کن. «دُروج»[۱] و «بویتی»[۲] و «مَرِشَوَنَه»[۳]، تاخت‌کنان بیامدند.

بند ۲- "زرتشت" به بانگِ بلند (...[۴]) نیایشی برخواند، آب‌های نیکِ «رودِ دایتیِ نیک» را بستود و به پیروی از دادِ مزداپرستانِ خستو شد. «دُروج» و «بویتی» و «مَرِشَوَنَه»، هراسان بگریختند.

بند ۳- «دروجِ نیرنگ‌باز»، «اهریمن» را چنین گفت: ای «اهریمنِ تباه‌کار»! «فرّهٔ زرتشت» چنان بزرگ است که من کشتن وی را از هیچ راهی شدنی نمی‌دانم. [در این هنگام] "زرتشت" در نهادِ خویش، دیوان و دُروندانِ تباه‌کار را دید و با خود اندیشید [که] آنان از برای کشتنِ من، به هم‌سخنی نشسته‌اند.

بند ۴- "زرتشت" از جای برخواست و بی‌هیچ ترسی از بیمِ «اهریمن» و دشواریِ چیستان‌های بدخواهانهٔ او، سنگی به اندازهٔ خانه‌ای را که از «اهوره‌مزدای آفریدگار» گرفته بود، در دستانِ خویش به چرخش در آورد. «اهریمن» پرسید: تو که بر فرازِ کوهی در کرانهٔ «رودِ دَرِجا»[۵] در خانهٔ "پوروشَسْپ" (پدر زرتشت) ایستاده‌ای، این سنگ را از کجای این زمینِ پهناورِ گوی‌سانِ[۶] دورکرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش درآورده‌ای؟

بند ۵- "زرتشت" به «اهریمن» پاسخ داد: ای «اهریمنِ تباه‌کار»! من آفرینشِ دیو را فرومی‌کوبم. من «نسوی[۷] دیوآفریده» را فرومی‌کوبم. من «پریِ خَنَثَی‌تیِ[۸] دیوآفریده» را

<< این اعتقاد، احتمالا به همان ماجرای شیوعِ یخبندان در سرزمین‌های شمالی که منجر به مهاجرت آریاییان گردید، بازمی‌گردد.

۱- پلیدی؛ در این‌جا «دیوِ آفرینندهٔ پلیدی».

۲- «بویتی» در شمار دسته‌ای بزرگ از دیوان قرار دارد که «دیوآساترین دیوان» خوانده شده‌اند. "پورداوود" آن را «دیو بُت‌پرستی» دانسته است و "دوستخواه" ضمن تایید نظر "پورداوود"، معتقد است که این واژه، سرمنشاءِ واژه‌های «بوت» (پهلوی) و «بُت» (فارسی) است. "مهرداد بهار" اما ارتباطِ «بویتی» با «بُت» و «بُت‌پرستی» را قاطعانه رد می‌کند.

۳- دیو زوال و فراموشی.

۴- در این‌جا یک دعای زرتشتی و سپس بخشی از بند ۱۹ از فرگرد ۸ آمده که از افزوده‌های جدید است.

۵- اوستایی: «دَرِجْیَه پَیتی زْبَرَهه»؛ پهلوی: «دَرْجِنْ زْبار» به معنای: «دَرِجای آن‌سوی تپه»؛ رودی که "زرتشت" برفرازِکوهی درکرانهٔ آن، نخستین‌بار دینِ «اهورامزدا» را پذیرفت و پیام‌آورِ آن گردید.

۶- یک سند کهن‌سالِ دیگر مبنی بر آگاهیِ ایرانیان باستان از گرد بودنِ زمین.

۷- نام دیوی که بر پیکرِ مُردگان فرمان می‌راند و اگر کسی به مُردار نزدیک شود یا به آن دست بزند، «نسو» از همهٔ سوراخ‌های تنِ او به درونِ پیکرِ وی راه یافته و او را می‌آلاید.

۸- پریِ (=دیو ماده) شهوت که «اهریمن» آن را برای گمراه کردن آفریده‌های اهورایی بیافرید. بنابر برخی روایات، همین پری بود که "گرشاسپ" را به هم‌خوابگی با خویش ترغیب‌کرد و در این‌میان، او را وادار به >>

www.takbook.com

فرومی‌کوبم. تا بدان‌روز که "سوشیانتِ پیروز و دیوافکن" از «دریای کیانسیه» از سرزمین نیمروز، از سرزمین‌های نیمروز، پا به پهنهٔ گیتی بگذارد.

بند ۶- «اهریمنِ نیرنگ‌باز»؛ آفریدگارِ جهانِ بدی، دگرباره به او گفت: ای "زرتشتِ اَشَوَن"! آفریده‌های مرا نابود مکن. تو پسرِ "پوروشَسْپ" هستی و از مادرِ خویش زاده شده‌ای[۱]. تو از دینِ نیکِ مزداپرستان روی‌بگردان تا از آن کامروایی که آن کشندهٔ مردمان[۲] -فرمانروای جهان- از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

بند ۷- "اِسپیتمان زرتشت" در پاسخ به «اهریمن» چنین گفت: نه! من هرگز از دینِ نیکِ مزداپرستان روی‌برنگردانم. اگرچه تن و جان و روانم از هم بگسلد.

بخش دوم[۳]

بند ۲۸- (...[۴]) بدان‌هنگام که روزگارِ زندگیِ کسی سپری شود و بمیرد، دیوانِ بدکارِ دوزخی بر او می‌تازند. چون سومین شب بگذرد و بامداد، پگاه پدیدار گردد و روشنایی برآید و «ایزد مهر»؛ [آن] دارندهٔ بهترین رزم‌افزارها، کوهسارانِ سراسر شادی‌بخش را سرشار کند و خورشید سر بزند...

بند ۲۹- ...دیوی که او را «ویزَرِشَه»[۵] خوانند، روان‌های دُروَندانِ تباه‌کارِ درگناه‌زیسته را فروبسته می‌برد. روانِ دُروندانِ تباه‌کار و نیکوکار، هر دو از «راهِ زُروان‌ساخته» که به

<< اهانت و خاموش کردنِ آتش نمود و بدین‌ترتیب وی را گناهکار ساخت. همچنین بنگرید به پاورقی بند ۱۰ از فرگرد ۱ «وندیداد».

۱- در گزارش پهلویِ (=زند) «وندیداد» این نیز جمله آمده است: «نیاکانِ تو مرا می‌پرستیدند؛ [پس] تو نیز مرا پرستش کن.».

۲- اشاره به «آژی‌دهاک».

۳- بیشترِ بندهای این بخش شامل پرسش و پاسخ‌هایی است میان "زرتشت" و «اهورامزدا» که بیشتر جنبهٔ فقهی دارد. به نظر می‌رسد که از دیگر فرگردهای فقهیِ «وندیداد» اندکی کهن‌سال‌تر باشد اما با این‌حال باز هم نمی‌توان قدمت آن را خیلی کهنه دانست. تنها بندهای ۲۸ تا ۳۴ که دارای باورهایی کهن؛ مبنی بر چگونگیِ احوالِ روانِ مردم پس از مرگ می‌باشند، به احتمال قریب به یقین از فقره‌های قدیمیِ این بخش هستند.

۴- در ابتدای این بند برای ایجاد پیوند با بندهای قبلی -که از بندهای جدیدتر هستند- عبارت: «اهورامزدا پاسخ داد» اضافه شده است.

۵- به معنای: «کسی که چیزی یا کسی را به هر سویی می‌کِشَد»؛ وظیفهٔ او آن است که روانِ‌گناهکاران را با زنجیر تا «چینوَت‌پُل» بِکِشَد. در مقابل او، «نَریوْسَنگ» است که روان پاکان و مردمان نیکوسرشت را با احترام تا «چینوَت‌پُل» همراهی می‌کند.

www.takbook.com

«چینوَت‌پُل»[۱] می‌پیوندد، می‌گذرند. بر سرِ «چینوَت‌پُل»، آنان پاداشِ کردارهای نیکِ جهانی را که پیش از آن برای جان و روانِ خویش به‌جای آورده‌اند، می‌جویند.

بند ۳۰- پس آن‌هنگام، دوشیزه‌ای خوش‌اندام، نیرومند، بلندبالا، بازشناسنده، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره‌دست و بسیارزیرک - با سگ‌هایی در دو سوی او- فرامی‌رسد. او روانِ نیکوکار را از فرازِ «البرز کوه» و از «چینوَت‌پُل» می‌گذراند و در برابر ایزدانِ مینُوی جای می‌دهد.

بند ۳۱- «وُهومَنَه»[۲] از سریرِ زرّینِ خویش برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد: ای اَشَوَن! چگونه از آن جهانِ پرآسیب به این جهانِ جاودانه درآمده‌ای و به سوی ما می‌آیی؟

بند ۳۲- روان‌های نیکوکاران به شادکامی به نزدیکِ اورنگِ زرّینِ «اهوره‌مزدا»، به نزدیکِ تخت‌های زرّینِ «امشاسپندان»، به «گَرزْمان»، به سرای «اهوره‌مزدا»، به سرای «امشاسپندان»، به سرای همهٔ دیگر مینُویانِ اَشَوَن می‌رسند.

بند ۳۳- دیوانِ تباه‌کارِ بدکردار پس از مرگِ اَشَوَن‌مَردی که خود را از آلایش پالوده باشد، چنان از بوی خوشِ روانِ او می‌هراسند که گوسفندی گرگ‌زده.

بند ۳۴- روان‌های نیکوکاران در آن‌جا با «ایزد نَریوسَنگ»[۳] - دوستِ «مزدااهوره» - همنشینی می‌کنند.

بخش سوم[۴]

بند ۴۳- «اهریمن مرگ‌آفرین»، سالار دیوان، «ایندَر[۵] دیو»، «سَوْرو[۶] دیوْ»،

۱- پلی که روانِ مردمان پس از گذر از آن؛ بنا به ثواب‌ها یا گناه‌هایی که در زندگی کرده‌اند، راهی بهشت (در آن سوی پل) یا دوزخ (در زیر پل) می‌شود. در «*کتاب نهم دین‌کَرد*» آمده است: هنگامی که فردی نیکوکار از روی این پل عبور می‌کند، پهنای پل به اندازهٔ ۹ نیزه گسترده شده تا او به آسانی از آن بگذرد. و هنگامی که فردی بدکردار از آن می‌گذرد، پهنای آن به اندازهٔ لبهٔ تیغی محدود می‌گردد تا وی از آن‌جا به پایین (به دوزخ) بیافتد. این روایت، در اسلام با عنوان «عبور از پل صراط» مطرح شده است.

۲- بنگرید به پاورقی بند ۴۶ از «خورنه یشت».

۳- اوستایی: «نَریوسَنگهه»؛ پهلوی: «نَریوسَنگ»؛ فارسی: «نَرسی»؛ ایزدِ پیام‌آور و پیکِ «اهورامزدا» است. «نَریوسَنگ»و «سروش» همکار و خویش‌کارِ یکدیگرند.

۴- این بخش، شرحِ داستانی کهن‌سال از زاده‌شدنِ "زرتشت" است که به نظر می‌رسد ناقص باشد.

۵- بنابر کهن‌ترین باورهای هندوایرانی، او یکی از نزدیک‌ترین یاران «اهریمن» و هماوردِ «امشاسپند اردیبهشت» است. در «ریگ‌ودا» وی همان «ایندرا» خدای بزرگِ هندوان است که از وی به عنوان «خدای آب» و «خدای جنگ» نام برده شده است.

۶- از نزدیک‌ترین یاران «اهریمن» و هماوردِ «امشاسپند شهریور» است.

www.takbook.com

«نانگ‌هَیثَیه[۱] دیو»، «توروی[۲] دیو»، «زَیریچ[۳] دیو»، «دیوِ خشمِ‌خونین‌درفش[۴]»، «اَکَتَشَه[۵] دیو»، «زاوْرون[۶] دیو کشندهٔ پدران»، «بویتی[۷] دیو»، «دْریوی[۸] دیو»، «دَیوی[۹] دیو»، «کَسْوی[۵] دیو»، «پَیتی‌شه[۵] دیو» و «مَرِشَوَنَه[۱۰]» دیوآساترینِ همهٔ دیوان، نگران و اندیش‌ناک بدین‌سوی و آن‌سوی می‌رفتند.

بند ۴۴- «اهریمنِ نیرنگ‌بازِ تباه‌کارِ مرگ‌آفرین» چنین گفت: چرا درنگ کردیم؟ دیوانِ تباه‌کارِ بدسرشت بر فرازِ «اَرِزوَر»[۱۱] گردآیند.

بند ۴۵- دیوانِ تباه‌کارِ بدسرشت، دویدند و گریختند. دیوانِ تباه‌کارِ بدسرشت، دیودند و به بدچشمی نگریستند. دیوانِ تباه‌کارِ بدسرشت، دویدند و بانگ برآوردند: بر فرازِ «اَرِزوَر» گردآییم...

بند ۴۶- ...هم‌اکنون "زرتشتِ اَشَوَن" در خانهٔ "پوروشَسْپ" زاده شد. چگونه کشتنِ او را به انجام رسانیم؟ هستیِ او، خود رزم‌افزاری دیوافکن است. اوست که با دیوان و دُروجان و دیوپرستان و «نسوی دیوآفریده» بستیزد و دروغِ دروغ‌گویان را ناچیز کند.

بند ۴۷- دیوانِ تباه‌کارِ بدسرشت، دویدند و گریختند. دیوانِ تباه‌کارِ بدسرشت، به ژرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند. (...[۱۲])

فرگرد بیســتم[۱۳]

بند ۲- نخستین پزشکِ خردمندِ [کاردانِ] فرخندهٔ توانگرِ فره‌مندِ رویین‌تنِ پیشداد،

۱- دیوِ ناخشنودی و خیره‌سری و غرور. هماوردِ «ایزدبانو سپندارمذ» است.
۲- دیوِ تشنگی که آب را زهرآگین می‌کند. هماوردِ «ایزدبانو خرداد» است.
۳- به معنای «زرد رنگ» یا «سبز رنگ». او دیو گرسنگی است و هماوردِ «ایزدبانو اَمُرداد» می‌باشد.
۴- دیوِ خشم و از بی‌رحم‌ترین و پلشت‌ترین دیوان. هماوردِ «ایزد سروش» است.
۵- از دیوان.
۶- دیوِ آورندهٔ پیری.
۷- بنگرید به پاورقی بند ۱ از فرگرد ۱۹ «وندیداد».
۸- دیوِ دریوزگی و گدایی.
۹- "پورداوود" این نام را «دیوِ فریب» ترجمه کرده است.
۱۰- دیو زوال و نابودی.
۱۱- دروازهٔ دوزخ.
۱۲- در این‌جا دعای معروف «اَشِم وُهو» آمده است که از افزوده‌های جدیدترِ زرتشتیان است.
۱۳- در این «فرگرد»، تمام بند ۱ و عباراتی در لابلای بندهای ۲ (گفتگوی اهورامزدا و زرتشت) و ۳ (نسبت دادنِ بیماری‌ها به اهریمن) و ۴ (ضمیر «من» که منتسب به اهورامزداست) و تمام بندهای ۵ تا ۱۴ (به جز بند ۱۲)، از اضافاتِ جدیدترِ واردشده به متنِ اصلی است، تا به این روایتِ کهنسال، رنگ و بوی دینی دهند.

www.takbook.com

"ثریتَه"[۱] بود که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین‌بار، نوکِ دشنه و آتشِ تب را از تنِ مردمان دور براند.[۲]

بند ۳- او بود که به جستجوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و «امشاسپند شهریور»[۳] برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و پوسیدگی و گندیدگی - که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای آسیب‌رسانی به تنِ مردمان آفرید- داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت...

بند ۴- و من گیاهان دارویی را که صدها و هزارها و ده‌هزارها، گرداگردِ «درختِ گوکِرِنَه»[۴] روییده است، بدو فرو فرستادم.

بند ۱۲- بشود که «اَیرْیَمَنَهٔ[۵] گرامی» همهٔ گونه‌های بیماری‌ها و مرگ‌ها را، همهٔ جادوان و پری‌ها را و همهٔ «جَینی‌های[۶] تباه‌کار» را فروکوبد.

فرگرد بیست‌ویکم

بند ۱- درود بر «گاوِ پاک»[۷]. درود بر تو ای «گاوِ نیکوکار». درود بر تو که افزونی‌بخشی. درود بر تو که می‌رویانی، درود بر تو که بهترین اَشَوَن و اَشَوَنِ‌هنوززاده‌نشده را بهروزی می‌بخشی. درود بر تو که «جهی» و «آشموغِ نااَشَوَن و فرمانروای ستمگر» را نابود می‌سازی.

بند ۲- ای «ابر» بیا! شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میانِ هوا به سوی زمین، هزار دانه [و] ده‌هزار دانه باران بباران. (...[۸]) چنین گوی تا همهٔ بیماری‌ها را به یک‌باره نابود

۱- پدرِ "گرشاسپ"، پهلوان بزرگ ایرانی است. او نخستین کسی بود که به فراگیریِ «دانش پزشکی» پرداخت و به مبارزه با بیماری‌ها به‌پاخاست.

۲- یعنی وی نخستین کسی بود که فردِ زخمی و شمشیرخورده؛ و همین‌طور فردی که دچار تب و لرز شده بود را درمان کرد.

۳- اوستایی: «خْشَثْرَوَیرْیَه»؛ ایزدِ نگهبانِ فلزات. واژهٔ «امشاسپند» از افزوده‌های بعدی است.

۴- «هوم سپید» که در اساطیر ایرانی و هندی، «شهریارِ گیاهانِ دارویی» خوانده شده‌است. این واژه بسیار قدیمی است. در ابتدای این بند، ضمیر «من» (اشاره به اهورامزدا) برای ارتباط‌یافتنِ این بند با بندِ الحاقیِ نخست، به متن اصلی اضافه شده است.

۵- ایزد دوستی و پیوند و آرامش. او را نخستین پزشکِ مینُوی شمرده‌اند که درمانِ ناخوشی‌ها در دست اوست. در «ریگ‌ودا»، «اَریَمَن» ایزدی است بزرگ که نام او همواره در کنار «مهر» و «وَرونا» آمده است.

۶- "جلیل دوستخواه" می‌گوید که «جَینی» نام موجودی است که گَندِ بیماری‌های گوناگونِ برآمده از دخمه‌های آلوده را در اندام‌های مردمان به اندازهٔ یک‌سوم نیرومندتر می‌کند. "دارمستتر" این نام را با «جَهی» یکی می‌داند. برخی نیز آن را معادل «جن‌های کافر» نوشته‌اند که از ریشه خطاست.

۷- بنگرید به پاورقی بند ۴۳ از «فروردین یشت».

۸- در این‌جا عبارت «ای زرتشتِ اَشَوَن» آمده است که از اضافات جدیدتر است.

www.takbook.com

سازی، تا مرگ را به یک‌باره نابود سازی، تا همهٔ بیماری‌های پدیدآورندهٔ «جَینی» را به یک‌باره نابود سازی، تا همهٔ مرگِ پدیدآورندهٔ «جَینی» را به یک‌باره نابود سازی، تا «گَذَه»[۱] و «آپَه‌گَذَه»[۱] را نابود سازی.

بند ۳- اگر بیماریِ‌مرگ‌زا، شامگاهان فراز آید، درمان آن در بامدادان است. [همچنین] اگر بیماریِ‌مرگ‌زا، بامدادان فراز آید، درمان آن در شامگاهان است. [همچنین] اگر بیماریِ‌مرگ‌زا، شب‌هنگام فراز آید، درمان آن در بامدادان است. بشود که باران، آب‌های تازه فروبارد، خاک را نو سازد، درختان را سرسبز کرده و نوتندرستی و نوتوانمندی در کارِ درمان پدید آورد.

بند ۴- ای «ابر»! «دریای فراخ‌کرت» جای گردآمدنِ همهٔ آب‌هاست[۲]. تو نیز بر آ و به بالا فراز رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به بالا فراز رو. (...[۳])

بند ۵- ای «خورشیدِ تیزاسب»! بر آ از فرازِ «البرز» و در درازنای آسمان بچرخ و بر جهان فروغ بیافشان. (...[۴]) در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی که آنان گشوده‌اند.[۵]

بند ۸- ای «ابر»! «دریای فراخ‌کرت[۶]» جای گردآمدنِ همهٔ آب‌هاست. تو نیز بر آ و به بالا فراز رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به بالا فراز رو. (...[۷])

۱- نام نوعی بیماری است که از چند و چونِ آن آگاهیِ بیشتری در دست نیست. به دلیل نبودِ نمونهٔ مشابهِ این واژه در متون دیگر و نبودِ توضیحات در باب این واژه در «زند اوستا» تطبیق آن با بیماری‌های شناخته شده عملا غیرممکن است.

۲- ایرانیان بر این باور بودند که سرچشمهٔ «آب» و «روشنایی» یکی‌است. دلیل این اعتقاد از آن‌جایی بود که روشنایی (خورشید) از فرازِ «البرز» (برای دانستن جایگاه البرز بنگرید به پاورقی بند ۱۳ از مهریشت) برآمده و رودها نیز از «قلّه‌های البرز» سرازیر می‌گردند. ریشهٔ ضرب‌المثل متداولِ «آب، روشنایی است» -که همچنان تا امروز نیز بر زبان‌ها جاری‌است- از همین‌جاست.

۳- در پایان این بند عبارتی آمده است با این مضمون: «ای آن که اهورامزدا راهی در بلندا را برای برآمدن و بالیدنِ تو پدید آورده است! بر آی و به چرخش در آی» که بایستی از افزوده‌های جدیدتر دوران ساسانی باشد.

۴- در اینجا عبارت: «در درازنای راهِ اهورامزدا» آمده است که بایستی از افزوده‌های جدید باشد.

۵- منظور از «راهی آبی» چشم‌انداز نقاط مرتفع کوهستانی است که در ترکیبی از «مِه» و «باران»، منظره‌ای چشم‌نواز را به‌وجود می‌آورد.

۶- بنگرید به پاورقی بند ۵۹ از «فروردین یشت».

۷- بنگرید به پاورقی بند ۴ از فرگرد ۲۱.

www.takbook.com

بند ۹- ای «ماهِ دربرگیرندهٔ تخمهٔ گاو»![1] بر آ از فرازِ «البرز» و در درازنای آسمان بچرخ و بر جهان فروغ بیافشان. (...[2]) در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی که آنان گشوده‌اند.[2]

بند ۱۷- ای «خورشید»! ای «ماه»! ای «ستارگان»! با خروش برآیید! [از برای] دور راندنِ «کَخوژی»[3] را، دور راندنِ «اَیِهی»[4] را، دور راندنِ «جَهیِ به جادو خو گرفته» را.

۱- برپایهٔ اساطیر ایرانی، در آغاز خلقت، هنگامی که "کیومرث" و «گاوِ نخستین» پس از یورش «اهریمن» از بین رفتند، «اهورامزدا» نطفه‌های درونِ بدنِ «گاو» را که بسیار درخشان بودند، به «ماه» برد. درخشندگیِ «ماه» در نیمه‌شب‌ها از همین روی است. سپس از آن نطفه‌ها، «گاوی نر» و «گاوی ماده» زاده شدند که اینان با یک‌دیگر جفتگیری کرده و ۲۷۰ نوع از جانوران و حیوانات را پدید آوردند. برای آگاهی بیشتر بنگرید به کتاب «*بندهشن*».

۲- بنگرید به پاورقی بند ۵ از فرگرد ۲۱ «وندیداد».

۳- به معنای: «کسی که از روشنایی می‌کاهد»؛ صفتی است برای «اهریمن».

۴- به معنای: «نازایی»؛ صفتی است برای «اهریمن».

www.takbook.com

www.takbook.com

ماتیکان یوشت فریان؛ اسطورهٔ فراموش‌شدهٔ ایرانی

پیش‌گفتار

کتاب ارزشمند «ماتیکان یوشت فریان» از شگرف‌ترین و دلچسب‌ترین یادگارهای نیاکان ماست که به زبان پارسیِ‌میانه (پهلوی) و در زمان ساسانیان نوشته شده است. "یوشت" پسر - و یا شاید از نوادگان- بزرگ‌زاده‌ای به نام "فریان" بود که در شهر «پرسش‌گزاران» زندگی می‌کرد. در اساطیر ایرانی، "فریان" بزرگ‌مردی بود از «توران‌زمین» که به حمایت از "زرتشت" برخاست و از همین‌روی، "زرتشت" در «گاهان»[1] - دست‌نخورده‌ترین بخش از «اوستا»- او را در شمار یاران خویش نام برده و از «اهورامزدا» خواهان برکت و بزرگی این شخص و اخلافِ او گردید. همچنین در کهن‌ترین «یشت‌ها»[2] نیز به اختصار ذکری از این کهن‌داستان رفته است که اصالت و قدمتِ بسیاربالای این افسانه در میان ایرانیان را آشکار می‌سازد. کتاب پهلوی «داتستان دینیک»[3]، "یوشت فریان" را فردی غیرزرتشتی اما در شمار ارادتمندان به دین زرتشتی نام برده است. در کتاب «زند بهمن یشت»[4] نیز ذکر ماجرایی آمده است که در پسِ آن، "زرتشت" به درگاه «اهورامزدا» نماز برده و از وی می‌خواهد تا "یوشت فریان"، "گوپدشاه"[5] و "پشوتن"[6] را فناناپذیر و بی‌مرگ گرداند.

این ماجرای جذاب، از جایی آغاز می‌شود که جادوگری به نام «آَخت» در طمع یورش به شهر «پرسش‌گزاران»، می‌کوشد تا با لشگریانش که متشکل از دیوان و بدخویان بودند، شهر را چپاول کند. اما از آنجا که این شهر -ظاهرا بنابر دعای "زرتشت" برای «خاندان

۱- گاهان؛ یسنا هات ۴۶، بند ۱۲
۲- آبان‌یشت، کردهٔ ۲۰، بندهای ۸۱ تا ۸۳
۳- فصل ۹۰؛ بندهای ۱- ۳
۴- فصل ۲؛ بند ۱
۵- بنگرید به پاورقی بند ۷۷ از «خوَرنَه یشت» در همین کتاب.
۶- بنگرید به پاورقی بند ۹۸ از «فروردین یشت» در همین کتاب.

www.takbook.com

فریان»- تحت حمایت فرّه‌ایزدی و «امشاسپندان» است، هیچ نیرویی توان نابودی آن را ندارد مگر نیروی جهل و نادانی. پس «اَخت‌جادو» با آگاهی از این موضوع، درون شهر شده و می‌کوشد تا برای دور راندنِ فرّه‌ایزدی از شهر، نادانی را بر آن‌جا حاکم سازد. از همین‌روی نوجوانان پانزده‌ساله را به حضور خویش فراخوانده و شروع به پرسیدن سوالاتی علمی از هر یک آن‌ها می‌نماید. سپس هرکس که پاسخ را نمی‌دانست، در شمار نادانان قرار گرفته و فرّه‌ایزدی از او دور گردیده و «اَخت» در دَم او را می‌کشت. در این میان، فردی به نام "مهراسپند" که از پیران و خردمندان شهر است؛ جوانی دانا به نام "یوشت فریان" را برای این مباحثه معرفی می‌کند. در همان آغاز کار، "یوشت" خردمندی خود را نشان داده و دو طلسمی را که «اَخت» با خود به همراه دارد باطل می‌سازد. «اَخت‌جادو» آگاه می‌شود که "یوشت فریان" با دیگران تفاوت دارد، پس خود را برای یک مبارزهٔ طولانی آماده می‌کند. بدین منظور ۳۳ پرسشِ پیچیده را مطرح کرده و برای پیروزی در این مبارزهٔ علمی، از تمام توانایی خویش بهره می‌گیرد. این پرسش‌ها گاه فلسفی، گاه دینی، گاه اخلاقی، گاه اطلاعات عمومی، گاه از ستاره‌شناسی، گاه از ریاضیات و گاه سوالاتی بچه‌گانه است. "یوشت" اما با نیروی خِرَد و یاری «امشاسپندان»، به تمام ۳۳ پرسش پاسخ داده و سپس ابتکار عمل را در دست گرفته و سه سوال پیچیده از «اَخت‌جادو» می‌پرسد. «اَخت» برای یافتن پاسخ سوالات، نیرنگی به کار بسته و به دوزخ می‌رود تا از «اهریمن» یاری بخواهد. «اهریمن» اما از یاری رساندن به او خودداری می‌کند؛ چه در صورت آگاهی «اَخت‌جادو» از پاسخِ این سه پرسش، وی به‌گونهٔ فزاینده‌ای نیرومند گشته و تهدیدی برای «اهریمن» خواهد شد. «اَخت» ناکام و مضطرب به میدان مبارزه بازگشته و با ناامیدی از دادن پاسخ به سه پرسش "یوشت"، اعلام ناتوانی می‌کند. پس "یوشت فریان" دعایی خوانده و با کمک یک کاردِ مقدس، به «اَخت‌جادو» یورش برده و او را از بین می‌برد. با این پیروزیِ بزرگ، افزون‌بر نجات‌یافتن شهر از یورش دیوان، "یوشت فریان" نیز در شمار مهم‌ترین شخصیت‌های زرتشتی قرار گرفته و بنابر دیگر کتب زرتشتی -از جمله کتاب سترگ «بندهشن»- از مرگ رهایی یافته و در شمار جاودانان قرار می‌گیرد تا در «پَسین روز» (آخرالزمان) در کنار "پشوتن"، "گرشاسپ"، "کی‌بهرام ورجاوند" و دیگر جاودانان زرتشتی، در شمار لشگریان "سوشیانت" -منجی دین زرتشتی- برای پاک‌سازی جهان از پلشتیِ اهریمنان، بکوشد.

با تطبیق مندرجات رساله «ماتیکان یوشت فریان» با دیگر کتب زرتشتیِ بازمانده از دوران ساسانیان، می‌توان تخمین زد که ماجرای مباحثه "یوشت" و «اَخت‌جادو»، در حدود هشتاد سال پس از مرگ "زرتشت" روی داده است. همچنین در بخشِ «یشت‌ها» از

www.takbook.com

«اوستا»[1] اشاراتی «مثل‌گونه» به این داستان رفته است. این اشارات گواه بر آن است که ماجرای مبارزهٔ "یوشت فریان" و «اَخت‌جادو»، از روزگاران باستان تا پایان دوران ساسانیان میان ایرانیان بسیار سرشناس و معروف بوده است. اما مهمترین تفاوتی که میان روایت مندرج در «اوستا» و روایت مستقل «ماتیکان یوشت فریان» به چشم می‌آید، این نکته است که در «یشت‌های اوستا» شمار سوالات «اَخت‌جادو» از "یوشت"، ۹۹ پرسش ذکر شده است اما در «ماتیکان یوشت فریان» تنها ۳۳ پرسش آمده است. این شاید به خاطر آن باشد که در درازنای گذر زمان و بازگویی شفاهی و سینه‌به‌سینهٔ این روایت، بسیاری از پرسش‌ها به دست فراموشی سپرده شده و نویسنده یا نویسندگان رساله «ماتیکان یوشت فریان» تنها به پرسش‌های باقی مانده اکتفا کرده و نخواستند چیزی از خود بدان بیافزایند.

درمورد اسطوره "یوشت فریان" هرگز حق مطلب ادا نگشته است. "یوشت فریان" که روزگاری در مقام اعتبار، در کنار اساطیری چون "آرش کمانگیر"، "گرشاسپ پهلوان"، "جمشید"، "هوشنگ" و... قرار داشت، امروزه ناشناخته باقی مانده و ایرانیان او را در گرد و غبار تاریخ، به دست فراموشی سپرده‌اند. باشد که این ترجمه از «ماتیکان یوشت فریان»، بهانه‌ای برای بازشناسی و احیای این اسطوره فراموش‌شدهٔ ایرانی باشد.

لازم به توضیح است که نگارنده برای ترجمه این متن، از تلفیق دو روش «ترجمه واژه به واژه» و «ترجمه آزاد» بهره برده است. بدین معنا که تمرکز اصلی بر روی ترجمه واژه به واژه و نقل هر عبارت، عین متن پهلوی آن بوده است. اما با این حال، در برخی از بندها به دلیل کهن بودن متن، با عبارات و جملاتی نامنوس مواجه هستیم که در میان گذر هزاره‌ها منسوخ گردیده و با گوشِ انسانِ امروزی، ناآشناست. لذا در هنگام مواجهه با چنین بندهایی، از ترجمه روان و آزادتری استفاده شده -و به جهت آسان‌تر شدن فهم محتوا و مطالب برای مخاطب- کوشش شده است تا جملات به شیوه امروزی‌تری منعکس گردند. همچنین باید توجه داشت که تلاش نگارنده در هنگام ترجمه این اثر بر این بود که تا جای ممکن، از واژگان اصیل پارسی بهره‌برداری شده و از ورود واژگانی با ریشهٔ بیگانه در این ترجمه، جلوگیری به عمل آید.

نکته آخر آن‌که در هنگام مطالعهٔ متنِ «ماتیکان یوشت فریان» با مفاهیمی کهن و نسبتا فراموش‌شده برخواهیم خورد که همه ریشه در فرهنگ کهن‌سال ایرانی دارند. نگارنده کوشیده است تا برای روشن‌شدنِ این مفاهیم، توضیحاتی را در پاورقی‌ها عنوان کند. با این‌حال برای درکِ بهترِ مفاهیمِ مربوط به باورهای قدیمی و مناسکِ کیشِ زرتشتی،

۱- آبان یشت بند ۸۱ تا ۸۳ و فروردین‌یشت بند ۱۲۰

www.takbook.com

پیشنهاد می‌شود تا کتاب «زرتشت و زرتشتیان» از همین نگارنده - طبع «انتشارات آروَن»- را مطالعه نمایید.

www.takbook.com

ترجمه متن کامل ماتیکان یوشت فریان

به نام یزدان دادار

این ماتیکان یوشت فریان فرخ‌باد، به یاریِ یزدان.

چنین گویند که در آن زمان که "اَخت‌جادو" با هفتاد هزار سپاهی درون شهر «پرسش‌گزاران» گردید، او بانگ برآورد: «شهر پرسش‌گزاران را در زیر پاهای پیلانِ[1] تنومندِ خویش، لگدمال خواهم کرد.»

و هنگامی‌که به درون شهر آمد، مردمی را فراخواند که پانزده‌ساله[2] باشند. پس از هر یک از آن‌ها پرسش‌هایی کرد و هرکه توان پاسخ دادن را نداشتی، او را بکشت.

و در شهر پرسش‌گزاران بزرگ‌مردی بود به نام "مهراسپَند". او اَخت‌جادو را گفت: «شهر پرسش‌گزاران را لگدمالِ پیلان مکن و مردمِ بیگناه را مَکُش که اندر این شهر، جوانی پانزده‌ساله باشد به نام "یوشت فریان" می‌زییَد و هر پرسشی که او را پرسیدی، تو را پاسخ خواهد گفت.»

پس اَخت‌جادو به یوشت فریان پیغام فرستاد: «بسوی من آی که سی‌وسه‌پرسش از تو پرسم و اگر پاسخ ندانی یا بگویی نمی‌دانم، همان‌زمان تو را خواهم کشت.»

پس یوشت فریان به درگاه اَخت‌جادو آمدی. ولی از آن‌روی که اَخت، لاشهٔ آدمی[3] را از برای طلسم و جادو در زیر بستر خود پنهان کرده بود، یوشت فریان درون آن‌جا نشد. او به اَخت پیغام فرستاد: «شما لاشهٔ آدمی را در زیر بستر خود دارید و از آن‌روی که در آن‌جایی‌که لاشهٔ آدمی است، امشاسپندان[4] درون نشوند، من نیز درون نخواهم شد تا آن لاشه از آن‌جا دور شود که من نیازمند یاری و پشتیبانی امشاسپندان هستم. و اگر امشاسپندان درون نشوند، آن‌گاه پرسش‌های تو را پاسخ نتوانم داد.»

۱- فیل‌ها

۲- در سنّتِ زرتشتی، پانزده‌سالگی، سنِّ رسیدن به رشدِ کامل و بلوغ است.

۳- یعنی جمجمه و اسکلت آدمیزاد. در روزگاران دور، ساحران و جادوگران برای انجامِ طلسم و جادو، استخوان آدمیزاد و حیوانات را همراهِ خود نگاه می‌داشتند.

۴- «امشاسپندان» در کهن‌ترین باورهای دین زرتشتی، القابی برای «اهورامزدا» بودند. اما رفته رفته درطول زمان دارای شخصیت‌هایی مستقل گردیده و در نهایت در جایگاه ایزدان و -به زبان امروزی‌تری- فرشتگانِ درگاهِ «اهورامزدا» قلمداد گردیدند. باید توجه داشت که هر یک از این «امشاسپندان» در باورهای قدیم ایرانیِ (پیش از زرتشت) نمایندهٔ یکی از عناصر طبیعت قلمداد می‌گشتند. همچنین برای آگاهی بیشتر، بنگرید به پاورقی بند ۵ از هات ۵۶ «یسنا» در همین کتاب.

www.takbook.com

پس اَخت‌جادو دستور داد تا آن تخت و بستر را که لاشهٔ آدمی درونِ آن نهفته بود، بیرون بردند و سپس تخت و بستری نو افکندند.

پس او یوشت فریان را دگرباره اندر خواست و گفت: «بیا و بر این جامه و بالش بنشین و پرسش‌هایم را به درستی پاسخ ده.»

یوشت فریان گفت: «ای تبه‌کارِ دُروند[۱]! بر این بالش می‌ننشینم. چه این بالش نَسای[۲] مُردگان است، و ایزدان و امشاسپندان -که یاور و جان‌پناه من هستند- اگر بر این بالش بنشینم، از یاری و پشتیبانی من بازخواهند ایستاد و آن‌گاه پرسش‌های تو را پاسخ نتوانم داد.»

پس اَخت‌جادو فرمان داد تا بالش را بردند و بالشی نو آوردند.

این‌بار یوشت فریان درون شد و بر آن بالشِ نو، بنشست.

نخستین پرسش را اَخت‌جادو از یوشت فریان چنین پرسید: «بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟»[۳]

یوشت فریان پاسخ داد: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه بهشت به گیتی بهتر است. از این‌روی که کسی که در گیتی کار و کرفه[۴] نکردی، در مینو او را فریادرسی نخواهد بود. و نشان دیگر آن‌که اگر به گیتی کاری نیکو نکنی به آن جهان نیکی نرسد.»

اَخت‌جادو چون آن پاسخ را شنید، شگفت‌زده گردید و به اندازه‌ای که مردی یَشتی کند[۵]، در گیجی ماند. سپس چون به خود آمد، او را چنین‌گفت: «بدبختیِ‌من -اَخت‌جادو- از تو -یوشت فریان- این است که بر من چیره هستی. همچون مَردِ دلیر بر دلیرترین مَرد، اسبِ دلیر بر دلیرترین اسب، گاوِ دلیر بر دلیرترین گاو و همچون آسمان که بر زمین فرمانروایی می‌کند. چرا که من با این پرسش نهصد مُغ[۶] را کشته‌ام، که آنان چندان یزشِ

۱- بددین، کژکردار، بدسرشت

۲- اوستایی: «نَسو»، پهلوی: «نَسا»؛ پاره‌های گوشت یا استخوانِ انسان یا حیوانِ مُرده. بنابر باورهای زرتشتیان، به محض خروج روح از بدن، جسم آدمی تبدیل به عنصری نجس می‌گردید که باید از دست زدن بدان پرهیز نمود. در صورت تماس با پیکر مُرده، طی آدابی مذهبی، فرد را تطهیر می‌کردند.

۳- معنی تحت‌اللفظی آن چنین است: «با آباد ساختنِ زمین، زمین را همچون بهشت کردن بهتر است، یا به انتظارِ مرگ نشستن برای دستیابی به بهشتِ اُخروی؟»

۴- کار و کوشش

۵- عبادت کردن. زمزمه‌کردنِ سروده‌های دینی در آیینِ زرتشتی.

۶- پهلوی: «موبد»؛ روحانیون و پیشوایان دین زرتشتی.

www.takbook.com

یزدان[۱] کرده‌اند که به خاطرِ نوشیدنِ پراهوم[۲]، زرد شده بود.[۳] و همچنین نُه دختر از «دودمان سپیتمان»[۴] را کشتم که هر یک از ایشان دین‌ستایی را افسری به زر و مروارید از پادشاهان نستانده‌اند[۵]. هنگامی که من از اینان پرسیدم که بهشت به گیتی بهتر است یا به مینو؟ پاسخ دادند که بهشت به مینو بهتر است. پس من گفتم این‌چنین که بهشت به مینو برای شما نیکوتر است، همیدون بهتر آن باشد که به بهشتِ مینو درون شوید. پس آن‌ها را بکشتم.»

اکنون دوم پرسش من از تو این است که: «از آفریده‌های اورمزد[۶] کدام است که اگر بنشیند، بلندتر باشد از زمانی که ایستاده است؟»

یوشت فریان پاسخ داد: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پاسخ تو سگ باشد.»

سوم پرسش این بپرسید که: «از آفریده‌های اورمزد آن چیست که برَوَد اما گام نَنَهَد؟[۷]»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پاسخ آن گنجشک است که برود اما گام نَنَهَد.»

چهارم پرسش این بپرسید که: «از آفریده‌های اورمزد، آن چیست که دندانش از شاخ و شاخش از گوشت باشد؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! پاسخ آن خروس است، مرغِ سروشِ پرهیزگار. و چون آن خروس بانگ کند، پتیاره از آفریده‌های اورمزد باز دارد.»[۸]

۱- یَزِش (یا یَزِشْن) = نیایش کردن؛ عبادت کردن.

۲- «پراهوم» فشردهٔ «گیاهِ هوم» است که با آبزور و شیر و فشردهٔ ساقهٔ «هذانَئپَتا» (شاخه درخت انار) آمیخته شده باشد. نوعی نوشیدنی مقدس بود که از روزگاران کهن، در میان آریاییان رواج داشت.

۳- معنی تحت‌اللفظی این بند چنین است: «من پیش از این با طرح این پرسش، توانسته بودم گمراه کنم نهصد نفر از روحانیون مومنی را که از شدت اخلاص در عبادت به خلسهٔ معنوی رسیده و رنگِ رخسارشان پریده بود -به مانند کسی که بر اثر استعمال شرابِ پراهوم زرد شده باشد- و سپس با دور شدن فرّه‌ایزدی از آن‌ها، همهٔ آن‌ها را به قتل رساندم.»

۴- دودمانی مقدس بودند و "زرتشت" نیز از این خاندان بود. بنگرید به بند ۱۴۰ از «مهر یشت».

۵- یعنی به اندازه‌ای پایبند به دین بودند که با زر و سیم شاهان نیز دین‌گریز نمی‌گردیدند (؟).

۶- اوستایی: «اهورامزدا»؛ پهلوی: «اورمزد»، «هرمزد»؛ در معنای امروزیِ «خداوند».

۷- یعنی: آن چیست که بدون گام برداشتن و قدم زدن، راه می‌رود؟

۸- اشاره‌ای به آوازِ سحرگاهیِ خروس که پایان شب و آغاز روز را مژده می‌دهد. به باور ایرانیان، خروس در پیوند با «ایزد سروش» بود.

www.takbook.com

پنجم پرسش این بپرسید که: «کاردِ کوچک بهتر است یا خورشِ[۱] کمتر؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! کاردِ کوتاه بهتر از خورشِ اندک است. چه با کاردِ کوتاه بَرسَم[۲] بریدن و چیدن، ولی خورشِ اندک به شکم نرسد و چون رسد باد انگیزد.»

ششم پرسش این بپرسید که: «چیست پُر و چیست نیمه‌پُر و چیست آن‌که هرگز پُر نباشد؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! آن‌چه که پُر است مَردِ دارای توانایی است که چون بمیرد پرهیزگار باشد؛ آن‌چه که نیمه‌پُر باشد درویشِ بینوای بدزیست است که چون بمیرد روانش پرهیزگار باشد؛ و آن‌چه که تُهی است، مَردِ بدبختِ بدزندگانیست که چون بمیرد دُروند و ناپرهیزگار بمیرد.»

هفتم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که مردمان خواهند نهان‌کردن اما آن را نهان‌کردن نتوانند؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن زُروان[۳] است که کس نهان کردنش نتوان؛ چه زمان، خود پیدا بُوَد.»

هشتم پرسش این بپرسید که: «کدام است آن مردمِ زنده که "استی‌ویهات"[۴] را ببیند و بمیرد و او را ایدون کام باشد که باز زنده شود و نیز اگر دوباره او را ببیند و بمیرد، برایش آسان آید؟»[۵]

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن مردمی است که یَشت نکرده باشد و پراهوم نخورده باشد. و دیگر آن مَرد که به گاهِ زناشویی رسیده باشد و زن نگرفته باشد. و سه‌دیگر آن مردمی که

۱- خوراک، غذا

۲- شاخه‌های مقدسِ بُریده‌شده از درخت هوم یا گز که زرتشتیان در نیایش‌ها به دست گرفته و مناسکی را اجرا می‌کنند.

۳- ایزدِ زمان. بنگرید به پاورقی بند ۶۷ از «مهر یشت».

۴- نام دیوِ مرگ در اعتقاداتِ کهنِ آریاییان.

۵- یعنی: «چه کسانی هستند که پس از مرگ، آرزو دارند تا مجددا زنده شوند تا کارهایی نیمه‌تمام را تمام کنند و سپس به آسودگی بمیرند؟»

www.takbook.com

در زمانِ زنده بودن، یَشت نکرده است و اشوداد[۱] نداده است و یزش نکرده باشد و گفته باشد که اشوداد به مردم بدهم اما [پیمان‌شکنی کرده و] نداده باشد. پس آن‌کس هنگامی که بمیرد کامِ او این‌گونه است که باز زنده شود و دوباره بمیرد و استی‌ویهات ببیند و مرگ برایش آسان شود.»

نهم پرسش این بپرسید که: «پیل و اسب و شتر و خر و گاو و گوسفند و زن و سگ و خوک و گربه به چند ماه زایند؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پیل به سه‌سال زاید و اسب و اشتر و خر به دوازده‌ماه زایند و گاو و زن به نه‌ماه زایند و گوسفند به پنج‌ماه زاید و سگ و خوک به چهارماه زایند و گربه به چهل‌روز زاید.»

دهم پرسش این بپرسید که: «مردم کدام به رامش‌تر و آسان‌تر زیَد؟»[۲]

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن مردمی به رامش‌تر و آسان‌تر زیَد که در زندگی بی‌بیم‌تر، و به آنچه دارد خرسندتر و داراتر است.»

یازدهم پرسش این بپرسید که: «چیست آن‌که در گیتی به اورمزد و امشاسپندان همانند است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه در گیتی ده‌بُد[۳] به اورمزد و امشاسپندان همانند است و جای ده‌بُد همانند گرزمان[۴] روشن است و دستیاران ده‌بُدان همانند امشاسپندانند. و ده‌بُدان اندر دربار؛ همانند آن ستاره است که پرویز خوانند؛ دیگر مردم هنگامی که خویش‌کار و استوارند، همانند دیگر ستارگان کوچکند که در آسمانند.»

دوازدهم پرسش این بپرسید که: «کدام خورش خوش‌تر و خوشمزه‌تر است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن خورش خوشمزه‌تر و بامزه‌تر است در میان مردمان که مَرد آن را از راهِ کوششِ دُرُست، به دست آورده، اندوخته و پرداخته شده باشد و آن را از راهِ کار و کرفه باز خورند و بدارند.»

۱- خیرات، صدقه

۲- یعنی: «چه کسانی در آرامش زندگی می‌کنند؟»

۳- کدخدا / شاه

۴- بهشت، عرش‌اعلی

www.takbook.com

سیزدهم پرسش این بپرسید که: «یک چه؟ و دو چه؟ و سه چه؟ و چهار چه؟ و پنج چه؟ و شش چه؟ و هفت چه؟ و هشت چه؟ و نه چه؟ و ده چه؟»[۱]

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه یک، خورشید بی[۲] که همهٔ جهان را روشن دارد. دو، برآوردن و فروبردن دَم[۳] است. سه، پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک است. چهار، آب و زمین و گیاه و ستور است. پنج، همان پنج "کِی"[۴] است. شش، همان شش گاهنبار[۵] است. هفت، هفت امشاسپند است. هشت، هشتیِ نامی‌بِه است[۶]. نه، همان نه سوراخ در تن مردمان است و ده، همان ده انگشتِ دست است.»

بیست و سوم پرسش این بپرسید که: «چه سردتر؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من می‌دانم: تو چنان اندیشیدی که برف سردتر است که اندر کوه نشیند و خورشید هرگز بر آن برنتابد؛ ولی آن‌چنان که تو اندیشیدی نیست، زیرا مَنِشِ مَردِ دُروند، سردتر است؛ و آن را نشان این‌که تو را برادری است دُروند، او را چندی زهر به دل جای دارد که تو آن را نه با خورشید و نه با آتش نتوان گداختن، و چون من آن زهر را به مُشت گیرم بگدازد.»[۷]

۱- این پرسش به تنهایی شامل ۱۰ سوال از ۳۳ سوال است.

۲- «بی» = «است». هنوز در شاخه‌هایی از گویش لُری، لکی و برخی از گویش‌های دیگر، به جای فعل «است» از فعل «بی» استفاده می‌شود. "باباطاهر" می‌گوید:

هزاران لاله و گل در جهان بی همه زیبا به چشمِ دیگران بی

۳- نفس

۴- پنج شاه بزرگ کیانی: "کی‌قباد"، "کی‌کاووس"، "کی‌خسرو"، "کی‌لهراسپ" و "کی‌گشتاسپ".

۵- گاهنبار در اسطوره‌های زرتشتی و آریایی، نام شش «گاه» یا شش روزی است که اهورامزدا جهان را آفرید و به نشانهٔ آن، ایرانیانِ باستان جشن‌های شش‌گانهٔ گاهنبار را پدید آوردند که بنابر مندرجات «اوستا» بدین‌گونه است:

- «میدیوزَرِیم» که در روز پانزدهم اردیبهشت‌ماه، به نشانه آفرینش آسمان، جشن گرفته می‌شد.
- «میدیوشَـیم» که در روز پانزدهم تیرماه، به نشانه آفرینش آب، جشن گرفته می‌شد.
- «پَـیته‌شَـهیم» که در روز سی‌ام شهریورماه، به نشانه آفرینش زمین، جشن گرفته می‌شد.
- « آیاسرِم» که در روز سی‌ام مهرماه، به نشانه آفرینش گیاهان، جشن گرفته می‌شد.
- «میدیارِم» که در روز بیستم دی‌ماه، به نشانه آفرینش جانوران، جشن گرفته می‌شد.
- «هَـمَـسپَـتمَدُم» که در آخرین روز سال، به نشانه آفرینش مردمان، جشن گرفته می‌شد.

۶- مضمون این جمله مشخص نیست.

۷- در این بند اخت‌جادو می‌پرسد که چه چیزی در جهان از همه سردتر است؟ یوشت فریان پاسخ می‌دهد که من می‌دانم پاسخ مدنظر تو آن برفی است که در قلهٔ کوهستان‌ها می‌نشیند و حتی تابشِ خورشید نیز >>

www.takbook.com

پس اَختجادو فرمان داد که برادر خویش را آوردند و بکشتند و زهر را از دل او بیرون آوردند. ولی نه خورشید و نه آتش، آن زهر را توانایی گداختن نبود. پس یوشت فریان آن را اندر مُشتِ خویش بگرفت و آن زهر، بی‌درنگ بگداخت.

بیست و چهارم پرسش این بپرسید که: «چه گرم‌تر؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه مُشتِ مَردِ پرهیزگار گرم‌تر است. و آن را نشان این که زهرِ برادرت را نه خورشید و نه آتش نتوانست گداختن ولی مُشتِ من آن را گداخت.»

بیست و پنجم پرسش این بپرسید که: «از آن‌ها که فرو شود، کدام بهتر است؟ و از آن‌ها که سرد شود، کدام بهتر است؟ و از آن‌ها که بمیرد، کدام بهتر است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! از آن‌چه فرو شود، آب بهتر است. و آن‌چه سرد شده باشد، آتش بهتر است. و آن‌چه بمیرد، مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگری چون تو باشد، بهتر است! چه اگر آب فرو نشود و آتش سرد نشود و تبهکارِ دُروندِ ستمگری چون تو نمیرد؛ آن‌گاه همهٔ [چهارگوشهٔ] جهان پُر از آب و آتش و تبهکارِ دُروندِ ستمگری چون تو شود و نگهداری جهان نتوان کرد.»

بیست و ششم پرسش این بپرسید که: «چه از کوه، گران‌تر[1] است؟ و چه از کاردِ پولادین، تیزتر است؟ و چه از انگبین[2]، شیرین‌تر است؟ و چه از دنبهٔ میش، چرب‌تر است؟ و از رادان[3]، که رادتر است؟ و از راستان، که راست‌تر است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! [نخست آن‌که] دروغ و ناراستی از کوه، گران‌تر است؛ و [دوم آن‌که] زبانِ مردمان از کاردِ پولادین، تیزتر است؛ و [سوم آن‌که] برای پدر و مادر، همانا فرزند نیکو از انگبین شیرین‌تر است؛ و [چهارم آن‌که] از دنبهٔ‌میش چرب‌تر، «سپندارمذِ[4]

<< توانایی آب کردن آن را ندارد اما بدان که اشتباه می‌کنی و از برف کوهستان‌ها سردتر هم وجود دارد و آن سردیِ بدذاتیِ انسان‌های گناهکار و پلید است. چنان‌چه بدذاتیِ درونِ دلِ برادر تو، اکنون شبیه به ماده‌ای زهرآلود و سرد است که نه با تابش خورشید و نه با افروختن آتش، گرم نخواهد شد اما اگر من آن را به دست گیرم، ذوب می‌شود!

۱- سنگین‌تر، مستحکم‌تر.

۲- عسل.

۳- جوانمردان.

۴- ایزدبانوی نگهبانِ زمین. بنگرید به پاورقی بند ۱ از هات ۵۶ «یسنا».

www.takbook.com

زمین و باران» است؛ و [پنجم آن‌که] از رادان رادتر، «ایزدِ تیشتر»[۱] است؛ و [ششم آن‌که] از راستان راست‌تر، «وایو»[۲] است چرا که از هیچ‌کس شرم و آزرم ندارد و رشوه نستاند و خدای و بنده[۳] را یکی به دیگری به راستی دارد[۴].

بیست و هفتم پرسش این بپرسید که: «کدام پای نیک‌تر و نیکوتر است؟ چه بسیار پاهایی که من در زندگانی دیده‌ام ولی از میان آن‌ها، پای "هوفریا" -که خواهرِ تو و زنِ من است- نیکوتر و چشم‌نوازتر است.»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه پای آب نیک‌تر و نیکوتر است. و تو را نشان آن که هرجای که آب پای نَهاد، در آن‌جا سبزه بِرَست. ولی هرجای که هوفریا پای نهاد، آن‌جا خشک گردید.»[۵]

بیست و هشتم پرسش این بپرسید که: «بزرگ‌ترین رامش زنان چیست؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! نه چنان چون که تو اندیشی، بلکه چنان چون که من می‌دانم. تو ایدون اندیشیدی که زنان را بزرگترین رامش از جامه‌های گوناگون و کدبانوییِ سزاوار است که دارند؛ ولیکن زنان را بزرگ‌ترین رامش، بودن کنارِ شوی خویش است.»

اَخت‌جادو گفت که: «دروغ بگویی و من تو را به این پرسش بکشم. اکنون بیا نزد هوفریا رهسپار شویم؛ او که خواهرِ تو و زنِ من است. او که هرگز دروغ نگفته و نگوید.»

یوشت فریان همداستان بود. پس به نزد هوفریا شدند. پس ایشان گفتند بنشین و این پرسش به راستی بگذار. سپس یوشت فریان پرسید که: «زنان را بزرگترین رامش، از جامه‌های گوناگون و کدبانوییِ سزاوار است که دارند؟ یا زنان را بزرگ‌ترین رامش، بودن کنارِ شوی خویش است؟»

۱- «تیر»؛ ایزد باران و یکی از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خدایان قدیمِ آریایی که مورد احترام آریاییان بود. بنگرید به «تیر یشت».

۲- ایزد باد. نام دیگر او «اندروای» است و بیشتر با لقب «زبردست» در «اوستا» از او نام برده شده است. «وایو» یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندو-ایرانی است که هم در متون کهن ایرانی و هم در متون هندی از او یاد شده است. او بر گردونه‌ای برنشسته که صد اسب آن را می‌کشند و نسیم و باد و طوفان و آذرخش از اوست. بنگرید به «رام یشت» در همین کتاب.

۳- ارباب و رعیت.

۴- زیرا باد برای همهٔ آدمیان؛ چه دارا و چه ندار، به یکسان می‌وزد.

۵- اشاره به لگدمال کردنِ گیاهان که دست‌مایهٔ نابودیِ آن‌ها می‌شود.

www.takbook.com

هوفریا با خویش اندیشید که: «چه بدبختی به سرم آمده است که این تبهکارِ دُروندِ ستمگر، اگر دروغ بگویم هم برادرم را می‌کشد و هم من دُروند می‌شوم. ولیکن ایدون بهتر که راست بگویم. چه اگر دروغ بگویم خود دُروند شوم و داد و دین را از دست دهم ولی چون مرا به راست‌گویی بکشد، پرهیزکار خواهم گردید.»

پس پوششی بر سر انداخت و گفت که: «زنان را بزرگ‌ترین رامش، از بودن کنارِ شوی خویش است.»

اَخت با شنیدن این پاسخ با دشنه‌ای هوفریا را بکشت. روان هوفریا به گرزمان[1] رفت. آنگاه روان او بانگ برآورد که: «نکوکاری پرهیزکار بودم، اکنون پرهیزکارترم. اما ای اَخت‌جادو، تو دُروند بودی، اکنون دُروندتر گشته‌ای.»

بیست و نهم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که ده پا و سه سر و شش چشم و شش گوش و دو دُم و سه خایه و دو دست و سه بینی و چهار شاخ و سه پشت دارد و زندگی و خوراک جهان از اوست؟»

یوشت فریان پاسخ آن ندانست پس از اورمزد یاری خواست. پس اورمزد برای یاری او ایزد «نَریوْسَنگ»[2] را فرستاد و نَریوْسَنگ پاسخ را در اندیشهٔ یوشت فریان گماشت. پس یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن یک جفت گاو نر و مرد برزیگری است که زمین را شخم می‌زند. از کوشش آن برزیگر و شخمِ آن دو گاو، زمین باروَر گشته و روزی و خوراکِ مردمانِ جهان را به بار می‌آورد.»

اَخت‌جادو که می‌پنداشت یوشت فریان این پرسش را نتوان پاسخ داد، شگفت‌زده گردید و پی‌درپی فریاد برآورد و سه شبانه‌روز در بی‌هوشی به سر برد. پس از سه شبانه‌روز، هنگامی که به هوش آمد، پرسش‌ها را دنبال کرد.

سی‌ام پرسش این بپرسید که: «کدام اسب بهترین است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! آن اسبِ‌نَرِ پاک‌نژاد و آموزش‌دیده که بتوان آن را با اسبانِ شاهی نگاه داشت، آن اسب بهترین است.»

سی و یکم پرسش این بپرسید که: «آن چیست که خشک است و بِوَزَد؛ و آن چیست که تَر است و بسوزَد؟»

۱- عرش اعلی، بهشت.

۲- پیکِ «اهورامزدا». در ادیان آریایی، دو ایزدِ «نَریوْسَنگ» و «سروش»؛ هم‌ترازِ «جبرائیل» در ادیان ابراهیمی قلمداد می‌شدند.

www.takbook.com

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن که خشک است و بِوَزَد، باد است؛ و آن که تر است و بسوزد، پیه است.»

سی و دوم پرسش این بپرسید که: «کدام پادشاه بهتر است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه آن پادشاه بهتر که بخشاینده‌تر و خِرَد و دانشِ او نیک‌تر باشد.»

سی و سوم پرسش این بپرسید که: «تو را دارایی چند است؟»

یوشت فریان بگفت: «زندگی را در تنگدستی باشی ای مَردِ تبهکارِ دُروندِ ستمگر و پس از مرگ به دوزخ بیافتی! چه مرا دارایی سه است: یکی آن‌که خورَم، دیگر آن‌که پوشم، و سه‌دیگر آن‌که به درویشان دهم.»

چون یوشت سراسر سی و سه پرسش اَخت‌جادو را پاسخ داد؛ آن‌گاه گفت: «تو را سه پرسش کنم که آن را نتوانی پاسخ کنی. نخست آن‌که ارزشِ یک مُشت تخمِ زمین[1] به چند ارزد؟ دوم آن‌که ارزشِ کسی که با "گاو ورزا"[2] به شخم‌زدنِ زمین بپردازد به چند ارزد؟ سه‌دیگر آن‌که ارزشِ خُوَیدوده[3] را کار و کرفه به چند ارزد؟»

اَخت در شگفت ماند و پاسخ را ندانست. پس به بهانه، زمان خواست تا پیشاب[4] کند. یوشت فریان پذیرفت و اَخت با نیروی جادو، راهیِ دوزخ شد و از اهریمن یاری خواست. اهریمن پاسخ داد که پاسخ این هر سه پرسش را دانم اما نگویم. چه اگر پاسخ آن را به تو گویم، نیرو و توانایی تو افزون گردیده و هماوردِ من خواهی شد. اَخت اندوهگین گردید و بازگشت. ایدون به یوشت فریان گفت: «آن‌چه ندانستی را اورمزد و امشاسپندان به تو گفتند، و من که امید به اهریمن داشتم او مرا ناکام گذارد و پاسخم نگفت.»

آنگاه یوشت فریان با کاردِ بَرسَم‌چین[5]، با نیرنگِ‌دینی[6] اَخت‌جادو را کشت؛ و «دروج»[7] را که اندر تنِ او بود ناکار کرد.

۱- بذر.

۲- در اساطیر ایران باستان، نخستین موجود آفریده شده "کیومرث" بود که نیای تمام انسان‌هاست و دومین موجود آفریده شده «گاو ورزا» بود که نیای تمام ستوران و چارپایان است.

۳- ازدواج با خویشانِ نزدیک.

۴- ادرار.

۵- کاردی که با آن شاخه‌های «بَرسَم» را برای انجام اعمالِ مذهبی، می‌بُرند.

۶- «نیرنگِ‌دینی» به معنیِ زمزمه‌کردنِ سروده‌ها و خواندنِ دعاهای مقدسِ دینی است.

۷- پلیدی.

www.takbook.com

اسطورهٔ رستم، در منابع سغدی

پیش‌گفتار

"رستم" جهان‌پهلوان ایرانی و قهرمان «شاهنامه» است. دربارهٔ کهن‌اسطورهٔ رستم، پژوهشگران و محققانِ تاریخ، آرای گوناگونی دارند. گروهی او را از اساطیرِ «سکایی» و گروهی دیگر او را متعلق به سنّتِ ادبی/بومیِ «پیش‌سکایی» می‌دانند[1]. برخی نیز اسطورهٔ رستم را ساخته و پرداختهٔ ایرانیان شرقی در دوران «اشکانیان» دانسته‌اند که صحیح نیست. با این همه هرچه که باشد، رستم یکی از مهم‌ترین و درخشان‌ترین اساطیر و افسانه‌های ملّیِ ایرانی و متعلق به فرهنگ کهنِ ایران‌زمین است.

افسانهٔ رستم از کهن‌ترین روزگاران در میانِ ایرانیان رواج داشته است. در لابلای کتب قدیمِ ایرانی، همچون «بندهشن»، «درخت آسوریک»، «روستخم و سپنددات»، «سکسیران» -و احتمالا کتب دیگری که در پیچ و خمِ روزگار از میان رفته و نامی از آن‌ها به دست ما نرسیده است- از وی یاد شده است. مجموعِ این روایاتِ پراکنده، به دست توانمندِ دانای طوس، "حکیم ابوالقاسم فردوسی‌طوسی" به نظم درآمده و برای همیش حفظ گشته است.

اما در میان روایات متعدد دربارهٔ رستم، داستانی کهن و بکر نیز در دسترس است که "فردوسی" از وجود آن بی‌خبر بوده و در هیچ‌یک از منابع دیگر نیز ثبت نشده است و آن روایتی از رستم است که در کشور چین یافت گردیده.

۱- "نولدکه" معتقد است هنگام یورش سکاها به ایالات «زرنگ» و «رخج»، افسانهٔ "رستم" در آن سرزمین‌ها رواج داشته و بنابراین نمی‌توان اصل و ریشهٔ اسطورهٔ "رستم" را یک اسطورهٔ سکایی دانست. رایِ اخیر "نولدکه" را می‌توان برای بازیابیِ یکی از حلقه‌های مهم اساطیرِ ایرانی به‌کار برد. با توجه به آن‌که در سنت‌های جدیدتر، "رستم" را از تبار "گرشاسپ" دانسته‌اند و علم به آن‌که "گرشاسپ" اسطوره‌ای از ایرانیان شرقی است، اگر بپذیریم "رستم" به سنّتِ پیش‌سکاییِ بومیِ «زرنگ» مربوط است، پس می‌توان پذیرفت که؛ برخلاف آن‌چه که اخیرا برخی از پژوهشگران بازگو کرده‌اند، «شجره‌نامهٔ رستم و انتساب او به گرشاسپ»، نه از باورهای جدیدتر، که دارای ریشه‌ای بسیارکهن‌سال است.

www.takbook.com

در حوالی سال ۱۹۰۰ میلادی، باستان‌شناسان در نزدیکی شهر «توئن هوانگ» در کشور چین، غارهایی را یافتند که در اصل، کتابخانه‌هایی ارزشمند از دورانِ باستان بود. این کتاب‌ها اغلب بودایی و حاویِ اوراقِ مربوط به کتاب‌های مقدسِ بوداییان بوده و دهانهٔ غارها نیز نزدیک به ۹۰۰ سال بسته و دست‌نخورده باقی مانده بود. هفت سال پس از کشف این غارها، "سر اورل استین" باستان‌شناس مجارستانی‌الاصلِ تبعهٔ بریتانیا در جریان بازدید از یکی از این غارها به نام «غارِ موگای» (غار هزاربودا)، برخی از متونِ بوداییِ یافت‌شده را برای تحقیق و پژوهش با خود به انگلستان برد. مدتی بعد، "پلیو" دانشمندِ چین‌شناسِ فرانسوی نیز از غار بازدید به عمل آورد و بخشی دیگر از متونِ باستانی را با خود به کتابخانهٔ ملّیِ فرانسه برد. بعدها در جریان ترجمهٔ این اوراق و در لابلای متون بودایی، نسخه‌ای بکر از داستانی مربوط به رستم پیدا شد که بخش بزرگِ آن در میان اوراقِ کتابخانهٔ ملّیِ فرانسه و بخشِ کوچک‌تر در میان اوراقِ موزهٔ بریتانیا قرار داشت. این داستانِ شگفت‌انگیز از رستم، به زبان سُغدی مکتوب گردیده و حکایت از آوازهٔ اسطورهٔ رستم تا دورترین نقاط فلات ایران در مرز با چین را دارد. شوربختانه این داستانِ یافت‌شده، ناقص است. آغاز و پایان آن افتاده و گمان می‌رود که بخشی از یک داستان بزرگ‌تر باشد. موضوع داستان نیز نبردِ رستم با دیوان است.

پیدا شدنِ چنین داستانی از رستم در آسیای‌میانه، البته شگفت‌انگیز نیست. چرا که بنابر یافته‌های باستانی، داستان رستم در فرارود بسیار سرشناس بوده است. برای نمونه در ویرانه‌های کاخ‌های اشرافِ سُغد، در «پنجکنت»؛ مربوط به سدهٔ هشت هجری، دیوارنگاره‌هایی از رستم سوار بر «رخش» در نبرد با دیوان، در کنار «سیمرغ» و "بانوگشنسپ"[1] حکاکی شده است. این دیوارنگاره‌ها به اندازه مشهور است که این بخش از کاخِ فوق‌الذکر را به نام «اتاق رستم» نام‌گذاری کرده‌اند.

جدا از موارد بالا، در میان اوراقِ غار هزاربودا، تکه‌ای دیگر از متون غیربودایی نیز یافت شده است که بسیار حائز اهمیت است. "ایلیا گریشویچ" ایران‌شناسِ شهیر، در پژوهشی که بر روی این متون به عمل آورده، دعای معروفِ زرتشتیِ «اَشِم وُهو» را در این نوشته تشخیص داده است. با توجه به یکسان بودنِ خط و کاغذِ دعای «اَشِم وُهو» با خط و کاغذِ قطعه‌داستانِ رستم، بی‌گمان هر دو متن باید مربوط به یک مجموعه باشند. از طرفی اطلاعات تاریخی، وجودِ اقلیتی بسیار کهن از زرتشتیان در حوالیِ سُغد - در واپسین

۱- دخترِ رستم.

www.takbook.com

سال‌های پیش از سقوط امپراطوری هخامنشی- را به اثبات رسانده است[۱]. همچنین باید توجه داشت که در میانِ اوراقِ غارهای هزاربودا، متونی نیز از «مانویان» به دست آمده و بعید نیست که داستان رستم توسط مانویان در سُغد، مکتوب گردیده باشد.

در ترجمهٔ فارسیِ این متن، از بازسازی‌ها و بازخوانی‌های «سیمز ویلیامز» -که او نیز متاثر از راهنمایی‌های «هنینگ» و «گرشویچ» است- بهره‌برداری شده و همچنین برخی تغییراتِ کهنِ «بنونیست» که نسبت به بازسازی‌های تازه برای فهمِ متن، بهتر به نظر می‌آمد، محترم شمرده شده است. همچنین کوشش نگارنده بر این بوده است تا متن ترجمه، هرچه بیشتر به اصلِ متنِ سُغدی نزدیک باشد. همچنین برای پاس داشتنِ زبان و ادبیاتِ شیرینِ پارسی، در ترجمهٔ متنِ اصلی از واژگانی با ریشهٔ اصیلِ پارسی بهره‌برداری شده است و تلاش این نویسنده بر آن بود تا از ورود واژگان بیگانه به متن، جلوگیری به عمل آید. همچنین برای درک بهتر این روایت، در هرکجایی از متن که با سنگینی محتوا مواجه شدیم، در پاورقی تفسیر و توضیحاتی از بند مربوطه نگارش یافت که توجه بدان در فهم متن بسیار موثر است.

۱- با علم به این‌که دینِ زرتشت تا پایان دوران هخامنشیان و حتی تا ده‌ها سال بعد، هنوز به بخش‌های غربی فلات ایران نرسیده بود، استقرار این اقلیت زرتشتی در اواخر دوران هخامنشی در دورترین نقاط شرقیِ فلاتِ ایران، دلیلی است برای اثباتِ ظهور "زرتشت" در شرقِ فلات ایران.

www.takbook.com

www.takbook.com

ترجمهٔ متن اسطوره رستم در منابع سغدی

ترجمهٔ تکهٔ اول[1]

(...[2]) دیوان در همان‌دَم به شهر گریختند. "رستم" همچنان تا نزدیکیِ دروازه‌های شهرِ آن‌ها به دنبال‌شان بود. بسیاری از دیوان [در هنگامِ گریز] در شلوغی، پای‌مال شدند و مُردند. اما نزدیک به هزار[تن] از دیوان، توانستند به شهر درون شده و زنده بمانند. سپس دروازه‌ها را بستند.

رستم [پس از این پیروزی]، با استواری و نیک‌نامی بازگشت. به چراگاهی رسید. در همان‌جا ایستاد و زین را از اسب برداشته، او را در سبزه‌زار رها کرد. سپس جامهٔ [رزم] را از تن درآورد، خوراکی خورد. چون سیر گردید، بستری گسترد و دراز کشیده و به خواب فرورفت.

[از آن‌سوی] دیوان در انجمن به شور ایستادند و [یکی از آن‌ها] بگفت: «این رویداد، مایهٔ شرمساری بود از برای ما که از یک تن سوار شکست خورده و چنین پُر بیم گریختیم و به شهر پناه آوردیم. چرا نزنیم؟ یا همگی [شکست خورده،] نابود شده و می‌میریم، و یا [پیروز می‌شویم و] کینِ خدایان را از او بازمی‌ستانیم.»

[پس] دیوان - آنان‌که از جنگِ پیشین، جان به‌در برده بودند- خود را به ساز و برگِ گرانِ جنگی، بیاراستند و با شتابِ فراوان، دروازه‌های شهر را گشودند. چه بسیار کمانگیر، چه بسیار گردونه‌سوار [و ارّابه‌ران]، چه بسیار پیل‌سوار، چه بسیار (...[3])، چه بسیار خوک‌سوار، چه بسیار روباه‌سوار، چه بسیار سگ‌سوار، چه بسیار مارسوار و سوسمارسوار، چه بسیار پیاده، چه بسیار در پرواز همانند لاشخور و خفاش می‌رفتند و چه بسیار واژگون: سر به پایین و پاها به بالا.

غرّشی برکشیدند [و] زمانی دراز باران و برف و تگرگ و تندر برانگیختند. دهان را بازگشودند و آتش و شعله و دود رها ساختند و به جستجوی رستمِ دلیر، رهسپار گشتند.

۱- این متن در کتابخانهٔ ملّیِ فرانسه نگهداری می‌شود.

۲- همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، آغازِ این داستان در میانِ اوراقِ به دست آمده از «غار هزاربودا»، پیدا نشده است.

۳- در این‌جا یک واژه ناخوانا و مخدوش است.

www.takbook.com

[چون دیوان به چراگاهی که رستم در آن آرمیده بود، نزدیک شدند،] «رخشِ[۱] دارندهٔ شامهٔ تیز» بیامد و رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برخاست. جامهٔ پوستِ‌پلنگِ [خویش را] بر تن کرد. ترکش‌دان[۲] را بر پُشت ببست. [سپس] بر رخش سوار شد و به سوی دیوان شتافت.

هنگامی‌که رستم [به لشگر دیوان نزدیک شد و] از دور [لشگرِ] دیوان نمایان گردید، رخش را بگفت: «بیا ای سرور، از دیوان بگریزیم. و کاری کنیم که دیوان را به سوی جنگل [بکشانیم]» ...

ترجمهٔ تکهٔ دوم[۳]

... رخش [نیز] این کار را بپسندید. پس در دَم، رستم [لگامِ اسب را برکشید و] به پشت بازگشت.

چون دیوان چنین دیدند، با شتابِ بیشتری هم سپاهِ سواره و هم سپاهِ پیاده به پیش تاختند و [یکی از آن‌ها به دیگران] بگفت: «اکنون ارادهٔ سردار شکسته است و دیگر در اندیشهٔ پیکار با ما نیست. هرگز رهایش نکنید. اما بپرهیزید از اوباریدنِ او؛ چه باید زنده دستگیر شود تا شکنجه‌ای سخت و دردناک نشانش دهیم.»

۱- «رخش» اسب مشهور رستم است. بر پایهٔ «*شاهنامه*»، «رخش تنها مادیانی بود که توانست پیکر تنومند رستم را حمل نماید و رستم او را از میان ده‌ها مادیان دیگر برگزید. "فردوسی" چنین نقل می‌کند که چون رستم رخش را برای خویشتن برگزید، قیمت آن را از چوپان بپرسید:

ز چـوپـان بپرسید کـه‌این اژدهـا به چندست و این را که خواهد بها ؟

و چوپان پاسخ داد که بهای این اسب، بوم و برِ ایران‌زمین است:

مر این را بر و بومِ ایران ، بهاست بدین‌بر، تو خواهی جهان کرد راست

رخش هم‌پای رستم در صیانت از مرز و بومِ ایران‌زمین گام‌ها برداشت. در نخستین خوان از هفت‌خوان، شیری را از بین برد و در نبردهای بی‌شمارِ با تورانیان، پایه‌پای رستم دلاوری‌ها کرد. رخش وفادارانه در تمام طول عمر رستم درکنار او بود و سرانجام نیز در کنارِ رستم در چاهی که "شغاد" -نابرادریِ رستم- برکند، برافتاد و در کنار جهان‌پهلوان رستم‌دستان، کشته شد. پیکر رستم را در سیستان، در گوردخمه‌ای قرار داده و در روبروی آرامگاه وی نیز رخش را ایستاده دفن کردند. (توجه کنید که این شیوهٔ تدفین، آشکارا یک روشِ تدفینِ مرسومِ سکایی است.)

۲- ابزاری که تیرهای کمان را در آن می‌گذاشتند و همچون کوله‌پشتی، به پشتِ خود می‌آویختند.

۳- این متن در موزهٔ بریتانیا نگهداری می‌شود.

www.takbook.com

دیوان یکدیگر را سخت برانگیختند و همگی به شادمانی و پیروزی فریاد برکشیدند و از پیِ رستم روان گشتند.

در آن هنگام [ناگهان] رستم بازگشت و به سوی دیوان تاخت. همچون شیری در پیِ نخچیر؛ و یا کفتاری در پیِ رمهٔ گوسپندان؛ و یا شاهینی در پیِ خرگوش؛ و یا خارپشتی در پیِ اژدها (...[۱])

۱- همان‌گونه که در پیش‌گفتارِ این مبحث عنوان گردید، داستان فوق، داستانی ناقص است و شوربختانه انتهای آن نیز همچون آغازِ آن، از بین رفته است. با این‌حال می‌توان حدس زد که در این‌جا نیز همچون دیگر داستان‌های رستم، دشمن تارومار گشته و جهان‌پهلوان یک‌بارِ دیگر با پیروزی از آوردگاه بازمی‌گردد.

www.takbook.com

www.takbook.com

اسطورهٔ عاشقانهٔ زریادرس و اوداتیس (زریر و آتوسا)

پیش‌گفتار

روایت عاشقانهٔ "زَریادَرِس"[1] و "اوداتیس"[2] یکی از کهن‌ترین افسانه‌های عاشقانهٔ ایرانی است که علیرغم تحریفات بسیار، اصلِ‌داستانْ خود را تا به امروز رسانیده است.

این روایت، روزگاری از مشهورترین داستان‌های ایرانی بود. به‌گونه‌ای که بنابر شواهد و اسنادِ تاریخی، در دوران مادها و هخامنشیان، نگاره‌هایی از این اسطوره را بر روی دیواره‌های معابد، کاخ‌های اشراف و حتی خانه‌های شخصیِ مردمانْ نقاشی می‌کردند[3] و بنابر بژوهش‌های "مری بویس"، در برهه‌ای از تاریخ، به‌دلیل علاقه‌ای که مردم به کاراکترها و شخصیت‌های این افسانه داشتند، بسیاری از ایرانیان نامِ دخترانِ خویش را "اوداتیس" (آتوسا) می‌نهادند[4].

کهن‌ترین روایتِ بازمانده از این داستان مربوط به یادداشت‌های "خارس میتلینی"[5] تاریخ‌نگار و روایت‌نگارِ دربارِ "اسکندر مقدونی" است.

اما نقل این داستان از زبان یک رویدادنگارِ یونانی، این پرسش را مطرح می‌سازد که اسامی یاد شده در این داستان، در کجای تاریخ و فرهنگِ ایرانی قرار داشته‌اند؟ آیا این روایت، اصالتا ایرانی‌است؟ یا ساخته و پرداختهٔ ذهن یونانیان است؟

برای پاسخ به این پرسش، بهتر است اسامی برخی از شخصیت‌های نام‌برده در این کهن‌داستان را واکاوی کنیم: اگر نام‌های یونانی‌شدهٔ دو شخصیت محوری و یک شخصیت مکمّلِ داستان، یعنی "زَریادَرِس"، "اوداتیس" و "هیستاسْپِس"[6] را مجددا از زبان یونانی به

---

1 -Zariadres
2 -Odatis

۳- تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۸-۱۹

4 -Boyce, 1955: 463-477
5 -Chares of Mytilene
6 -Hystaspes

www.takbook.com

اصلِ پارسیِ خود بازگردانیم، به‌ترتیب با این اسامی مواجه خواهیم شد: "زریر"[۱]، "هوتوسا" (آتوسا)[۲] و "گشتاسپ"[۳].

پس تا این‌جا با توجه به داشتنِ ریشهٔ ایرانیِ نام‌های شخصیت‌های داستان، در اصلِ ایرانی‌بودنِ روایت، جای تردیدی باقی نمی‌ماند. اکنون باید دید که آیا اثری از این داستان؛ که روزگاری از مشهورترین روایات ایرانی بود، در منابعِ ایرانی باقی مانده است یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، در گامِ نخست باید اندکی با روایتِ موجود، آشنایی پیدا کنیم:

"هیستاسْپِس" شاهِ بخشی از «سرزمین‌های ماد»[۴] است و "زَریادَرِس" برادر کوچکترِ وی نیز در بخش‌های شمالیِ این سرزمین، فرمان‌روایی می‌کند. شبی "زَریادَرِس" در عالم رویا، "اوداتیس" شهدختِ سرزمینِ «مراثی‌ها»[۵] را دیده و دل‌باختهٔ او می‌گردد. باقیِ روایت، داستان مسافرت‌ها و کوشش‌های "زَریادَرِس" برای یافتنِ "اوداتیس" و ازدواج با اوست.

با کندکاوی در اساطیر ایرانی، متوجه خواهیم شد که این خطِّ سیرِ داستان، برای ما ناآشنا نیست. عشقِ رویاگونهٔ "زَریادَرِس" به "اوداتیس" و وقایعِ پس از آن، با تغییراتی جزیی در «شاهنامهٔ فردوسی»[۶] قابل مشاهده است. با این تفاوت که در روایتِ شاهنامه، این "گشتاسپ" است که عاظم سرزمین روم شده و در عالمِ رویا، دل‌باختهٔ "کتایون"[۷] دخترِ «قیصر روم» می‌گردد و نهایتا پس از رویدادهای بسیار، با او ازدواج می‌کند.

۱- بنگرید به پاورقی بند ۱۰۱ از «فروردین یشت» در همین کتاب.
۲- بنگرید به پاورقی بند ۱۳۹ از «فروردین یشت» در همین کتاب.
۳- بنگرید به پاورقی بند ۹۹ از «فروردین یشت» در همین کتاب.
۴- گمان نگارنده بر آن است که قدمتِ این داستان مربوط به پیش از تاسیسِ سلسلهٔ پادشاهیِ ماد توسط "دیاکو" باشد.

5 -Marathi

۶- باید توجه داشت که "فردوسی"، «*شاهنامه*» را از روی نسخهٔ منثوری به نظم کشیده است که توسط چهارتن از آگاهان‌به اساطیرِ ایرانی، از روی بازمانده‌های «*خدای‌نامه‌های ساسانی*» به‌رشته تحریر درآمده بود. بنابراین روایتِ «*شاهنامه*»، در واقع منظومِ روایتی ملی است که از هزاران سال پیش در میان ایرانیان مشهور بوده و در دورهٔ اشکانی و سپس ساسانی با نام «*خدای‌نامه*» مکتوب گردید و پس از اسلام، اگر "فردوسی" اقدام به منظوم کردن آن نمی‌نمود، چه بسا ما امروز از بخش‌های بزرگی از اساطیرِ کهن‌سال ایرانی، نمی‌توانستیم آگاهی داشته باشیم.

۷- در «اوستا» و دیگر کتاب‌های بازمانده از دورانِ ساسانی، نام همسر "گشتاسپ"، "هئوتوسا" (آتوسا) ذکر شده است. «کتایون» یک نام خاص نیست بلکه لقبی در معنای «جهان‌بانو» می‌باشد. احتمالا پس از اسلام و با گسترش زبان عربی، به دلیل کمرنگ شدن زبان فارسی -که حدودا دو قرن به طول انجامید- ایرانیان در شناسایی معانیِ برخی واژگان دچار مشکلاتی گردیدند. از همین روی «کتایون» که پیش‌تر لقبی برای "هئوتوسا" (آتوسا) قلمداد می‌شد، به اشتباه به عنوان یک اسم خاص فرض گردید.

www.takbook.com

به راحتی قابل فهم است که روایت "گشتاسپ" و "کتایون" در «شاهنامه»، یک بازنویسیِ جدیدتر از داستانِ عاشقانهٔ "گشتاسپ" و "هوتوسا" (آتوسا) در منابع پهلوی بوده و آن نیز تحریف شدهٔ روایتِ کهن‌سالِ عشق‌نامهٔ "زریادرس" (زریر) و "اوداتیس" (هئوتوسا) است. پس روایت فوق‌الذکر، همان کهن‌داستانی است که "خارس میتلینی" آن را در اواخر دوران هخامنشیان یادداشت کرده و برای ما به یادگار گذاشته است. با این تفاوت که بر اثرِ گذرِ زمان، جای شخصیت‌های داستان و مناطقِ جغرافیاییِ وقوعِ رویدادها، دچارِ تغییراتی شده است.

بی‌گمان گناهِ این دگرگونی‌ها و تحریفات، البته متوجه فرد یا افرادِ مشخصی نیست. این دگرگونی‌ها، از یک‌سوی به‌دلیل انتقالِ شفاهی از نسلی به نسلِ بعدی و از سوی‌دیگر بر اثر قدمتِ بالای روایات و گذرانِ ادبیاتِ پارسی از پیچ‌وخم‌های درازِ تاریخی، پدیدار گشته است. نمونه‌هایی از این‌دست‌تغییرات در بازگوییِ روایات اساطیریِ ایرانی را می‌توان بارها در متونِ پارسی و باورهای کهن‌سالِ ایرانی مشاهده کرد که در بخش‌های دیگرِ همین‌کتاب، نمونه‌های آن قابل مشاهده است.

در این‌جا لازم به یادآوری است که نگارنده در این کتاب، برای نخستین‌بار است که ترجمهٔ کهن‌داستانِ "زَریادَرِس" و "اوداتیس" را -به صورت جامع و کامل- به زبانِ فارسی منتشر می‌کند. شایسته است اکنون که این روایتِ اساطیریِ فراموش‌شده، احیا گردیده است؛ دوست‌داران و دلسوزانِ فرهنگِ کهن‌سالِ ایرانی نیز در جهتِ انتقالِ متنِ فوق‌الذکر به دیگر هم‌وطنان کوشا باشند تا در کنار یکدیگر، از گوشه‌ای دیگر از یادگارهای نیاکانِ اهورایی‌مان، نگهداری و نگهبانی نماییم.

www.takbook.com

www.takbook.com

ترجمهٔ متن داستان زریر و آتوسا[۱]

"گشتاسپ"[۲] و برادر کوچکترش "زریر"[۳]، دو پسرِ «آفرودیت»[۴] و «آدونیس»[۵] بودند که بر بخش‌هایی از سرزمین‌های ایرانی پادشاهی می‌کردند. "گشتاسپ" بر «ماد» و سرزمین‌های پایین‌ترِ آن چیرگی داشت و "زریر" در سرزمین‌های میانِ «دریای مازندران» تا «تنائیس»[۶] فرمانروایی می‌کرد.

آن‌سوی «تنائیس»، «سرزمینِ مراثی‌ها»[۷] بود که بزرگ‌زاده‌ای به نام "اومارِتس"[۸] پادشاه آن بود. "اومارِتس" دختری داشت به نام "آتوسا"[۹] که در زیبایی و آراستگی بی‌همتا بود. وی را به عنوان زیباترین بانوی آسیا می‌شناختند.

۱- به دلیل ایرانی‌بودنِ این روایتِ قدیمی، کوشش نگارنده بر این بوده است تا در متنِ ترجمه‌شده، افزون‌بر بکارگیری واژگانی با ریشهٔ پارسی، حدالامکان از تلفّظِ پارسیِ نام‌های شخصیت‌های داستان استفاده کرده و تلفّظِ یونانیِ اسامی را که در متنِ "خارس میتلینی" آمده است، تنها در پاورقی‌ها عنوان نماید.

۲- در متن یونانی: "هیستاسْپِس"

۳- در متن یونانی: "زَریادَرِس"

۴- Aphrodite؛ الههٔ عشق و زیبایی در یونان باستان. در میان ایزدان ایرانی، «آناهیتا» شبیه‌ترین ایزد به «آفرودیت» می‌باشد.

۵- Adonis؛ نماد طبیعت و نوزایی و تجدیدحیاتِ سالانه. در میان ایزدانِ ایرانی، «اَمُرداد» (بنگرید به بند ۴۶ از خوَرنه یشت)، «زامیاد» (ایزد نگهبانِ زمین) و «اَرْشتاد» تا حدودی شبیه‌ترین ایزدان به «آدونیس» هستند. البته «آدونیس» برخلافِ «اَمُرداد» و «اَرْشتاد»، ایزدی مذکر است. باید توجه داشت این که "خارس میتلینی"، دو شاهزادهٔ ایرانی یعنی "هیستاسْپِس" و "زَریادرِس" را فرزندان دو خدای یونانی عنوان کرده است، ریشه در باورهای یونانیِ او دارد و از تحریفات وی به این روایتِ ایرانی است. نگارنده بر این گمان است که این شیوهٔ انتساب دو شاهزادهٔ ایرانی به خدایان، از آن‌جهت است که همواره در باورِ ایرانیان‌یاستان، پادشاهان دارای «فرّهٔ ایزدی» (بنگرید به فصل «خورنه یشت» در همین کتاب) بودند و از همین‌روی "خارس میتلینی" و هم‌وطنانِ وی، در درکِ این باور و اعتقاد، دچار اشتباه شده و این باورِ ایرانی را به مثابه «خدازادگیِ پادشاهان ایرانی» قلمداد کرده‌اند.

۶- Tanais؛ شهری در گوشهٔ شمالِ‌شرقیِ دریای سیاه می‌باشد که امروز بخشی از خاک روسیه است. بر پایهٔ این گزارش، منطقه‌ای که "زریر" در آن فرمانروایی می‌کرد حدفاصلِ «دریای مازندران» تا «دریای سیاه»؛ شامل گوشه‌های شرقیِ ترکیه، بخش‌های از جنوبِ‌غربیِ روسیه و تمامِ کشورهای آذربایجان، ارمنستان و گرجستانِ امروزی است.

۷- Marathi؛ ظاهرا شاخه‌ای از اقوامِ «سکایی» بودند.

۸- Omartes؛ در پارسی‌باستان «مَرد» (؟) یا شاید «اَمَرت» در معنای «نامُردنی» و «جاودانه» (؟)

۹- در متن یونانی: "اوداتیس"

www.takbook.com

یک‌شب "آتوسا" خوابی شگفت‌انگیز دید. او در خواب، شاهزاده‌ای را دید که از سرزمین‌های ایرانی به سراغِ او آمده است. این خوابِ شیرین، زندگیِ "آتوسا" را دگرگون ساخته و این دخترِ شاداب را گوشه‌نشین ساخت.

در همین زمان، "زریر" نیز شبی در خواب، شاه‌دختِ «سرزمینِ مراثی‌ها» را دیده و دل‌باختهٔ او گردید.

پس "زریر"، تاج و تختِ شاهی را رها کرده و برای یافتن "آتوسا"، روانهٔ «سرزمینِ مراثی‌ها» گردید. او پس از تحمّلِ سختی‌های بسیار، سرانجام کامیاب به یافتنِ شاه‌دختِ زیبا شد و با شادمانی وی را از پدرش خواستگاری نمود. اما از بختِ‌واژگون، "اومارِتس" درخواستِ "زریر" را رد کرد زیرا خواهانِ آن بود که یگانه‌دخترش با مَردی از تبار «مراثی‌ها» پیمان زناشویی بندد. این رویداد "آتوسا" را بیش از پیش اندوهگین نمود.

روزگاری از این زمان سپری شد. "اومارِتس" برای یافتنِ شوهری شایسته از بزرگانِ «مراثی» برای دخترش، برنامه‌ریزی می‌کرد. از همین‌روی جشن بزرگی برپاساخت و خویشان، نزدیکان و بزرگانِ شهر را به این جشن، فراخواند.

پیش از آغازِ جشن، "آتوسا" با یاریِ یکی از دوستانِ درباری‌اش، پیکی برای "زریر" فرستاده و او را از این رویداد آگاه ساخت. "زریر" که زمان را برای به‌دست‌آوردنِ «شاه‌دختِ مراثی‌ها» شایسته می‌دید، بی‌درنگ جامه‌ای سکایی بر تن کرد و بر گردونه‌ای بنشست، از «تنائیس» بگذشت و خود را به «سرزمینِ مراثی‌ها» رساند. جشن آغاز شده بود که "زریر" به‌گونهٔ ناشناس، درونِ کاخ گردید.

اکنون زمانِ ازدواجِ "آتوسا" فرارسیده بود. "اومارِتس" - همان‌گونه که از پیش، زمینه را مهیا ساخته بود- جامی از مِی به دستِ "آتوسا" داد و از وی خواست تا به میانِ بزرگان رفته و مِی را به جامِ کسی که خواهانِ پیوند با اوست، بریزد.

"آتوسا" اندکی در تالار گام برداشت و چشم به هر سویی نهاد. سرانجام "زریر" را شناخت و با شادکامی به سوی وی شتافت، و جامِ او را پر کرد. بدین‌گونه در آن‌روزِ خجسته، "زریر" شاهزادهٔ ایرانی و "آتوسا" شاه‌دختِ مراثی، به فرخندگی با یکدیگر پیمان زناشویی بستند.

www.takbook.com

تاریخچه و پیشینهٔ الفبای فارسی

الفبای امروز ما، یک الفبای عربی است یا فارسی؟

اخیرا سخنی در میان هم‌میهنان عزیز مطرح گردیده است که الفبای امروزینی که به آن می‌نویسیم، الفبایی عربی است و بر این باورند که پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان و چیرگی اعراب بر ایران، دبیره و الفبای اعراب بر ایرانیان تحمیل گشته و دبیره پهلوی -که الفبای گذشته ایرانیان بود- فراموش شد.

این باور به اندازه‌ای فراگیر گردید که بسیاری از ما ایرانیان -پا به پای غیرایرانیان- دبیره و الفبای فارسی را منشعب از الفبای عربی می‌پنداریم. نگارندهٔ این پژوهش کوشیده است تا با بررسی دقیق تاریخ خط و الفبا در میان ایرانیان و اعراب، به این پرسش پاسخ دهد که آیا اساسا الفبای فعلی، متعلق به اعراب بوده یا یک رسم‌الخط اصیل ایرانی می‌باشد؟

در گام نخست؛ با فرض به این که الفبای فعلی، الفبایی عربی است. پرسشی را مطرح می‌کنیم؛ آیا ریشهٔ این الفبا، به اعرابِ شبه‌جزیره عربستان (حجاز) بازمی‌گردد یا خیر؟ و اگر پاسخ خیر است، اعراب این دبیره را از کجا آورده‌اند؟

به گواهِ تاریخ و دستاوردهای باستان‌شناسی، تا پیش از اسلام، نشانی از وجود دبیره و الفبا و خط و دیوان و آموزش در میان اعراب -به‌ویژه در میان اعراب حجاز- دیده نشده است. تنها از اعراب شمالیِ حجاز (نواحیِ حیره و غسان که یکی زیر فرمان شاهنشاهی ایران و دیگری زیر فرمان امپراطوری روم اداره می‌شد) چند سند باستان‌شناسی به‌دست آمده است، که کهنه‌ترین آنها به هزاروپانصد سال پیش باز می‌گردد. همچنین از وجود خط و الفبا در جنوبِ بیابان سینا نیز نشانه‌هایی بدست آمده است که پیوند با مردم یمن دارد و آنان نیز همانند مردم حیره، زیر فرمان شاهنشاهی ساسانیان اداره می‌شدند .

"دکتر همایون‌فرخ" در کتاب «سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان» آورده است: «مردم حجاز به سبب بیابان‌نشینی، از نوشتن و خط بی‌بهره بوده‌اند. مگر شمار اندکی از آن‌ها که کمی پیش از اسلام، به حیره و غسان در عراق و شام رفت و آمد داشته و

www.takbook.com

نوشتن را آموخته و زبانِ عربیِ خود را با الفبای نَبَطی یا سُریانی یا عِبرانی مکتوب می‌کردند.»

"زیگموند فرنکل" نیز در باب نبودِ خط و دبیری و کتابت در میان اعراب می‌گوید: «کمابیش تمام واژگانی که در زبان عربی با نگارش، پیوستگی دارند؛ از زبان‌های بیگانه گرفته شده‌اند. از آن جمله است: قلم که تا دیرزمانی از واژه‌های اصیل سامی انگاشته می‌شد؛ اما در حقیقت واژه‌ای یونانی از ریشهٔ Khalamos بوده و اصل آریایی دارد.» چنانچه واژه دوات نیز بنابر گفته‌های "لاگارد"، از زبان‌های ایرانی گرفته شده است. همچنین واژه‌های حِبر دارای ریشهٔ سُریانی و سِفر -به معنی کتاب- نیز دارای ریشهٔ آرامی است.

از سوی دیگر در منابع دست‌اولِ تاریخی همچون «تاریخ طبری» به کرّات تکرار شده است که پس از چیرگی اعراب بر ایرانیان، از آن روی که اعراب خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، همواره برای کارهای دیوانی و دبیری، ایرانیان را برمی‌گزیدند. حال باید اندیشید که چگونه است، رسم‌الخطی را که امروزه با قاطعیت «الفبای عربی» می‌خوانند، اعراب -چه در دوران جاهلی و چه در صدراسلام- آن را نمی‌دانسته و نمی‌شناختند و نمی‌توانستند بدان بنویسند و بخوانند اما دبیران و دیوان‌سالارانِ ایرانی آن را به نیکی می‌شناختند؟

از مجموعِ پژوهش‌های مورّخین و یافته‌های باستان‌شناسی، چنین برمی‌آید که اعراب حجاز نه الفبایی داشتند و نه خواندن و نوشتن می‌دانستند؛ زیرا هیچ نوشته‌ای - حتی یک نمونه خشت‌نبشته، گل‌نبشته، سنگ‌نبشته، استخوان‌نبشته، پوست‌نبشته، پاپیروس و امثال آن- در سرزمین آن‌ها یافت نشده و هیچ نشانه‌ای تا امروز از وجودِ دبیره و خط و سواد، از اعراب حجاز به دست نیامده است. مگر در میان قبایل حیره و غسان در شمال؛ و ساکنان یمن در جنوب که تحت‌تاثیر فرهنگ ایرانی و رومی قرار داشتند.

اکنون باید پرسید که عقیدهٔ خودِ اعراب در باب ریشهٔ الفبای به‌اصطلاح عربی، چگونه است؟ اعراب خود بر این باورند که الفبای کنونی‌شان، از «الفبای نَبَطی» برگرفته شده است و الفبای نبطی نیز وامدار «الفبای آرامی» و آن نیز از «فنیقی‌ها» منشعب گشته است .

واژه نبطی اشاره به «قوم نبط» دارد که از حدود ۱۵۰ سال پیش از میلاد، در نبطیه می‌زیستند. نبطیان - همچون اعراب - سامی‌نژاد بوده و در اوج قدرت‌شان از سوریه و اردن تا بیابان سینا در حجاز را تحت تسلط خود داشتند. در میان یافته‌ها و اسناد به‌دست آمده از این قوم در شمال حجاز، آثاری از خط و الفبا نیز دیده می‌شود که دارای قدمتی دوهزار

www.takbook.com

ساله است. از آن‌جمله می‌توان از سنگ‌نبشته «النّماره» نام برد که به زبان عربی خالص بوده و با الفبای نبطی مکتوب گردیده است. این که آیا الفبای فعلی به‌درستی ریشه در الفبای نبطی دارد یا خیر، در ادامه این پژوهش بدان خواهیم پرداخت.

با کمک کند و کاوهای باستان‌شناسی، دو سنگ‌نبشته از منطقه «حرّان» (در مرز ترکیه و سوریهٔ فعلی) و «زَبَد» (ویرانه‌ای در نزدیکی رود فرات) به دست آمده است که هر دو متعلق به فاصله زمانی کمی قبل از پیدایش اسلام است. هر دو کتیبه شباهت بسیاری به الفبای امروزین ما و اعراب دارند. استاد "ملک‌الشعرای بهار" در دفتر یکم از کتاب «سبک‌شناسی» این دو نمونه سنگ‌نبشته را آورده است. متن و ترجمهٔ کتیبهٔ حرّان که متعلق به سال ۵۶۸ میلادی -همزمان با شاهنشاهی خسرو انوشیروان ساسانی- است، بدین‌گونه است که در زیر آورده شده است:

متن سنگ‌نبشته: «اَنا "شُرَحیل بن ظَلُمو" بَنَیتُ ذا المرطول سنه ۴۶۳ بعد مَفسد خیبر بعم.»

ترجمه:: «من "شرحیل پسر ظالم" این مرطول را به سال ۴۶۳، پس از ویرانی خیبر، در یک سال ساختم.»

متن و ترجمه سنگ‌نبشتهٔ زَبَد نیز که ظاهرا متعلق به سال ۵۱۱ میلادی است، از قرار زیر می‌باشد:

متن سنگ‌نبشته: «به نصر الاله "شرحو بر امت منفو" و "ظبی بر مر القیس" و "شرحو بر سعد" و "وستریحو (بتمیمی)".»

ترجمه:: «به یاری خدا، "شرحو پسر امت منفو" و "ظبی پسر امرءالقیس" و "شرحو پسر سعد" و "وستریحو بتمیمی.»

www.takbook.com

این دو کتیبه که به زبان عربی و با الفبایی که پدر الفبای کنونی قلمداد می‌شود، مکتوب گردیده‌اند، از مناطقی یافت شده‌اند که همواره و در تمام دوران حکومت ۱۲۰۰ سالهٔ مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان بخشی از خاک ایران و امپراطوری ایرانی محسوب می‌شد. ضمن آن‌که باید توجه داشت که از "ابن‌عباس" (عموی پیامبر اسلام) نیز در روایتی نقل شده است که: «خط عربی را نخستین بار در شهر انبار (از شهرهای ایرانی در دوران ساسانی) ساختند.» که این نیز گواهی و سندی است، گویای آن که دبیره امروزین که به دروغ خط عربی نامیده میشود، دنباله‌رو و پیرو دبیره‌های ایران باستان است و به دست ایرانیان و در خاک ایران بزرگ، آفریده شده است. در واقع الفبای موسوم به نبطی، یک الفبای ایرانی است که نبطیان به دلیل نداشتن خط برای نگارش، از آن برای مکتوب کردن زبان‌شان بهره می‌بردند و برخی به اشتباه؛ یا شاید غرض‌ورزانه، آن را الفبای نبطیان نامیده‌اند.

همان‌گونه که ذکر گردید، اعراب خود بر این باورند که الفبا و خط امروزین‌شان، منشعب شده از الفبای نبطی است و همو نیز ریشه در الفبای آرامی دارد. از همین‌روی، اغلب الفبای آرامی را مادر الفبای عربی می‌پندارند. حال باید پرسید که آرامی‌ها که بودند؟ آرامی‌ها اقوامی بودند که در حدفاصل شمال حجاز و جنوبِ میان‌رودان زندگی می‌کردند. سپس به میان‌رودان رهسپار شده و در آنجا ساکن گردیدند. آنها در هزارهٔ نخست پیش از میلاد، برای خود یک فرمانروایی مستقل برپا کردند ولی دوامی نیافته و به‌زودی باج‌گزار کشور آشور شدند. به دلیلِ گستردگی جغرافیایی مردمانی که به زبان آرامی سخن می‌گفتند؛ از آسیای‌صغیر تا میان‌رودان و همینطور در مناطقی از بخش‌های باختری فلات ایران، بسیاری از سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های یافت شده، به «زبان» آرامی است.

اما ذهن هوشمند، از خود خواهد پرسید که برپایهٔ کدامین گواهی و سند، این دبیره را «خط آرامی» می‌خوانند؟! تنها به این انگیزه که نوشته‌هایی به زبان آرامی با این الفبا نبشته شده است؟! پس با پروا به این‌که سنگ‌نبشته‌هایی به زبان‌های خوزی، انشانی، پارسی، هندی، قِبطی و حتی یونانی نیز که با این خط مکتوب گردیده‌اند یافت شده است، چرا این الفبا را الفبای خوزی یا انشانی یا هندی نمی‌خوانیم؟!

اگر این سخن را صحیح دانسته و مکتوباتِ زبانِ آرامی با کمک دبیره فوق‌الذکر را دلیلی بر آرامی بودن این خط بدانیم، پس امروز که برخی از ایرانیان، گاه با الفبای لاتین، در شبکه‌های اجتماعی و وب‌گاه‌های اینترنتی نوشته‌های خود را یادداشت می‌کنند، چرا دبیره

www.takbook.com

و الفبای لاتین را الفبای فارسی ننامیم؟! مگر نه اینکه زبان فارسی را گاهی با این الفبا می‌نویسیم؟!

به همان‌اندازه که ادعای ما مبنی‌بر فارسی نامیدنِ دبیرهٔ لاتین، بی‌پایه و مضحک است، آرامی خواندن دبیرهٔ باستانیِ خاورمیانه نیز تنها به‌دلیلِ آن‌که چند سنگ‌نبشته به زبان آرامی را با این رسم‌الخط مکتوب گردیده است؛ بی‌پایه و مضحک است. دبیره و زبان دو مقولهٔ جدا از هم هستند و وجود نگارش به یک زبان، دلیلی بر نامیدن آن خط به نام آن زبان نیست. همان‌گونه که امروز اگرچه زبان‌هایی به نام‌های فرانسوی و آلمانی داریم، اما دبیره‌ای به نام الفبای فرانسوی یا ژرمنی باشنده نیست و همه متفق‌القول، دبیره‌های نام‌برده را با نام الفبای لاتین می‌شناسند.

اکنون باید پرسید که این الفبایی که به دروغ، خط و الفبای آرامی نامیده‌اند؛ به‌راستی چه خطی بوده و چه نامی داشته است؟

سند مهمی که اکنون در دست ماست، کتیبهٔ سه‌زبانه‌ای است که "داریوش بزرگ" در «کوه بیستون» از خود به یادگار گذاشته و رویدادهای سال‌های نخستِ پادشاهیِ خویش را مکتوب کرده است. گره کار ما، در بند بیستم از ستون چهارم این سنگ‌نبشته، باز می‌شود. در این بند داریوش شاه چنین می‌گوید:

«به خواست اهورامزدا این [که تو می‌خوانی]، خطی است که من ساختم (منظور خط میخی است). به جز این، [دستور دادم تا این متن را] به "زبان و خط آریایی" هم بر روی لوح و هم روی چرم نوشته شود. [همچنین] جز آن، پیکر خود را هم بساختم و جز آن، تبارنامهٔ خود را نوشتم. در پیش من این نوشته خوانده شد. پس از آن، من این نوشته‌ها را همه‌جا در میان کشورها فرستادم.»

همچنین رونوشتی از سنگ‌نبشته بیستون در جزیره الفیل مصر یافت شده است که دست‌واژه‌های آن، عینا از روی کتیبه بیستون نوشته شده است و نیک‌نژادی و اصالت تاریخی سنگ‌نبشته بیستون را استوار می‌سازد.

این سنگ‌نبشته و رونوشت آن از این‌روی ارزشمند است که در آن آشکارا داریوش شاه، دبیره و خطی را که امروزه غرض‌ورزانه خط آرامی نامیده‌اند، «دبیره و الفبای آریایی» می‌خواند و سپس بر این پافشاری می‌ورزد که به دستور او الواح نوشته شده با این دبیره به تمام سرزمین‌های تحت‌حاکمیت هخامنشیان از شرق تا غرب امپراطوری ایران، ارسال شده است.

www.takbook.com

آشکار است دبیرهٔ مکتوب به روی چرم، بی‌گمان خط میخی نبوده است. این خط نرم که به روی پوست نوشته می‌شد، دبیره‌ای بوده که در زمان داریوش آن را «خط آریایی» می‌نامیدند و امروزه آن را به نادرستی و اشتباه -و شاید آگاهانه و تعمدا- «آرامی» می‌خوانند.

پیدایش دبیره و دیوانسالاری و نوشته و الفبا و خط -همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد- در ایران به روزگاران کهن بازمیگردد. در «شاهنامه فردوسی» آغاز پیدایش خط و نوشته در ایران به دورانی بسیار دور و به روزگاران پادشاه اساطیری ایرانی، "طهمورث" بازمی‌گردد:

نبشتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند

نبشتن یکی ، نه! که نزدیک سی چه رومی، چه تازی و چه پارسی

چه سُغدی، چه چینی و چه پهلوی ز هر گونه‌ای کآن همی‌بشنوی

دبیره آریایی می‌تواند پیش از هخامنشیان و در روزگار مادها و شاید پیش از مادها در ایران ابداع شده و زمانی که مادها بر دولت ویرانگر آشور چیره شدند، در میان‌رودان نیز پراکنده شده باشد. چنین است که با نابودی آشوریان به دست مادها و یکپارچه شدن سرزمین ایران، خط آریایی در تمام فلات ایران و میان‌رودان رواج یافته و به مرور زمان، نوشته‌هایی به زبان‌های آرامی، پارسی، خوزی، انشانی، قِبطی و هندی، به این خط نگاشته شد.

الفبای آریایی که به دروغ نام آرامی را بر آن نهاده‌اند، نه تنها در میان بخش‌های آرامی‌نشینِ سرزمین ایران و خاورمیانه؛ بسا همان‌گونه که گفته شد، در سراسر سرزمین ایران یافت شده است و باید این پرسش را پیش آوریم که به‌راستی چرا این دبیره را با پافشاری خط آرامی می‌خوانند؟ همان‌گونه که پیشتر گفته شد سنگ‌نبشته‌هایی به زبان‌های خوزی، انشانی، پارسی، هندی، قبطی و یونانی با این دبیره در دست است ولی بی‌گمان این دبیره، دبیره‌ای هندی، قبطی، یونانی و... نیست؛ همان‌گونه که آرامی هم نیست و آرامی نامیدن این خط با قطعیت، کمی شک‌برانگیز و قابل تامل است.

حقیقت امر چیست؟ از چه روی پژوهشگرانِ معلوم‌الحال در جهان عرب و غرب، خط و الفبای فارسی را عربی، الفبای ایرانی را نَبَطی و الفبای آریایی را آرامی نامیده‌اند؟ چه می‌تواند باشد مگر کژکردن حقیقت و تحریف تاریخ برای نهادسازی و هویت‌سازیِ

www.takbook.com

سرزمین‌های بی‌تاریخ اما ثروتمندِ نفت‌خیز و سپس چیستی‌زدایی و هویت‌زدایی از ایرانیان که وارثان بنیادین و اصلی آن هستند؟ این اولین و آخرین تاریخ‌سازی نبوده و نیست. نگاهی بیاندازید به تغییر نام خلیج فارس در مجامع بین‌الملل، هویت‌سازیِ مجعول در مناطق ایرانیِ آذربایجانِ شمالی و دزدیدن مفاخر ایرانی توسط کشورهایی نظیر ترکیه و ارمنستان؛ و یا پراکندن تخم تفرقه و استقلال‌طلبی در مناطق کردنشین و بلوچ‌نشین برای ساخت ملت‌هایی نوین و پاره‌پاره کردن بدنهٔ ایرانِ بزرگ.

شگفت‌انگیزتر آن که ما نیز بدون اندیشه، این باور را پذیرفته و گسترش داده‌ایم و خودمان دبیره و خط باستانیِ یادگارِ نیاکان‌مان را الفبای عربی می‌خوانیم و همسو با بداندیشانِ مغرضِ بیگانه، یادگارِ پدران‌مان را دو دستی به آن‌ها پیشکش کرده‌ایم!

تا آنجا که تاریخ گواه است، اعراب هرگز دبیره و خطی برای نوشتن نداشته‌اند و حتی با هنرِ خواندن و نوشتن نیز بیگانه بوده‌اند. دبیره‌ای که از حمیر و انبار به حجاز رفته و در زمان پیدایش اسلام گسترش یافته است، خط عربی نیست بلکه دبیرهٔ پارسی است که زبان عربی را نیز -در کنار زبان‌های قِبطی و خوزی و هندی و دیگر زبان‌های رایج در گوشه و کنارِ منطقه- با آن می‌نوشتند. اما پس از سقوط ساسانیان و تاراج منطقه به دست اعراب، از آن‌جهت که تا چند قرن زبان عربی زبان رایج تمام آسیای‌غربی گردید، طبیعتا تمام مکتوبات نیز به زبانِ عربی نگارش یافته و دبیره‌ای که با آن، زبان عربی را تحریر می‌کردند، به نام «خط عربی» رایج گردید و به همین آسانی چیستی، هویت و ریشهٔ این دبیرهٔ باستانی دگرگون گشت و سپس در زمانِ کنونی، کوشش شد تا برای این دبیرهٔ ایرانی که اکنون عربی نامیده می‌شد، شناسنامه‌ای ساخته و آن را نه دگرگون شده از الفباهای رایج در ایران باستان، بلکه بازمانده از دبیره نَبَطی و نَبَطی را نیز بازمانده از دبیره‌ای دروغین به نام آرامی که هرگز در درازای تاریخ باشنده نبوده و وجود خارجی نداشته است، بنامند.

«خط آریایی» که بر پایهٔ گفتهٔ داریوش بزرگ در بیستون، الفبایی نرم بود که به روی چرم نوشته می‌شد، دبیره‌ای بود که در درازنای تاریخ ایران، دبیران ایرانی در آن دگرگونی‌هایی پدید آورده و به یاری آن، دبیره‌های پارتیِ‌اشکانی، سُغدی، مانوی، سُریانی، پهلوی‌کتیبه‌ای، پهلوی‌کتابی، اوستایی (دین دبیره)، هام‌دبیره و بسیاری خطوط دیگر را پدیدآوردند. الفبای فارسی نیز که امروزه با آن سرگرم نوشتن هستیم و از روی ناآگاهی آن را خط عربی می‌خوانیم، در راستای همین روند فَرگَشت و تکاملِ دبیره در ایران پدید آمد. قدمتِ هنرِ نویسندگی و علاقهٔ ایرانیان به ثبت و ضبط عقاید و باورها و اساطیر و تاریخ و فرهنگِ قومی و ملّی، دلیل محکمی بود تا ایرانیان از قدیم‌ترین‌روزگاران، همواره در پی

www.takbook.com

ساخت و ابداع الفباهایی جدید و کامل‌تر از دبیره‌های پیشین باشند تا بدین‌ترتیب با دقت بیشتری بتوانند به ثبت و ضبط باورهای دینی و رویدادهای ملّی بپردازند. این پیشرفت تا بدانجا پیش رفت که در نیمهٔدوم حکومت ساسانیان کامل‌ترین و دقیق‌ترین الفبای تاریخ بشریت -همان‌گونه که در ادامه توضیحات لازم داده خواهد شد- با نام «دین دبیره» ساخته شد. دبیرانِ دانشمند و هوشمندِ ایرانی که معمولاً با یک یا چند دبیره و الفبای زمان خود مانند پهلوی، مانوی و اوستایی آشنایی داشته‌اند، می‌توانستند بهتر از هر کسِ دیگری، دبیره و خط فارسی امروز را پدید آورده و آیین‌مند سازند. بنابراین خطی که ما امروز به آن می‌نویسیم، دنبالهٔ خط‌های پهلوی و اوستایی و مانوی و... می‌باشد.

اما در این‌جا باید به یک نکتهٔ مهم دیگر نیز اشاره کرد. واژهٔ «الفبا» که به دروغ یک واژهٔ عربی می‌پندارند، در اصل یک واژهٔ صددرصد ایرانی است. نخستین کسانی که «دبیره» را «الفبا» نامیدند، مانویان بودند. از آن‌روی که نخستین حرف از این دبیره با نام «الف» و حرف دوم با نام «با» تلفظ می‌شد (چونان‌که امروز نیز الفبای فارسی بدین‌گونه آغاز می‌شود) از همین‌روی، مانویان به جای واژهٔ دبیره از الفبا بهره بردند و این نام تا امروز برای ما به یادگار مانده است.

در ادامه، چند تصویر برای اثبات مطالب بالا آورده شده و سپس با نگرشی نوین بر ریشهٔ هر یک از حروف الفبای فارسی و مقایسهٔ آن با نمونه‌های باستانی خود، ثابت خواهیم کرد که تک‌تک حروف الفبای فارسی، منشعب از سه دبیرهٔ ایرانیِ «پهلوی»، «اوستایی» و «مانوی» است.

www.takbook.com

تصویر۱- حروف الفبای پهلوی؛ الفبای رسمی دوران ساسانیان.

تصویر۲- شباهت آشکارِ برخی از حروفِ الفبای اوستایی با کوفی.

تصویر۳- الفبای آریایی که به دروغ آن را آرامی نامیده‌اند. به شباهت این الفبا با دبیره‌های پهلوی، اوستایی و میخی پارسی توجه کنید.

تصویر۴- خطی که به دروغ نَبَطی می‌خوانند.

تصویر۵- الفبای اوستایی (دین‌دبیره) که در زمان ساسانیان، «اوستا» را به آن می‌نوشتند.

www.takbook.com

الفبای پهلوی

خط پهلوی نخستین‌بار در دوره اشکانیان از الفبای آریایی منشعب گردید و در دوره ساسانیان، خط رسمی ایرانیان بود. این الفبا به دلیل به‌کاربردن چند آوای گوناگون با حروف همانند، دبیره‌ای پُر کاستی و ناقص است. با این حال پُرکاربردترین دبیرهٔ ایرانی بود و کتب بسیاری از دورهٔ ساسانیان تا سده‌های نخست اسلامی، به این زبان نگارش یافت که اکثرا تا امروز نیز باقی مانده است. بخشی از حروف الفبای فارسیِ امروزین، برگرفته شده از دبیرهٔ پهلوی است.

حروف الفبای پهلوی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای پهلوی	حروف الفبای کنونی
	الف		ص
	ب		ض
	پ		ط
	ت		ظ
	ث		ع
	ج		غ
	چ		ف
	ح		ق
	خ		ك
	د		گ
	ذ		ل
	ر		م
	ز		ن
	ژ		و
	س		ه
	ش		ي

www.takbook.com

الفبای مانوی

"مانی" چهرهٔ فرهیختهٔ ایران‌باستان بود. او به دلیل پُرکاستی بودنِ دبیرهٔ پهلوی، برای نگارش کتبِ دینِ خود، نیازمند الفبایی دقیق‌تر بود. بنابراین با یاری جستن از دبیره‌های کهن‌ترِ ایرانی و اندکی نوآوری، الفبایی روان را ابداع کرد که به نامِ او و آیین‌اش، الفبای مانوی نامیده می‌شود.

حروف الفبای مانوی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای مانوی	حروف الفبای کنونی
	الف		ص
	ب		ض
	پ		ط
	ت		ظ
	ث		ع
	ج		غ
	چ		ف
	ح		ق
	خ		ك
	د		گ
	ذ		ل
	ر		م
	ز		ن
	ژ		و
	س		ه
	ش		ي

www.takbook.com

الفبای اوستایی (دین‌دبیره)

در زمان حکومت ساسانیان، دبیران و موبدان زرتشتی با مشکلی بزرگ مواجه شدند. به دلیل ناقص بودن دبیرهٔ پهلوی، امکانِ تلفظِ درستِ واژه‌ها سلب گشته و می‌رفت که در طول زمان متون «اوستا»، با تحریف و دگرگونی مواجه شود. بنابراین دانشمندان و دبیره‌نویسان بزرگ ایرانی گردهم آمده و با تغییراتی در الفبای پهلوی، دبیره‌ای را ساختند که تا امروز، کامل‌ترین، آراسته‌ترین و موشکافانه‌ترین خط جهان است.

حروف صدادار کوتاه

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
[illegible]	اَ	[illegible]	اي
[illegible]	اِ	[illegible]	او
[illegible]	اُ		

حروف صدادار کشیده

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
[illegible]	آ	[illegible]	آو - آن
[illegible]	اِ	[illegible]	اي
[illegible]	اُ	[illegible]	او

www.takbook.com

حروف بیصدا

حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی	حروف الفبای اوستایی	حروف الفبای کنونی
	ب		ذ		ك
	پ		ر		گ
	ت		ز		م
	ث		ژ		ن
	ج		س		و
	چ		ش		ه
	خ		غ		ي
	د		ف		انگ ـ نگ

این الفبا به اندازه‌ای دقیق است که می‌توان با کمک آن، حتی نُت‌های موسیقی را ثبت کرد. در این الفبا حروف به صورت منقطع و کنارهم نوشته می‌شوند. بعد از پایان هر واژه یک نقطه گذاشته می‌شود و اغلب در پایان هر جمله، سه نقطه به حالت مثلث‌گونه قرار می‌گیرد.

نکته جالب توجه در این دبیره آن است که برای هر آوای صدادار؛ متناسب با نوع بیانِ آن آوا، یک حرف وجود دارد. برای نمونه، آوای «اُ» اگر به صورت کشیده تلفظ شود، متفاوت از زمانی که به صورت کوتاه تلفظ شود ثبت خواهد شد. بخشی از حروف الفبای فارسیِ امروزین، برگرفته شده از دبیرهٔ اوستایی است.

www.takbook.com

اکنون با آگاهی از نوع نگارش سه دبیرهٔ مهم ایران‌باستان، به روند تکامل این دبیره‌ها و چگونگیِ پدید آمدن الفبای فارسی، خواهیم پرداخت. در اغلب این حروف، با تغییراتی جزئی مثل حذف برخی خطوط، چرخش حرف و یا اضافه شدن نقطه، حرف موردنظر در الفباهای ایرانی‌قدیم، به حرف امروزین در الفبای فارسی تبدیل خواهد شد.

آ- در الفبای مانوی:

ب- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی و پهلوی:

پ- در الفبای مانوی:

ت- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی و پهلوی:

ث- در الفبای مانوی:

ج- در الفبای مانوی:

چ- در الفبای مانوی:

ح-

خ- در الفبای مانوی:

د- در الفبای مانوی: و در الفبای پهلوی:

ذ- در الفبای مانوی:

ر- در الفبای اوستایی: و در الفبای پهلوی:

ز- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی و پهلوی:

ژ- در الفبای مانوی:

س- در الفبای مانوی:

ش- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی: و و در الفبای پهلوی:

ص- در الفبای مانوی:

ض-

ط-

ظ-

ع- در الفبای مانوی:

غ- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی:

www.takbook.com

ف- در الفبای مانوی:

ق- در الفبای مانوی:

ک-

گ- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی:

ل- در الفبای مانوی: و در الفبای پهلوی:

م- در الفبای مانوی:

ن-

و- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی:

هـ- در الفبای مانوی: و در الفبای اوستایی:

ی- در الفبای مانوی:

www.takbook.com

اکنون و پس از بررسی یکایکِ حروف الفبای فارسی، به خوبی روشن گردید که الفبای امروزینِ ما، یک الفبای صددرصد ایرانی است که از الفبای مانوی برگرفته شده است. دبیره‌نویسان ایرانیِ پس از اسلام، برای ساختِ الفبای جدیدی که به‌یاریِ آن بتوان قرآن را به خوبی نوشته و مکتوبات فارسی و عربی را به ساده‌ترین و بهترین شکلِ‌ممکن تحریر نمود، دست به ساختِ الفبایی زدند که اساس آن بر پایهٔ دبیرهٔ مانوی شکل گرفت. همچنین آن‌ها برای هرچه بهتر و روان‌تر ساختنِ این الفبای نو، از دو دبیرهٔ اوستایی و پهلوی نیز بهره جسته و بدین‌ترتیب دبیره‌ای را ابداع کردند که حدود سیزده‌قرن - از صدر اسلام تا امروز- پابرجا بوده و تمام مردمان خاورمیانه؛ اعم از فارس و تُرک و کُرد و عرب، مکتوبات خود را بدان نوشته و ثبت می‌کنند.

حال پس از بهره‌گیری از داده‌های تاریخی و استناد به اسناد باستان‌شناسی و با یاریِ علم زبان‌شناسی، اثبات گردید که الفبای فارسی نه‌تنها برگرفته از الفبای عربی نیست، که یک دبیرهٔ صددرصد ایرانی و در ادامهٔ روندِ تکامل الفباهای باستانی ایران است. اما دست‌های پشت‌پردهٔ استعمار و استثمار، در ادامهٔ روندِ نابودیِ فرهنگ ایرانی و هویت‌زدایی از ایران و ایرانی؛ طی ساخت‌وپاختی هوشمندانه، الفبای فارسی را الفبای عربی نامیده و برای آن شناسنامه‌ای جعلی نیز ساختند. شوربختانه ما نیز به دلیل ناآگاهی و نبودِ دانشِ کافی، ناخواسته با بیگانگان همگام گشته و میراث ارزشمند نیاکان‌مان را دو دستی پیشکشِ دزدانِ فرهنگ و دشمنانِ ایران نموده‌ایم.

باری اکنون که حقیقتِ این امر را دانسته و از پیشینه و تاریخچهٔ یکی از مهم‌ترین دستاوردهای نیاکان‌مان آگاهی یافته‌ایم، برماست که بکوشیم تا هر یک به اندازهٔ توان‌مان، در بازپس‌گیری این میراثِ به یغما رفته، کوشش نماییم.

www.takbook.com

کتابنامه

(به ترتیب حروف الفبا)

منابع پهلوی:

۱- **ارداویراف‌نامه** (۱۳۸۲)، به کوشش ژاله‌آموزگار، نوبت دوم (تهران: معین)

۲- **اوستا، کهنترین متن‌ها و سروه‌های ایرانی** (۱۳۷۱)، گزارش جلیل دوست‌خواه، نوبت دوم (تهران: انتشارات مروارید)

۳- **بندهشن** (۱۳۶۹)، به کوشش مهرداد بهار، نوبت اول (تهران: توس)

۴- **دینکرد، کتاب پنجم** (۱۳۸۶)، به کوشش ژاله‌آموزگار و احمدتفضلی، نوبت دوم (تهران: معین)

۵- **روایت پهلوی** (۱۳۶۷)، به کوشش مهشید میرفخرایی (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)

۶- **زند بهمن یشت** (۱۳۸۵) به کوشش صادق هدایت، (تهران: نشر جامه‌دران)

۷- **شهرستانهای ایران** (۱۳۹۱)، ناشناس، به تصحیح بهمن انصاری، (تهران: پرتال جامع کتاب تاریخ)

۸- **گاهان** (۱۳۸۴)، به کوشش ابراهیم پورداوود، نوبت دوم (تهران: اساطیر)

۹- **گزارش گمان‌شکن / شکند ویمانیگ ویچار** (۱۳۲۲)، به کوشش صادق هدایت، نوبت اول (تهران: نشر جاویدان)

۱۰- **گزیده‌های زاتسپرم** (۱۳۶۶)، به کوشش راشد محصل (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی)

۱۱- **مینوی خرد** (۱۳۵۴)، به کوشش احمد تفضلی (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

۱۲- **یادگار زریران** (۱۳۷۴)، به کوشش یحیی ماهیارنوایی (تهران: اساطیر)

منابع فارسی:

۱۳- آموزگار، ژاله و تفضلی احمد (۱۳۷۰). **اسطورهٔ زندگی زردشت**. (تهران: انتشارات بابل)

۱۴- ابن‌اثیر، عزالدین‌علی‌ابن‌محمد (۱۳۷۱)، **الکامل فی التاریخ**، ترجمه ابوالقاسم‌حالت، نوبت اول (تهران: موسسه‌مطبوعاتی‌علمی)

۱۵- ابن‌مسکویه، ابوعلی (۱۳۷۶)، **تجارب الأمم و تعاقب الهمم**، تصحیح علی‌نقی‌منزوی، نوبت اول (تهران: توس)

۱۶- اردشیر آذرگشسب (۱۳۵۲)، **مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان**.

www.takbook.com

۱۷- اصفهانی، حمزه‌ابن‌حسن (۱۳۴۶)، **سنی ملوک‌الارض و الانبیا**، ترجمه شعار، نوبت اول (تهران: انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران)
۱۸- انصاری، بهمن (۱۳۹۵)، **شهریاران طبرستان از قرن دو تا چهار هجری**، نوبت اول (تهران: منشورسمیر)
۱۹- انصاری، بهمن (۱۳۹۶)، **زرتشت و زرتشتیان**، نوبت اول (تهران: آروَن)
۲۰- بلعمی، ابوعلی (۱۳۶۸)، **تاریخ‌نامه طبری**، تصحیح محمد روشن، نوبت اول (تهران: نشرنو)
۲۱- بویس، مری (۱۳۸۱)، **زرتشتیان باورها و آداب دین آن‌ها**، ترجمه عسکر بهرامی، نوبت اول (تهران: ققنوس)
۲۲- بهار، ملک‌الشعرا (۱۳۸۵)، **سبک‌شناسی**، نوبت دوم (تهران: توس)
۲۳- بهار، مهرداد (۱۳۷۵)، **ادیان آسمانی**، نوبت پنجم (تهران: نشرچشمه)
۲۴- بیرونی، محمد بن ابوریحان (۱۹۲۳م)، **آثارالباقیه عن القرون الخالیه** (لایپزیگ: چاپ زاخاو)
۲۵- **تاریخ سیستان** (۱۳۸۱)، تصحیح محمدتقی‌بهار، نوبت اول (تهران: نشرمعین)
۲۶- تفضلی، احمد (۱۳۷۸)، **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، به‌کوشش ژاله آموزگار، نوبت سوم (تهران: نشر سخن)
۲۷- پورداوود، ابراهیم (۱۹۲۷م)، **سوشیانس موعود مزدیسنا** (بمبئی: چاپخانه هور؟)
۲۸- پورداوود، ابراهیم (بی تا)، **ادبیات مزدیسنا یشت‌ها** (بمبئی: انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی)
۲۹- توفیقی، حسین (۱۳۸۵)، **آشنایی با ادیان بزرگ**، نوبت هشتم (تهران: نشرلیلی)
۳۰- جعفری، علی‌اکبر (۱۳۵۹)، **ستوت یسن**، نوبت نخست (تهران: انتشارات فروهر)
۳۱- حکمت، علی‌اصغر (۱۳۸۷)، **تاریخ ادیان بدوی**، نوبت اول (تهران: پژواک)
۳۲- حمدالله‌مستوفی، ابی‌بکر (۱۳۶۴)، **تاریخ گزیده**، به‌اهتمام نوایی (تهران: امیرکبیر)
۳۳- خدایی، محبوبه (۱۳۸۸)، **فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران** (تهران: نشر پازینه)
۳۴- رضی، هاشم (۱۳۵۲)، **راهنمای دین زرتشتی** (تهران: انتشارات فروهر)
۳۵- شارپ، رَلف نارمن (بی‌تا)، **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی** (تهران: شورای مرکزی جشن‌های شاهنشاهی)
۳۶- شهمردان، رشید (۱۳۶۰)، **تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان**، نوبت اول (تهران: راستی)
۳۷- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۳۲) **تاریخ ادبیات در ایران**، نوبت اول.
۳۸- طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۲)، **تاریخ الرسل و الملوک**، ترجمه پاینده، نوبت اول (تهران: بنیاد فرهنگ ایران)
۳۹- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۳۲)، **ایران در زمان ساسانیان**، به ترجمه رشید یاسمی، نوبت دوم (تهران: نشر ابن‌سینا)
۴۰- کریستن سن، آرتور (۱۳۹۳)، **کیانیان**، ترجمهٔ ذبیح‌الله‌صفا، نوبت هشتم. (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی)
۴۱- کریستن سن، آرتور (۱۳۵۷)، **مزداپرستی در ایران قدیم**، ترجمهٔ ذبیح‌الله‌صفا، نوبت سوم. (تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران)
۴۲- کیخسرو اسفندیار (۱۲۹۲ق)، **دبستان‌المذاهب** (ببمئی، مطبعه هروی)

www.takbook.com

۴۳- گردیزی، ابوسعید عبدالحی‌ابن‌ضحاک (۱۳۶۳)، **زین‌الاخبار**، تصحیح حبیبی، نوبت اول (تهران: دنیای‌کتاب)

۴۴- گریشمن، رومن (۱۳۷۲)، **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمدمعین، نوبت نهم (تهران: انتشارات‌علمی‌وفرهنگی)

۴۵- مرادی‌غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۹۰)، **تمدن هخامنشی: سیزده گفتار در بررسی‌های هخامنشی**، نوبت دوم (تهران: نوید شیراز)

۴۶- مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۸۱)، **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات علمی فرهنگی)

۴۷- مسعودی، علی‌ابن‌حسین (۱۳۷۴)، **مروج الذهب و المعادن الجوهر**، ترجمه پاینده، نوبت پنجم (تهران: انتشارات علمی فرهنگی)

۴۸- ناس، جان (۱۳۷۰)، **تاریخ جامع ادیان**، ترجمه حکمت، نوبت چهارم (تهران: مازیار)

۴۹- ویلیامز، سیمز (۱۳۸۸)، **آشنایی با زبان سغدی**، مترجم ویدا نداف و رستم وحیدی (تهران: فروهر)

۵۰- همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۸۴)، **سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان** (تهران: اساطیر)

۵۱- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۹)، **فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی** (تهران: نشر سروش)

مقالات:

۵۲- ایرجی، سارا، **"رستم در متون باستانی ایران"** فصل‌نامهٔ پژوهش‌نامهٔ ادبیات و زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامیسال اول، شماره اول، بهار ۱۳۹۱.

۵۳- رحیم عفیفی، **"اندرز اوشنردانا"**، مجله دانشکده ادبیات و علوم‌انسانی مشهد، شماره۴

۵۴- گلنار قلعه‌خانی و سید مهدی فاطمی، **"بررسی متن پهلوی روایات آذرفرنبغ فرخزادان"**، مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره۶، پاییز ۱۳۸۳.

۵۵- مرادی‌غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۸۶/۱۱/۰۳) **زمان زرتشت بر پایه گزارش‌های ایرانی**، سایت پژوهش‌های ایرانی، تاریخ استخراج: ۱۳۹۳/۰۲/۱۲، از اینترنت:
http://ghiasabadi.com/zamane_zartosht.html

۵۶- محمد کریمی و ابراهیم رحیمی‌زنگنه، **"ادبیات داستانی پیش از پیدایش خط"**، فصل‌نامه ادبیات داستانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه، شماره ۵، زمستان ۱۳۹۲

منابع عربی:

۵۷- **حدودالعالم من المشرق الی المغرب** (۱۴۲۳ق)، به اهتمام یوسف‌الهادی (قاهره: الدار الثقافیه)

۵۸- الشهرستانی، ابی‌الفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۷۲ق)، **الملل والنحل** (بیروت: دارالمعرفهٔ للطباعهٔ والنشر)

www.takbook.com

منابع لاتین:

59- Anklesaria. B. **The Holy Gathas of Zarathushtra**. Bombay 1953.

60- Bahramgore Tahmuras Anklesaria, **Zand-Ākāsīh: Iranian or Greater Bundahišn**, Transliteration and Translation in English, Bombay, 1956.

61- Benveniste. E, **Les Mages dans I'Ancien Iran**.

62- **Bonyad-e Farhang-e Iran, The Bondahesh**, Bein

63- Boyce, M, 1954: "**Zariadres and Zareer**", BSOAS, 17,463-77.

64- Christensen. A, **Le Premier du Vendidad et I'histoire Primitive des tributs Iraniennes** (D. Vid. Slesk. Hist-fil. Medd. XXIX. 4)

65- Darmesteter. J. Le **Zend-Avestam iraduction nouvelle avec commentaire historique et philologique**. Vol. I-III. Paris,1892-1893. 2nd ed.: Paris, 1962.

66- Emile Benveniste, "**Le mémorial de Zarir: poème pehlevi mazdéen**," JA 220, 1932, pp. 245-93.

67- Geldner. Karl F, **Codies Avestici et Pahlavici Bibliothecae** Universitatis Hafnenisis. Vol. VII-IX. K-5 (1937. 1938. 1939): Vol. X-XI, K.3a, K3b, K-I, (1941, 1942): XII, K-7, K-25, (1944)

68- Hinnels. J.R. **Persian Mythologym** The Hamlin Publishing Group Limitted. London. NewYork. Sydney. Toronto. 1973.

69- Nyberg. H.S. **Texte zum mazdyasnischen kalender**, Upsala Universitets Arsskrift. 1934.

70- Pearson, L, **The Lost Histories of Alexander the Great**, Philological Monographs 20, n.p., 1960, pp. 50-61.

71- Pritchard, James B., **Ancient Near Eastern texts relating to the Old Testament**, 3rd., Princeton University Press, 1969, 305- 307 (First edition 1950).

72- Reichet. K.E. **Avesta Reader, Texts, Nootes, Glossary and Index**. Strassburg 1911.

73- Robinson, C.A. Jr, **The History of Alexander the Great**, 2 vols., Providence, 1953.

Spiegel. F, **Avesta. die heiligen Bucher der Parsen**. Bd I-III. Stuttgart, 1886-1895.

74- Walker, C.B.F. "**Babylonian Chronicle 25: A Chronicle of the Kassite and Isin Dynasties**", in G. van Driel: Zikir Šumim: Assyriological Studies Presented to F.R. Kraus on the Occasion of His Seventieth Birthday, 1982.

75- **Vendidad, Awesta Text with Pahlavi** Translation by Dastour Houshang Jamasp. Vol. I-The Texts. Vol. II-Glossarial, Bolbay 1907.

www.takbook.com

مطالعه و بررسی تاریخ در ایران، دارای قدمتی بسیار طولانی است. از دیرباز، ایرانیان تاریخ نیاکان و پدران خود را چون میراثی مهم نگاه‌داری کرده و با تکرارِ مداوم، نسل به نسل از فراموشیِ آن، پیشگیری کرده‌اند. این روحیهٔ گذشته‌نگری، فرهنگ‌شناسی و تاریخ‌دوستی، باعث گردید تا با تکرارِ ذهنیتِ جاودانگیِ ایران و یادآوریِ برخاستن‌های مداوم پس از شکست‌ها و مصائب، یک امید دائمی میان ایرانیان در هنگام گذر از گذرگاه‌های تاریک و صعب‌العبور، همواره وجود داشته باشد. جدای از آن، بازگویی و تکرار جوانمردی‌ها و پیشرفت‌های نیاکانی که در اخلاقیات، هنر و دانش همواره سرآمدِ دیگر ملل بوده‌اند، دارای لذتی بود که ایرانی را از یک سو ترغیب به مطالعهٔ تاریخ و از سوی دیگر تشویق به ثبت و ضبط رویدادهای عصر خود می‌نمود. از همین روی است که «علمِ شریفِ تاریخ»، همواره در ایران‌زمین مورد توجه اقشار گوناگون بوده و بزرگترین اندیشمندان ایرانی را مورّخان و آگاهانِ‌به‌تاریخ تشکیل داده‌اند.

امروز اما با دگرگونیِ زندگی در تمامِ زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و فکری؛ تاریخ و مطالعهٔ تاریخ دیگر نه یک سرگرمی برای افتخار به گذشته، بلکه دانشی مهم برای بررسیِ رویدادهای پیشین و بهره‌گیری از تجربیات تلخ و شیرین شکست‌ها و پیروزی‌ها برای ساختِ فردایی بهتر است. به‌گونه‌ای‌که نقد و بررسیِ دقیقِ وقایعِ فرهنگی و بازخوردِ نتایج منفی یا مثبتِ هر کنشِ‌تاریخی بر زندگیِ آیندهٔ یک ملت، از مهم‌ترین وظایف «مورّخِ عصرِ تکنولوژی» است. فرهنگِ امروزِ ما با وجود یورش‌های متعدّدِ فرهنگ‌های نامانوسِ بیگانه، هزاران سال است که معجزه‌آسا سراپا مانده و همچنان باوقار ایستاده است. این به‌دلیل ریشهٔ بسیار نیرومندِ فرهنگِ اصیل ایرانی است و آگاهیِ ما از این فرهنگ نیز مرهونِ همان نیاکانی است که با عشق و اشتیاق؛ نه فقط رویدادهای تاریخی، که آداب و رسوم و سنّت‌ها و خلقیاتِ زمانهٔ خویش را مکتوب کرده و برای ما به یادگار گذاشته‌اند.